

گنجی: مرا شکنجه کرده اند!

● درباره قتل‌های زنجیره‌ای به من گفته شد از سعید امامی بالاتر نروم



زندانیان با تهدید، ارباب، اعمال فشار و شکنجه روانی و جسمی تلاش کردند آنان را به اظهار ندامت وادار کنند. اکبر گنجی را تاکنون بارها شکنجه کرده‌اند. تصاویر شکنجه شده وی توسط خبرنگارانی که در جلسه پنجم دادگاه شرکت داشتند به سراسر جهان مخابره شده است. حسن یوسفی اشکوری بعد از تحمل ماه‌ها زندان انفرادی در دادگاه ویژه روحانیت و پشت درهای بسته محاکمه شد. دادگاه اشکوری را به دلیل بیان عقایدش در کنفرانس درباره ولایت فقیه و حجاب در اسلام به عنوان مرتد به اعدام محکوم کرد. اکنون شمیر داموکس اعدام بر بالای سر اشکوری آویزان است. خانم‌ها مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی در دادگاه انقلاب تصمیم ادامه در صفحه ۲

مهرانگیز کار، علی‌رضا افشاری عضو رهبری تحکیم وحدت، عزت‌الله سعابی، منیره روانی پور، علی‌رضا علوی تبار، خدیجه مقدم، جمیله کدیور، حمیدرضا جلایی‌پور، سپانلو و کاظم کردوانی، چنگیز پهلوان، بهمن نیرومند، مهدی جعفری گرزینی که دادگاه حکم جلب آنان را صادر کرده است. بعداً دو مترجم با نامهای سعید صدر و رستم‌خانی بر متهمان افزوده شدند. سعید صدر مترجم سفارت آلمان در تهران است.

می‌چرخد، برای مردم ایران چهره‌های آشنائی هستند: فریروز رئیس دانا، اقتصاددان و محقق،

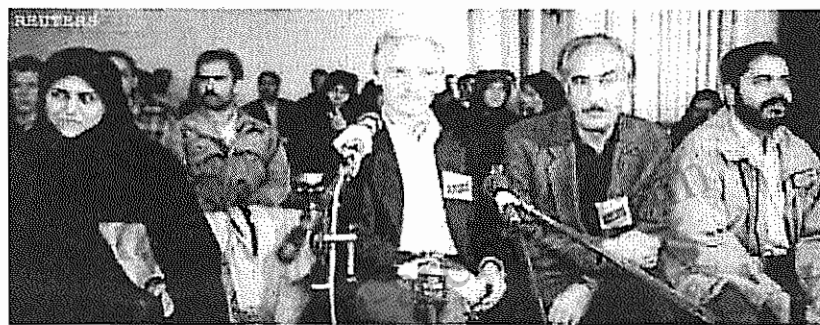
و این نویسندگانی که عازم برلین هستند به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» و «براندازی نظام» محاکمه خواهند شد. اما اینک در حالی که تنها ۶ ماه از آن پیروزی‌ها گذشته و کمتر از ۶ ماه به انتخابات ریاست جمهوری باقی مانده، تکرار پیروزی‌های گذشته علیه محافظه‌کاران دور از دسترس به نظر می‌رسد و آن ۱۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و



در نخستین روزهای بهار سال ۷۹ هنگامی که ۱۷ نویسنده، روشنفکر و روزنامه‌نگار ایرانی چندان‌های خود را به قصد سفر به برلین و شرکت در کنفرانس «آینده اصلاحات در ایران» آماده می‌کردند، اگر از این مسافران و از صاحب‌نظران سیاسی می‌پرسیدند بهترین رویداد ماه‌های آینده در ایران

● شهادت: اگر به کسی که فرزند نظام باشد اتهام علیه نظام را بزنند با بقیه چگونه برخورد خواهد شد

● خدیجه مقدم: آیا باید شان امنیت ملی را اینقدر تنزل دهیم که بیان مسایل زیست محیطی را مصداق اخلاق در آن بدانیم



اکبر گنجی روزنامه‌نگار شجاعی که مردم به کمک نوشته‌های او شکست تمامیت‌گرایان بودند، در تهران بر صندلی اتهام نشسته‌اند. این ۱۷ نفر که نام آنان در افکار عمومی دهان به دهان

روشنفکری که حامل شکوفائی و پیشرفت جنبش اصلاحات و انتخابات مجلس ششم، کسی از خزان زودرس سخن نمی‌گفت و پاسخ نمی‌داد که به زودی روزنامه‌های اصلاح طلب تعطیل

چه خواهد بود؟ در آن شرایط پر جنب و جوش بعد از پیروزی انتخابات مجلس ششم، کسی از خزان زودرس سخن نمی‌گفت و پاسخ نمی‌داد که به زودی روزنامه‌های اصلاح طلب تعطیل

آنجا که اندیشه و حقیقت بر سکوی اتهام ایستاده است

محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، انتقام جناح مسلط در حکومت جمهوری اسلامی از روزنامه‌نگاران، نویسندگان و روشنفکرانی است که گناهشان تلاش برای کشف حقیقت و اندیشیدن به گونه‌ای است که حکام، نمی‌پسندند.

آنجا که اندیشه و حقیقت، بر سکوی اتهام ایستاده‌اند، قاضی، مرد پددهنی است که در پیشداوری نسبت به متهمان، از مدعی‌العموم نیز تندتر می‌رود. وقتی اکبر گنجی هم‌دستی قاضی و دادستان را افشا می‌کند و می‌گوید کیفرخواست را قاضی نوشته است، مدعی‌العموم دست‌پاچه، شتابان می‌گوید که به خدا خودم نوشته‌ام! جناب قاضی آن قدر خوش سابقه است که دستگاه قضائی خود جمهوری اسلامی نیز در قالب دادگاه انتظامی قضات، در مردادماه امسال او را به خاطر حکم ظالمانه علیه اکبر گنجی در چند سال پیش، محکوم کرده است. و حالا، همین قاضی احمدی (یا مقدس)، بر مسند داوری در مورد همان متهم (اکبر گنجی) و بقیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین نشسته است. در هر سیستم قضائی دیگر، چنین فردی را به خاطر «طسرفیت» و جانبداری، از مقام قضات چنین پرونده‌ای کنار می‌گذاشتند. در این نظام، اگر هم دادگاه علنی می‌گذارند، برای فحاشی قاضی و دادستان به متهمان است.

رئیس این دادگاه، روز را شب و شب را روز می‌انگارد و ککش نمی‌گذرد که چشم در چشم متهمی که بیش از صد روز در زندان انفرادی گذرانده، منکر این نقض قانون شود. آنجا که تیغ سعید امامی‌ها دیگر نمی‌برد، امثال قاضی احمدی‌اند که به مصاف روشنفکران اصلاح طلب ایران فرستاده می‌شوند. در برابر این قاضی، کسانی ایستاده‌اند که بخش‌های گوناگون جنبش اصلاح طلبی ایران را نمایندگی می‌کنند: از مذهبی تا لائیک، از روزنامه‌نگار سیاسی تا رمان‌نویس، از نماینده مجلس تا زندانی سیاسی سابق. ارتجاع حاکم، کمر همت بسته است که به حکم قضائی امثال احمدی، همه این روشنفکران را به کنج زندان بفرستد. شاید در مورد مقاومتین متهمان، سودای سر به نیست کردن و اعدام آنان را نیز در سر می‌پروراند.

در میان متهمان، بدرفتاری با اکبر گنجی تاکنون از همه چشمگیرتر بوده است. گناه او نیز از همه سنگین‌تر است: او است که پای «عالی‌جنابان خاکستری و سرخ‌پوش»، پای فلاحیان‌ها و رفسنجانی‌ها را به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای کشانده است. کیست که باور نکند در حقیقت، رفسنجانی است که از اکبر گنجی انتقام می‌گیرد؟ و کیست که باور نکند سرنوشت گروهی از روشنفکران ایران را به اذن مستقیم خامنه‌ای در اختیار فرد لومپنی مانند قاضی احمدی گذاشته‌اند؟

آقای خاتمی در مورد آثار ضرب و شتمی که اکبر گنجی به خبرنگاران نشان داد، چه می‌گوید؟ نظر او در باره نگرده‌داشتن متهمان در حبس انفرادی به مدت صد روز چیست؟ کسی نمی‌داند! مسئول اجرای قانون اساسی، در مورد نقض اصول همین قانون در زمینه حقوق فردی، مهر سکوت بر لب زده است.

جناح اصلاح طلب حکومت، خواه ناخواه در مسئولیت رفتار رژیم با روشنفکران اصلاح طلب سهیم است، مگر آن که این رفتار را با صدای بلند محکوم کند و هر آنچه در توان دارد انجام دهد که این محاکمات غیر انسانی، جای خود را به محاکماتی دهد که در آن بدیهی‌ترین حقوق متهمان، از حق برخورداری از مشاوره وکیل گرفته تا حق دسترسی به موقع به پرونده خود، رعایت گردد.

افکار عمومی ایران و جهان باید در برابر این محاکمات قرون وسطائی که در آن، چیزی جز عقیده و فکر بر مسند اتهام نایستاده است، صدای اعتراض خود را بلند کند و به یاری آزاداندیشانی بشتابد که سرنوشتشان در اختیار گزندگان یک حکومت مستبد است.

شورای نگهبان با رد مصوبه مجلس از تبدیل هفته‌نامه‌های اصلاح طلبانه به نشریات روزانه جلوگیری کرد.

تفسیر تبصره ۶ ماده ۹ قانون مطبوعات مصوب مجلس آغاز شد و تاکنون مجلس دو بار تفسیر خود را از این تبصره با اکثریت آرا تصویب کرده و شورای نگهبان آن را رد کرده و گفته است این اقدام مجلس غیر شرعی است. به موجب طرح استفساریه دوفوریتی که در مجلس روز یکشنبه ۸ آبان تصویب شد هیات نظارت بر مطبوعات نیز از ۳

مجلس یا شورای نگهبان. کدام یک از این دو نهاد که یکی انتخابی و دیگری انتصابی است حق تفسیر قوانین را دارد. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی، تفسیر قوانین بر عهده مجلس شورای اسلامی است اما شورای نگهبان با چنین تفسیری از اصل ۷۳ مخالف است و انحصار تفسیر را از آن خود می‌داند. اختلاف مجلس و شورای نگهبان بر سر

مجلس یا شورای نگهبان. کدام یک از این دو نهاد که یکی انتخابی و دیگری انتصابی است حق تفسیر قوانین را دارد. طبق اصل ۷۳ قانون اساسی، تفسیر قوانین بر عهده مجلس شورای اسلامی است اما شورای نگهبان با چنین تفسیری از اصل ۷۳ مخالف است و انحصار تفسیر را از آن خود می‌داند. اختلاف مجلس و شورای نگهبان بر سر

نماینده مردم تبریز:

ایرانیان مقیم خارج از کشور مجرم نیستند که عفو شوند

کارشناسانه مورد بررسی قرار گیرد و با رفع نقایص موجود طرح مناسب‌تری در جهت رفع موانع بازگشت هم‌وطنان ارائه شود. اکبر اعلی، نماینده تبریز و عضو این کمیسیون گفت: «به اعتقاد من عنوان و محتوای این طرح دارای اشکال است. اولاً عنوان عفو عمومی این شأنه را به وجود می‌آورد که ایرانیان خارج از کشور همه مجرم هستند

طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور، در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به گزارش ایسنا، در این جلسه با توجه به این‌که استنباط اعضای کمیسیون این بود که این طرح نمی‌تواند رافع مشکلات ایرانیان مقیم خارج از کشور باشد، مقرر شد در یک کمیته تخصصی این موضوع با دید

طرح عفو عمومی ایرانیان خارج از کشور، در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به گزارش ایسنا، در این جلسه با توجه به این‌که استنباط اعضای کمیسیون این بود که این طرح نمی‌تواند رافع مشکلات ایرانیان مقیم خارج از کشور باشد، مقرر شد در یک کمیته تخصصی این موضوع با دید

طرح بحث

پیرامون اصلاحات در کشور

بن‌بست در جنبش دوم خرداد و نگاهی به چشم‌اندازهای نوین

ف. تابان

پیرامون استراتژی و تاکتیک تمامیت‌گرایان و اصلاح طلبان

بهر روز خلیق

سرنوشت دوم خرداد و چشم‌انداز آینده جنبش مردم

سهراب مبشری

اصلاحات؛ با کدام چشم‌انداز؟

جمشید طاهری پور

در صفحات ۷-۸-۹-۱۰

در این شماره

مبارزه قانونی: آری یا نه؟

فرخ نگهدار

در صفحه ۶

دولت مستقل فلسطین، چشم‌اندازی نزدیک!

محمود کرد

در صفحه ۱۱

یادداشت

راه تداوم اصلاحات استقرار نهادهای جامعه مدنی است

بهزاد نبوی، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نایب‌رئیس مجلس شورا، در جمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت اظهار داشت: «فشارهای مردم و گروه‌های مرتجع به جنبش اصلاحات کمک نمی‌کند بلکه موجب می‌شود که طرفداران اصلاحات یا مرتکب حرکتی ناسنجیده شوند و یا مایوس شوند که هیچ‌کدام از این‌ها به سود دوم خرداد نیست». او اضافه کرد: «اصلاحات بنا وجود مشکلات اقتصادی مردم و اعتراض‌های سیاسی شدید روشنفکران، حرکت خود را ادامه می‌دهد».

بهزاد نبوی عضو مؤسس سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یکی از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلبان حکومتی است. بی‌تردید اظهارات وی رانمی‌توان تنها در چارچوب دیدگاه فردی انگاشت. گفته‌های نبوی بیانگر وضعیت فعلی اصلاح‌طلبان حکومتی است که در شرایط دشوار و متناقضی قرار گرفته‌اند. از یک‌سو اصلاحات در چینه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی گیر کرده و راه پیشروی آن سد شده است و از سوی دیگر فشار مردم و روشنفکران برای تداوم و تعمیق اصلاحات بر اصلاح‌طلبان حکومتی افزایش یافته و یاس و ناامیدی نسبت به پیشرفت اصلاحات در صفوف آنها گسترش پیدا کرده است.

بهزاد نبوی در پاسخ به چنین وضعیت دشوار و متناقضی، به کوزراه می‌رود: کنده شدن از مردم و روشنفکران و حرکت در «بالا». این راه راه تداوم و تعمیق اصلاحات نیست، بلکه مرگ آن است. قابل تصور نیست که اصلاحات در «بالا» بدون اعمال فشار از پایین بتواند پیش برود. در «بالا» توازن قوا به‌سود تمامیت‌گرایان است. آنها با تمام قوا در مقابل اصلاحات ایستاده‌اند و با حرکت یکپارچه و سازمان‌یافته روند اصلاحات را عقب می‌رانند و دستاوردهای آن را یک‌به‌یک مصادره می‌کنند. در چند ماه اخیر مشاهده شد با وجود این‌که قوه اجرائی و مقتنه در دست اصلاح‌طلبان حکومتی است، اما آنها قادر نیستند از دستاوردهای اصلاحات دفاع کنند.

بهزاد نبوی از مردم و روشنفکران می‌خواهد که به اصلاح‌طلبان حکومتی فشار نیاروند و بگذارند آنها در «بالا» برنامه‌هایشان را پیش ببرند. ولی از ایشان باید پرسید که آیا نمایندگان اصلاح‌طلب در ساختار سیاسی موجود قادرند طرح و لایحه‌ای که به‌سود اصلاحات است پیش ببرند. هم‌اکنون تفسیر ماده‌ای از قانون مطبوعات به مجمع تشخیص مصلحت نظام محول شده است؛ لایحه مطبوعات با نامه ولی فقیه به کنار گذاشته شده؛ مصوبات مجلس به سد شورای نگهبان و ولی فقیه برمی‌خورد؛ چگونه می‌توان بدون فشار از «پائین» اصلاحات را پیش برد. حذف «فشار مردم» به معنی پیشبرد اصلاحات از «بالا» است. در چنین صورتی همان اصلاحاتی پیش خواهد رفت که ولی فقیه و مشاورین او، چون ولایتی، سردمدار آن هستند. «اصلاحات از بالا» نسختی است که به‌وسیله تمامیت‌گرایان پیچیده شده است نه مردم و روشنفکران جامعه.

مردم و روشنفکران در انتخابات ریاست جمهوری، شوراها، و مجلس شورا به مدافعین اصلاحات از «بالا» جواب منفی دادند. خواست آنها استقرار مردم‌سالاری از طریق پیشبرد اصلاحات در جامعه ما است. هر نیروی که از این خواست عدول کند، در مقابل مردم و روشنفکران جامعه قرار خواهد گرفت و حمایت آنها را از دست خواهد داد.

خطا خواهد بود که اصلاح‌طلبان حکومتی به‌جای سازماندهی گروه‌های اجتماعی و برداشتن موانع تشکلیابی آنها و اعمال فشار از جانب نهادهای جامعه مدنی، پارامتر فشار مردم و روشنفکران را حذف کنند و یا در تقابل با آن قرار گیرند و به پیشبرد اصلاحات در «بالا» بسنده کنند.

بعلاوه، در کنار هم قراردادن مردم و گروه‌های فشار قابل فهم نیست. مردم خواهان پیشبرد اصلاحاتی هستند و گروه‌های فشار در مقابل آن ایستاده‌اند. آقای بهزاد نبوی بجای همراهی با مردم و پاسخ به خواست‌های آنها، از زبان‌های اعمال فشار صحبت می‌کند. در حالی که مردم بودند که اصلاحات را بر جمهوری اسلامی تحمیل کردند و اصلاح‌طلبان را در مقام نمایندگی مجلس شورا قرار دادند تا خواست‌های آنها را محقق سازند.

راه برون‌رفت از وضعیت فعلی، حذف نقش مردم نیست، بلکه تلاش برای شکل‌گیری نهادهای جامعه مدنی و اعمال فشار از جانب آنها بوی تداوم و تعمیق اصلاحات است.

محاکمه ۱۷ نویسنده، روزنامه‌نگار و روشنفکر در دادگاه انقلاب اسلامی

ادامه از صفحه اول

مزل سحابی، لیستی از افرادی که ترور شده‌اند و یا قرار است ترور شوند، پیدا شده است که بنا به گفته وی این لیست از سوی یکی از یساران بنی‌صدر در اختیار وی قرار گرفته است. وی افزود: «سند دیگری از منزل سحابی پیدا شده که اشاره دارد به خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل و همچنین دست‌نوشته منتسب به اکبر گنجی از منزل سحابی پیدا شده که در آن خبر از خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مجهز به صداخفه‌کن از اسپانیا مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل برای یکی از

مزل سحابی، لیستی از افرادی که ترور شده‌اند و یا قرار است ترور شوند، پیدا شده است که بنا به گفته وی این لیست از سوی یکی از یساران بنی‌صدر در اختیار وی قرار گرفته است. وی افزود: «سند دیگری از منزل سحابی پیدا شده که اشاره دارد به خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل و همچنین دست‌نوشته منتسب به اکبر گنجی از منزل سحابی پیدا شده که در آن خبر از خرید ۵۰۰ قیضه اسلحه مجهز به صداخفه‌کن از اسپانیا مشتمل بر ۲۰۰ کلت و ۳۰۰ مسلسل برای یکی از



عزت‌الله سحابی: اتهامات وارده را قبول ندارم. کیفرخواست برای اولین بار خوانده می‌شود و مطالبی دارد که در جلسات بازجویی ارائه نشده بود

علیرضا علوی تبار: تصویری که از کنفرانس برلین ارائه شد درست نیست و گفته‌ها در مورد ما صادق نمی‌کند

دستگاه‌های انتظامی کشور که این سند اگر محرمانه بوده چرا در منزل سحابی بوده و اگر مجموع است باید مشخص شود چرا و به چه قصدی آن را ساخته‌اند؟ نماینده مدعی‌العموم احتمال سوم را مطرح نکرد. احتمال سوم آن است که یا سندی در میان نبوده و اگر نبوده مأموران امنیتی هنگام بازرسی خانه سحابی، اصل و یا مجموع آن را در میان سایر اسناد جاسازی کرده‌اند و حالا به جای آن که وزارت اطلاعات به مردم بگوید از سلاح صداخفه‌کن در کجا استفاده می‌کند، می‌خواهد با این سند عیب‌سحابی و گنجی پرونده‌سازی کند. همان شیوه‌ای که در تهیه برنامه «هویت» به‌کار گرفتند.

در ادامه جلسه نخست، احمد مقدس قاضی دادگاه از علوی تبار خواست درباره اتهام تبلیغ علیه نظام در کنفرانس برلین دفاع کند. علوی تبار گفت: «در کنفرانس برلین من علیه نظام

توضیحی کوتاه در رابطه با محاکمه شرکت‌کنندگان

در کنفرانس برلین

می‌توانند با چنین سمت‌گیری مخالف باشند که تصور کنند حفظ قدرت و یا منافعتشان در گرو تداوم کینه و خصومت و آشوب در جامعه است.

بنظر می‌رسد دادستان دادگاه با تحلیل من از کنفرانس برلین موافق است ولی نتیجه‌گیری مرا تأیید نمی‌کند و غلبه بر کینه و خصومت را منفی می‌داند. ایشان می‌توانند با نظرات من موافق نباشند ولی این سخنان نه از موضع طرح یک نظر بلکه در

مهدی فتایور

اطلاعیه هئیت سیاسی اجرائی

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

به دفاع از شرکت‌کنندگان

در کنفرانس برلین بر خیزیم!

موج محاکمات شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین از اول این هفته آغاز شده است. مه‌رانگیز کار، شهلا لاهیجی، شهلا شرکت، منیره روانی پور، جمیله کدیور، فریبرز رئیس‌دانا، محمود دولت‌آبادی، عزت‌الله سحابی، علیرضا علوی تبار، علی افشاری، حمیدرضا جلاتی پور، اکبر گنجی بخاطر شرکت در کنفرانس برلین به محاکمه کشیده شده‌اند. جرم آنها شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی پیرامون موضوع «ایران پس از انتخابات، حرکت اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی» و بیان عقایدشان در این زمینه است. پیش از این یوسفی اشکوری بخاطر همین جرم در دادگاه ویژه روحانیت بطور غیر علنی محاکمه شد که هنوز رای دادگاه اعلام نشده است. مدعی‌العموم اتهام شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را اقدام علیه امنیت کشور اعلام کرده است.

ما محاکمه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین را محکوم می‌کنیم و این محاکمات را تفتیش عقاید توسط دادگاه‌های جمهوری اسلامی می‌دانیم. شرکت در کنفرانس بین‌المللی و اظهار نظر پیرامون اوضاع سیاسی کشور جرم نیست. اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور ساختگی است.

ما به‌همراه تمام نیروهای آزادیخواه و اصلاح طلب کشور خواهان توقف دادگاه‌های تفتیش عقاید هستیم. باید به این بیدادگاه‌ها خاتمه داده شود. ما از تمام نیروهای آزادیخواه و مجامع بین‌المللی می‌خواهیم این محاکمات را محکوم کنند و فعالانه به حمایت از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین بر خیزند.

هئیت سیاسی اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۳ آبان

و علی‌افشاری در چهارمین جلسه دادگاه محاکمه شدند. شریفی‌نیا در کیفرخواست خود علیه علی‌افشاری یکی از فعالین جنبش دانشجویی ایران آورده است که وی در کنفرانس برلین خطاب به جمعیت گفته است:



فریبرز رئیس‌دانا: هیچ استدلالی را مدعی‌العموم مطرح نکرده که علیه امنیت ملی اقدام کرده باشم من اقتصاددان هستم و آنچه را که به صلاح کشور باشد می‌گویم

جلالی پور: من کجا در خصوص تغییر بنیاد نظام سخن گفتم، من در داخل کشور ۶۰۰ صفحه مطلب نوشته‌ام، در هیچ جا چنین موضوعی وجود ندارد

کنفرانس برلین تحت عنوان: (اصلاح‌طلبان مسلمان حاملان جامعه در برگیرنده) نوشته که به عبارت دیگر نقد خود اصلاح‌طلبان بوده که هم‌زمان در مطبوعات آلمان به چاپ رسید. اتهامات سعید صدر مضاعف است. نماینده مدعی‌العموم پرونده مختومه پیشین وی را از نو به جریان انداخته و در کیفرخواست خود، صدر «محراب» خوانده است.

سعید صدر در سال ۶۹ به اتهام ارتباط با سازمان وحدت کمونیستی دستگیر و بعد از آن به زندان محاکمه شد. صدر پس از تحمل دوران محکومیت به عنوان مترجم سفارت آلمان در تهران مشغول به کار بود.

شریفی‌نیا نماینده مدعی‌العموم صدر را متهم کرده که همراه با روشنگر داریوش و رستم‌خانی به‌سوی عنوان واسط میان روزنامه‌نگاران داخلی و مسئولان بنیاد «هاینریش بل» عمل کرده است. محمود دولت‌آبادی، محمدعلی سپانلو، جمیله کدیور

شکست و در برابر خبرنگاران رسانه‌های داخلی و خارجی گفت «مرا شکنجه کرده‌اند» وی هنگام ورود به دادگاه گفت: «تو سال‌ها در این محاکمه‌ها در حمایت از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین بر خیزند. لباس پوشیدن تن من کردند. چهار نفری امروز به شدت منو زدن، گنجی با نشان دادن آرنج و نیرخ خود گفت: ایمن آثار، ایمن جای نگد مسئول حفاظت زندانه، این دست‌ها را هم ببینید، قاضی هم تهدید کرده اینارو بگی جلسه را غیر علنی می‌کنم». عکس‌های گنجی همان روز به جهان مخابره شد. گنجی در ادامه سخنان خود افزود: «در وزارت اطلاعات به من گفته شد در باره قتل‌های زنجیره‌ای بالاتر از سعید امامی نرم و به قتل‌های قبل از دوم خرداد نپردازم. در زمینه قتل‌های زنجیره‌ای هیچ مطلب دروغی نگفته‌ام و حاضرم در یک جلسه علنی برای دادگاه توضیح دهم».

اکبر گنجی به اشاره به پیشینه رئیس دادگاه گفت: «دادسرای انتظامی قضات در خصوص شکایت من شما را در سال ۷۵ محکوم کرده است و بر این اساس صلاحیت رسیدگی به پرونده مرا ندارید». وی افزود: «قبل از کنفرانس برلین در مورد من تصمیم گرفته شده بود و این کنفرانس برلین فرمایشیه است. یک اراده سیاسی از بالا تصمیم گرفته است مرا محکوم کند». محاکمه گنجی ۸ ساعت به طول انجامید. روزنامه کیهان، رسالت، جام جم و جمهوری اسلامی تنها به انتشار خبر محاکمه اکتفا کردند و گفته‌های گنجی در این روزنامه انعکاسی نداشت.

در طول پنج جلسه نه تنها گنجی، بلکه یک به یک متهمان صلاحیت دادگاه را رد کرده، آن را تفتیش عقاید، نقض آزادی بیان می‌دانند. کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و ده‌ها نهاد بین‌المللی نسبت به برپایی این دادگاه اعتراض کرده‌اند و از رهبران جمهوری اسلامی خواسته‌اند به دادگاه انگیزسیون که هم‌اکنون در تهران جریان دارد، پایان دهد.

آنجا که

یک نامه،

«قانون»

می شود

شورای نگهبان در مقامی که در برابر تفسیر مجلس از قانون مطبوعات نشان می‌دهد، از آنجا که امکان استناد به هیچ قانون و حدیث و آیه‌ای ندارد، نامه مردامه‌های خانم‌ها به مجلس در منع تغییر قانون مطبوعات را تا حد شرح و قانون بالا برده است و سی‌و‌نهمین شماره مجلس غیر شرعی است چرا که بی‌اعتنایی به نامه‌های خانم‌ها محسوب می‌شود. قانون‌تراشیدن در جمهوری اسلامی به همین سادگی است. رهبری نمی‌تواند و چند سطر می‌نویسد و نامه‌اش حکم قانون پیدا می‌کند.

اکنون قرار است «مجمع تشخیص مصلحت» به اختلاف مجلس و شورای نگهبان رسیدگی کند. مجمع تشخیص مصلحت از چه کسانی تشکیل شده است؟ از مصوبین رهبر. یعنی مرجع حل اختلاف، مصوب نهادی است که خود، منشأ اختلاف است. رهبری، نامه می‌نویسد، شورای نگهبان مصوب رهبر، این نامه را در حد «شرح» می‌داند، و وقتی مجلس با شورای نگهبان مخالفت می‌کند، گروه دیگری از مصوبین رهبر باید به اختلاف رسیدگی کنند. این است سیستم قانون‌گذاری در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی.

این سیستم قانون‌گذاری برای «مردم» همان قدر ارزش دارد که قوانین جهان مشول حقوق بشر برای تمامیت‌گرایان. مردم، نامه‌های رهبری جمهوری اسلامی را همان می‌دانند که هست: «اراده مکتوب مستبدیتی که در برابر بندیتی تین اصول مسرود سالاری و قوانینیت ایستاده‌اند. این اراده و این دیکته، قانونی نیست که پیروی از آن، یک وظیفه سبندی باشد، بلکه مقاومت در برابر چنین زورگویی، شرط مدنیت است. در عین حال، بناگذاری اختلاف مجلس و شورای نگهبان، نشان می‌دهد این ادعا که در برابر اراده رهبر، کناری نمی‌توان کرد واقعی نیست. مجلس یا پارلمان بر نظر خود، حداقل باعث شده است که در هفته‌های اخیر، موضوع قانون مطبوعات علیرغم صراحت بی‌سابقه‌های در تپه بررسی آن، در مرکز توجه قرار گیرد. کار مجلس، به «خطرناک» است و نه «تشنج آفرین» اقدامی است در چارچوب قوانین موجود. معلوم نیست چرا اصلاح‌طلبان حکومتی، در سایر عرصه‌ها به چنین اقداماتی دست نمی‌زنند. چه کسی جلوی آنها را در مجلس گرفته است که در زمینه آزادی احزاب، منع پیگرد مخالفان سیاسی، قانون انتخابات و نظارت استصوابی و بسیاری دیگر از موارد اختلاف، طرح‌ها و لایحه‌هایی تصویب نمی‌کنند؟ بگذار شورای نگهبان این مصوبات را لغو کند. جز این است که حداقل نتیجه این مبارزه، رسوا شدن هر چه بیشتر مرتجعین در انتظار عمومی و کشاندن تیزد بسنه عرصه‌هایی است که اصلاح‌طلبان در آن بازنده نیستند؟

شورای نگهبان با رد مصوبه مجلس از تبدیل هفته‌نامه‌های اصلاح‌طلبانه

به نشریات روزانه جلوگیری کرد.

ادامه از صفحه اول

چنانکه از ماهنامه و هفتگی به روزانه تغییر یابد غیرقانونی است و برای چنین اقدامی باید از دادگستری، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی استعلام شود. دادگستری به این ترتیب می‌خواهد از تبدیل ماهنامه و هفته‌نامه‌هایی که توسط اصلاح‌طلبان انتشار می‌یابد به نشریات روزانه جلوگیری کند و شورای نگهبان هم با اصرار بر سر حق تفسیر خود از قانون به حمایت از دادگستری وارد میدان شده است.

در هفته گذشته بعد از دو بار تصویب و رد مکرر استفساریه تبصره ۶ ماده ۹، کربوبی رئیس مجلس که تاکنون جانب محافظه کاران را گرفته است آشکارا به انتقاد از شورای نگهبان پرداخت و استناد شورا به حکم خامنه‌ای را رد کرد و گفت:

«بهتر است کار را یکسره کنید و قانون را هم شما تصویب کنید و نیز بازنگری قانون اساسی را تفسیر نمایید.» شورای نگهبان در رد مصوبه مجلس نوشته است: «ایمن شورا طرح استفساریه را با توجه به مرقومه مقام معظم رهبری خطاب به ریاست محترم مجلس که در جلسه علنی مورخ ۱۶ مرداد گذشته مطرح گردید مغایر با شرح می‌شناسد.»

خامنه‌ای در مرداد ماه در جریان بررسی اصلاح قانون مطبوعات در مجلس ششم در نامه‌ای که به کربوبی رئیس مجلس فرستاد، نوشت: «مطبوعات کشور سازنده افکار عمومی و جهت‌دهنده همت و اراده مردمان. اگر دشمنان اسلام و انقلاب و نظام اسلامی مطبوعات را در دست گیرند یا در آن نفوذ کنند خطر بزرگی امنیت، وحدت و ایمان مردم را

تهدید خواهد کرد و اینچنان سکوت خسود و دیگر دست‌اندرکاران را در این امر حیاتی جایز نمی‌دانم، قانون کنونی تا حدودی توانسته است مانع از بروز این آفت بزرگ شود و تفسیر آن و امثال آنچه که در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده، مشروع و به مصلحت کشور و نظام نیست.»

بعد از انتشار جواب رد شورا و استناد شورای نگهبان به همین نامه خامنه‌ای، پورنجاتی رئیس کمیسیون امور فرهنگی مجلس توسل شورای نگهبان را به نامه خامنه‌ای پایان بحث مطبوعات در مجلس خواند و گفت: «مفهوم این اظهار نظر شورا این است که هرگونه تغییر، توضیح، تبیین و تفسیر در قوانین فعلی مطبوعات با استناد به نامه رهبری خلاف شرح و غیرمجاز است.»

کربوبی چند روز بعد با نخستین تهدید جنتی دبیر

جایگاه قانونی مجمع تشخیص مصلحت نظام

در بخش مربوط به فرماندهی نیروهای مسلح آمده بود، اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع.

بعد از تجدیدنظر در این اصل، حدود اختیارات رهبری به یازده مورد افزایش یافته و ولی فقیه بصورت مطلق تمام امور مربوط به اداره کشور را به دست گرفته است؛ قوه قضائیه، سازمان صدا و سیما، فرماندهی مطلق قوای مسلح، در مورد اعلان جنگ و صلح، تشخیص امر توسط ولی کافی و نیازی به نظر شورای عالی دفاع نیست.

اصل ۱۱۲ قبل از تجدیدنظر حق برابر رهبر یا عضو شورای رهبری یا سایر افراد کشور در مقابل قانون را مشخص کرده بود. اصل به شرح زیر مسود تجدیدنظر قرار گرفته و ضمن اعلام تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام حق برابر رهبری رهبر و یا عضو شورای رهبری به طور ضمنی نسخ گردیده است: (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مسواری که مصوبه مجلس

شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در امور که رهبری به انسان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است، به دستور رهبری تشکیل می‌شود...)

مطالعه و بررسی این اصل و اصل ۱۱۱ که قبل از تصویب تشکیل مجمع تشخیص، وظیفه‌ای را در رابطه با فوت، کناره‌گیری یا عزل رهبری به این مجمع ناموجود تعیین کرده است، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه حق قانون‌گذاری و اجرایی به‌جز موضوع تغییر رهبری در قانون اساسی به این مجمع تفویض نشده است. وظایف عمده این مجمع عبارت است از اعلام نظر مشورتی به رهبری، در خصوص اختلاف شورای نگهبان و مجلس با توجه به مصلحت نظام و نه کشور. اصولاً رهبری راجع به مسائل اساسی و کلان جامعه، نیاز به نظر مشورتی دارد و وظیفه مجمع تأمین این نیاز

اعلام پشتیبانی بنیاد هاینریش بُل و احزاب آلمان از نویسندگان

و روزنامه‌نگاری که در دادگاه انقلاب محاکمه می‌شوند.

بنیاد «هاینریش بُل»، روز جمعه ۲۰ آبان در برلین در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام کردند، با تمام توان از همه کسانی که به دلیل شرکت در کنفرانس برلین تحت پیگرد هستند، حمایت می‌کنند. در این کنفرانس مطبوعاتی که رئیس بنیاد هاینریش بل، رئیس کمیسیون سیاست خارجی پارلمان آلمان، رئیس فراکسیون حزب سوسیال

تصویب قطعنامه وضع حقوق بشر

قطعنامه وضع حقوق بشر در ایران، در کمیسیون سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید. در این جلسه، از مجموع ۱۸۹ کشور عضو این سازمان ۳۰ کشور در رای‌گیری شرکت نکردند. ۵۸ کشور به آن رای مثبت، ۵۲ کشور رای منفی

شورای نگهبان عقب نشست و گفت مجلس ششم در جهت مقابله با شورای نگهبان نیست و در همین زمان بود که کارچاق‌کن‌های مجمع تشخیص مصلحت وارد میدان شدند و از طرفین خواستند اگر اختلافی دارند، موضوع را در مجمع به داوری بگذارند. روزنامه جمهوری اسلامی ۱۹ آبان نوشت: «حق این است که به هنگام اختلاف نظر به داوری قانون مراجعه شود... یکی از وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام، حل اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان است. راه صحیح این است که منازعه بر سر استفساریه مربوط به تبصره ۶ ماده ۹ قانون مطبوعات به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شود.» به عبارت دیگر بگذارید سرنوشت مطبوعات را هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تعیین کند.

رهبری پس از ارجاع امر است، رئیس مجمع نظرات اعضا را جمع‌بندی و در اختیار رهبر قرار می‌دهد.

مجمع تشخیص یک جمع انتصابی از طرف رهبر بوده و در مقابل هیچ مقام حقیقی و یا حقوقی دیگری جز رهبر، مسئول نیست. در مجمع انتصابی حتی اگر اعضای آن در همه زمینه‌ها صلاحیت‌های لازم را هم داشته باشند، مجبورند بر اساس انتصاب‌کننده خود نظر بدهند. به عبارت دیگر چنین مجامعی فاقد استقلال رأی و فکرند.

با توجه به ترکیب و کیفیت نیرها در دوره‌های سابق مجلس قانون‌گذاری و با عنایت به این که قبلاً رئیس جمهوری رئیس مجمع هم بود، مصوبات مجلس شورای اسلامی با توافق مجمع تشخیص جهت درج در روزنامه رسمی ارسال می‌شد. این رویه و روش غلط حقوقی که بین مجلس قانون‌گذاری و مجمع جا افتاده و همچنان ادامه دارد، باعث کج‌فهمی و تحالط عارف مسئولین تمامیت‌خواه رژیم از جمله آقای زوارهای گردیده، اظهار نظر آقای زوارهای فاقد وجهه قانونی است.

مهملدی پیروز نروژ-آبان‌ماه ۷۹

چنین شرایطی قابل عمل و اجرا نیست و بروز چنین وضعیتی بسیار تواتر انگیز است. وی افزود: «من دپرویز با آقای فیشر، وزیر امور خارجه صحبت کردم. وزارت امور خارجه از طریق سفیر ایران در برلین، به رویدادهای اخیر در ایران پشتد اعتراض کرده است.»

سخنران‌های ایرانی کنفرانس مطبوعاتی برلین ضمن تأکید بر این نکته که اشکوری و گنجی پشتد تحت فشار هستند، به اتهاماتی که علیه رستم‌خانی نسبت داده شده پرداختند و از رسانه‌ها خواستند همه آنها را که دستگیر شده‌اند، مورد پشتیبانی قرار دهند.

۴۸ کشور رای منتع دادند. قطعنامه یاد شده بر پایه آخرین گزارش مورس کاپیتون، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور مربوط به حقوق بشر در ایران، تنظیم شده

اخبار کوتاه

انتشار جزوه ۸۰ صفحه‌ای

در مورد قتل‌های زنجیره‌ای

روزنامه «حیات نو» به نقل از اکبر اعلمی، عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس، از انتشار جزوه ۸۰ صفحه‌ای خبر داد. در این جزوه ۱۴۰ نفر از اعضای وزارت اطلاعات به شرکت در قتل‌های زنجیره‌ای متهم شده‌اند. در این جزوه اسامی نیروهای وزارت اطلاعات با نام و مشخصات کامل و نیز نام مستعار آنها آمده است. به گفته اعلمی، انتشاردهندگان جزوه قول داده‌اند که طی گزارش دیگری اسامی تعدادی از مسئولین و دست‌اندرکاران نظام را اعلام نمایند. گفته می‌شود که این جزوه در تهران در سطح محدودی توزیع شده است.

تحصن دانشجویان

دانشجویان در دانشکده حسابداری و علوم مالی دانشگاه صنعت نفت در مقابل درب دانشگاه و در اعتراض به تغییر شرایط بورسی دانشگاه و جذب نیروی کار توسط شرکت نفت بغیر از دانشجویان فارغ‌التحصیل این دانشگاه دست به تحصن زدند. نیروهای انتظامی دانشجویان را به دلیل نداشتن مجوز برای تحصن متفرق کردند و آنها مجبور شدند که در محوطه دانشکده به تحصن ادامه دهند.

دو هزار واحد صنعتی معطل ماندند

به گفته معاون توسعه صنعتی شرکت شهرک‌های صنعتی ایران، دو هزار واحد صنعتی آماده تولید در ایران به علت نداشتن نقدینگی و وام معطل مانده است. احمد زمانی در همایش مدیران عامل شرکت شهرک‌های صنعتی ایران در مشهد اظهار داشت: دولت اگر به هر یک از واحدهای آماده تولید ۵۰۰ میلیون ریال تسهیلات پرداخت کند، ۲۰ هزار فرصت شغلی ایجاد خواهد کرد. وی گفت: در کشور ۲۸ هزار واحد صنعتی تحت پوشش وزارت صنایع قرار دارد که پنج هزار واحد آن در شهرک‌های صنعتی استقرار یافته‌اند.

میثم سعیدی:

جنبش دانشجویی با «دنده سنگین» حرکت کند!

میثم سعیدی، نماینده تهران در مجلس شورا و عضو پیشین شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، گفت: «جنبش دانشجویی باید با دنده سنگین حرکت کند و هم‌چون گذشته عقلایت را در راس برنامه‌های خود قرار دهد. سعیدی در جمع دانشجویان شهر افزود: «جنبش دانشجویی حد واسط میان نخبگان و روشنفکران از یکسو، و مردم از سوی دیگر بود است و اندیشه‌های نخبگان را برای مردم تبیین کرده و می‌کند.» وی افزود: «عده‌ای در صدد هستند جنبش دانشجویی را به سمتی پیش ببرند که منجر به حذف آن شود لذا باید این جنبش به گونه‌ای عمل کند که بین آنچه متوقع است و آنچه موجود است، اختلاف از زمین تا آسمان نباشد.»

تجمع کارگران نیشابوری در مقابل فرمانداری

کارگران نیشابور در اعتراض به واگذاری بیمارستان تأمین اجتماعی این شهرستان به وزارت بهداشت و درمان، در مقابل فرمانداری این شهرستان تجمع می‌کنند. این تصمیم در جلسه نمایندگان شوراهاى اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی کارگران نیشابور اعلام شده است. به گفته مسئول خانه کارگر نیشابور، تجمع کارگران یک اجتماع صرفاً صنعتی است و با هدف اعلام مواضع کارگران در قبل واگذاری بیمارستان تأمین اجتماعی، قوانین کارگری و سایر مشکلات کارگری برگزار می‌شود.

کارشناس وزارت کشور

به اتهام شرکت در حوادث خرم‌آباد بازداشت شد

عباس بزرگمهر، عضو پیشین دفتر تحکیم وحدت و کارشناس سیاسی وزارت کشور بازداشت شد. وی در پی احضارش از سوی دادگستری خرم‌آباد به عنوان متهم در دادگاه حاضر شد و پس از پنج ساعت بازجویی توسط دو تن از قضات دادگستری خرم‌آباد با قرار بازداشت روانه زندان شد.

وزارت اطلاعات اعلام کرد:

یک عامل اغتشاش دستگیر شد

وزارت اطلاعات اعلام کرد فردی بنام رسول عباسی که در اطلاعیه این وزارت‌خانه «عامل دعوت به اغتشاش در تهران و مراکز دانشگاهی» خوانده شد، دستگیر شد. بنا بر این گزارش، این فرد تحت عناوینی هم چون «نهضت نجات ملی ایران»، «دبیرخانه مرکزی نهضت نجات ملی ایران»، «شورای هماهنگی شاخه‌های دانشجویی نهضت نجات ملی ایران»، «حدود ۲۰ عنوان مشابه دیگر بیانیه صادر می‌کرد و از طریق پخش آنها از رادیوهای خارج، دانشجویان و مردم را دعوت به تجمع و اغتشاش می‌کرد.

اعتراض علیه شرکت مترو

جمعی از ساکنان منطقه کلاک کرج در اعتراض به عدم اجرای تعهدات شرکت مترو، در حاشیه مسیر قطار شهری تهران-کرج این منطقه اجتماع کردند. آنها می‌گویند: «عدم انجام تعهدات شرکت مترو در تکمیل پل زیر گذر این منطقه، مشکلاتی را برای اهالی فراهم کرده است.

است. در گزارش کاپیتون به توقیف روزنامه‌ها، بازداشت روزنامه‌نگاران، بی‌نتیجه‌ماندن پرسونل قتل‌های زنجیره‌ای پرداخته شده است.

استاد احمد تفضلی نامی ماندگار!

خسر و باقر پور

بی شک نام بزرگ استاد احمد تفضلی نامی بزرگ و ماندگار در فرهنگ و ادب ایران است. این دانشمند بزرگوار و کم نظیر در نیمه شب بیست و سوم دی ماه سال ۱۳۷۵، با شقاوتی باورنکردنی و به فرمان عالیجنابان دیوسیرت تاریکخانه اشباح، به قتل رسید. نیروی پلیدی این دانشمند برجسته و محقق نادر را از آغوش علم و ادب ایران گرفت که تاکنون منشا جنایات و اجحافتی بی شمار در حق فرهنگ و فضیلت ایران بوده است. فقدان این استاد فروتن و کم نظیر و شخصیت علمی والا برای جامعه فرهنگی ایران و جهان خسرانی عظیم و غیر قابل جبران است. برای پویندگان امر سیاست توجه و کنکاش به مرگ تفضلی و گویهرانی هم سنگ او از آن رو حائز اهمیت ویژه است که این بزرگمردان در زمره اولین قربانیان امر «مقاوت مدنی» در میهن محبوب ما ایران اند.

در سالهای پیش از مرگ غمبارش توسط گماشتگان جهل، بسیاری از دانشگاههای معتبر جهان مقدمش را گرمایی می داشتند او در دانشگاههای معتبر کشورهای چین، روسیه، فرانسه، آمریکا، دانمارک و... سخنرانیهای بسیاری ایراد کرد و یا سمینارهای مهمی را اداره نمود. چند ماه قبل از مرگش دانشگاه بزرگ و معتبر «سنت پترزبورگ» در مراسمی باشکوه به وی «درجه دکتری افتخاری ایران شناسی» اهدا کرد. بسیار باعث آندود و تأسف است که انسانی فرهیخته و دانشمندی معتبر این چنین در مجامع معتبر علمی در جهان قدر ببیند و در صدر نشیند، در میهن خویش به دست اوپاشی که تیر کرده ای حکومت اند با شیوهای رذیله در گوشه پرت جادهای به قتل برسد.

امری که متمایزکننده استاد دکتر احمد تفضلی از همگان دیگر او بود، این بود که وی افزون بر تبحر و استادی در زبان و فرهنگ کهن ایرانی، در زبان عربی و شناخت اسلامی نیز سرآمد بود. وی در بسیاری از تحقیقات و رسالات خویش در مورد زبان و فرهنگ کهن ایران، به منابع قدیمی از جمله آثار و آراء محققان و دانشمندان عرب استناد می کرد که برای بسیاری از محققان غربی چون رازی است دست نیافتنی.

ضمر و سیمای استاد احمد تفضلی به صفات بارزی مزین است. وی در عین مقام علمی بسیار بالا بسیار فروتن و افتاده بود، به همان اندازه که به ارج و منزلت علمی او در جهان علم افزوده می شد و درخت وجود او بار دانش می گرفت فروتنی او نیز افزون می شد، جفای بسیاری که در حق این دانشمند والا مقام شده است از جمله در این است که نجله های سیاسی و صاحبان امکانات ارتباطی کوششی در راه آشنائی بیشتر آحاد جامعه ما با این عالم برجسته به عمل نیامورده اند.

از تالیفات دکتر احمد تفضلی غیر از مقالات بسیار زیاد وی که در نشریات تخصصی با سطوح بالا قلمی شده اند «واژه نامه مینوی خرد»، و «ترجمه مینوی خرد» به زبان فارسی مورد مراجعه و برجسته اند. از ویژگی ها و بزرگواری های بارز دکتر تفضلی این است که وی در امر تحقیق و نگارش یکی از همکارانش را برای مشارکت در امر پژوهش دعوت می کرد و نام آنان را در کنار نام معتبر خویش مطرح می نمود، امری که مطلقاً نادر است، نگارنده خود در بسیاری مجامع شاهد بوده است زمانی که انسان نیکو سیرتی که اشتهازی نیز داشته است، صاحب سخنی با استعداد و ناشناس را تشویق نموده به فوریت از جانب بعضی اطرافیان تذکراتی دریافت داشته که «فلانی طرف را بزرگ نکن!!».

استاد تفضلی آثار برجسته ای چون «اسطوره زندگی زردشت»، «زبان و دستور زبان پهلوی» را با همکاری خانم دکتر ژاله آموزگار استاد

ایران شناسی در همه دانشگاههای معتبر جهان، احمد تفضلی استاد مسلم و بی نظیر زبان پهلوی در همه جهان بود، و مشورت با وی به ضرورتی حتی برای استادان و دانشمندان و محققان زبان پهلوی تبدیل شده بود. از وی بیش از صد مقاله تحقیقی مفصل در امر زبان شناسی و زبان های کهن ایرانی در دست است که به کرات مورد مراجعه محققان قرار می گیرد، نگارنده خود شاهد بوده است که پژوهندگان زبان و ادب ایرانی و محققان علم «ایرانستیک» برای دسترسی به آثار وی در این زمینه زمانهای زیادی را در لیست انتظار کتابخانه دانشگاهها سپری می کنند. آثار وی به لحاظ دقت علمی در امر پژوهش زبانزد پژوهشگران نمونه غربی است. مجلدات بسیار با ارزش «دانشنامه ایرانیکا» که با همت پژوهشگران بزرگی چون احسان یارشاطر به طبع می رسند مقالات تفضلی را چون در دانه های با ارزش در خود جای داده اند.

دانشگاه تهران منتشر ساخته است. او همچنین اثر معتبر و مرجعی چون «منتخبات زادسپرم» را با همکاری پرفسور «ژینیو» به چاپ رسانده است. در ابتدای این اثر «ژینیو» مراتب حق شناسی و سپاس خود را به استاد تفضلی قلمی کرده، و سهم عظیم او را در تالیف این کتاب نشان داده است. لازم به تذکر است که این کتاب برنده جایزه «بهترین کتاب سال» گردید.

از کارهای بزرگ دیگر احمد تفضلی می توان به امر ویراستاری، تحقیق و ترجمه پر کتاب «دینکرده» اشاره داشت، این کتاب از آثار بسیار معتبر و مهم زبان پهلوی است، دست تبهکار خرد ستیزان با کشتن تفضلی امر به پایان بردن این کار را ناتمام گذاشت و فرصتی بزرگ را از پویندگان زبان های باستانی ایران دریغ کرد.

با مرگ احمد تفضلی ایران ما یکی از برجسته ترین محققان، و معتبر ترین عالمان خویش را از دست داد. خسرانی که شاید در عرصه تولید معرفت و اندیشه در ایران به زودی جبران نشود.

دکتر علیرضا نوروزی زاده در روزنامه «کیهان لندن»، شماره ۱۲، ۸۳۱، ۷۸، صفحه چهار در ستون همیشگی خویش با نام «یک هفته باخبر»، به نقل از «نامه برادر یکی از عاملان قتل های زنجیر دای» روایت قتل دکتر احمد تفضلی را چنین آورده است:

«دکتر تفضلی را هنگامی که به طرف خانه اش می راند، پس از آن که دو تن از دوستانش را سر راه پیاده کرد از ماشین بیرون کشیدند و گفتند لازم است برای تحقیق مختصری با ما بیایید. او را با یک پژوی سیاه رنگ با چشم بسته تا منطقه «شهران» بردند، اتومبیل خود او را یکی از بچه های تیم به همین نقطه آورد و با چاقو یک لاستیگ آن را پنجر کرد. به دکتر تفضلی گفتند در اتومبیل خودش بنشینید تا لاستیگ پنجر شده را عوض کنند. در این میان پاترول اطلاعات که جلوی آهن بندی شده بود با سرعت زیاد از راه رسیدند و به ماشین دکتر تفضلی در سمتی که خود او نشسته بود کوفت!!»

و بدین ترتیب با فرمان گروهی تبه کار و جمعی مزدور جانی ایران یکی از بزرگ ترین فرهیخته گان خویش را از دست داد. راه اندیشه و راه معرفت و راه استاد دکتر احمد تفضلی گرمی و پر رهرو باد. برای تنظیم این نوشتار از منابع زیر مدد گرفته ام:

لیست توضیحی کتابخانه دانشگاه بامبرگ آلمان بخش ایرانستیک.

دانشنامه ایرانیکا.

ایران نامه، سال پانزدهم، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۵

و منابع مترقیه دیگر.

کنفرانس بین المللی ادبیات معاصر

تئاتر ادوئون در پاریس در ۲۴ و ۲۵ نوامبر میزبان نویسندگان برجسته جهان خواهد بود. در این کنفرانس فرخنده حاجی زاده و شهریار مندنی پور از ایران نیز شرکت دارند. کلیه نشست ها در این کنفرانس به زبان انگلیسی و فرانسه برگزار می شود. ادبیات معاصر ایران و گزارش وضعیت چاپ، نشر و مطبوعات در ایران بحث هائی است که حاجی زاده و مندنی پور در باره آن سخنرانی خواهند کرد. همچنین در آخرین جلسه مربوط به ادبیات ایران، این دو نویسنده در باره آثار خود سخن می گویند. بخش هائی از آثار این دو نویسنده به زبان های انگلیسی و فرانسه ترجمه شده که در این کنفرانس عرضه می شود. بیش از ۱۲۰ نویسنده برجسته از تمام نقاط جهان در این کنفرانس شرکت می کنند.

شماره هفت «فصل سبز» منتشر شد.

شماره هفتم فصل سبز، ویژه ادبیات آلمان منتشر شد. در این شماره مطالب زیر درج شده است: مارکسیسم و اگزویست نیاسلیسم، پرسش و پاسخ در باره اقتصاد مشارکتی، سوسیالیسم برای نژادها، اشتاین به نمایشنامه زندگی می بخشد، شکسپیر نمایشنامه نویس آلمانی است، از سنگ تراشی تا واژه تراشی، شب کریستال رویش و چند شعر.

علیرضا شوریده، خواننده موسیقی اصیل و بومی درگذشت.

علیرضا شوریده، خواننده موسیقی اصیل و بومی ایران در پی ضایعه مغزی درگذشت. شوریده متولد اسفند ماه سال ۱۳۲۰ در شهر انزلی است. بسیاری او را با آواز زیبای «میرزا کوچک خان جنگلی» شناختند.

علیرضا شوریده قطعات اصیل و محلی زیادی را به آواز خوانده است. «اشک بارش» با همراهی فریدون شهبازیان و زنده یاد عبدالله ملت پرست، از جمله آثار اوست. وی تصنیف «الا ای آهوئی وحشی» را در چند کشور، از جمله ترکیه، اجرا کرده بود.

استقبال از فیلم «لیلا» در جشنواره جاکارتا

فیلم «لیلا»، ساخته داریوش مهرجویی در جشنواره بین المللی فیلم جاکارتا، پایتخت اندونزی، با استقبال گسترده تماشاگران روبرو شد. این جشنواره تا ۱۳ آبان با حضور شخصیت های فرهنگی و هنری اندونزی و اعضای هیئت های سیاسی مقیم جاکارتا آغاز به کار کرد.

در این جشنواره «تخته سیاه»، ساخته سمیرا مخملباف و فیلم های «باد مارا خواهد برد» و «طعم گیلاس»، ساخته عباس کیارستمی به نمایش درآمد.

دو فیلم ایرانی در جشنواره بین المللی یونان

در چهل و یکمین جشنواره بین المللی فیلم «سالونیکا» یونان، واقع در شمال این کشور، فیلم «روزی که زن شدم» (موضیعه مشکینی) و فیلم «داوید» (جعفر پناهی) در بخش «افق جدید»، از ایران حضور دارند. در این جشنواره ۱۶۰ کشور حضور دارند.

دختران خورشید در مانهایم

اولین فیلم بلند مریم شهریار در چهل و نهمین جشنواره فیلم مانهایم - هایدلبرگ به نمایش درمی آید. «دختران خورشید» پس از حضور در مونترال، ونکوور و میل ولی در نخستین نمایش اروپائی میهمان یکی از جشنواره های قدیمی آلمان خواهد بود.

اعتراض بنی اعتماد به سیما

رخشان بنی اعتماد، کارگردان فیلم «زیر پوست شهر» در گفتگو با ایسنا اظهار داشت: صدا و سیما، از پخش تبلیغاتی فیلم زیر پوست شهر، خودداری کرد. اما استقبال بی نظیر مردم از فیلم نشان داد که سطح شعور تماشاگران ایرانی چیزی نیست که صدا و سیما بتواند از آن جلوگیری کند. استقبال مردم از فیلم هم نشان داد که آن ها بدرستی انتخاب می کنند و می خواهند حقایق را بصورت درست نیز ببینند.

کلاف فلزی در جشنواره بین المللی استکهلم



فیلم کوتاه «کلاف فلزی» ساخته رخص سبحانی در بخش مسابقه دهمین دوره جشنواره بین المللی فیلم استکهلم سوند انتخاب شد.

این جشنواره که از دهم نوامبر شروع شده است، دارای موقعیت ویژه ای در میان دیگر فستیوال های سینمایی جهان است. از نکات جالب توجه این جشنواره حضور شخصیت های بزرگ سینمای جهان به عنوان داور و میهمان است.

در دوره فعلی این جشنواره ۶۵ نفر از شخصیت های مطرح سینمایی و هنری از جمله رومان پولانسکی، کمرلی سیرسی، کامیونو حضور دارند. همچنین در این جشنواره حدود ۴۵۰ خبرنگار و منتقد سینمایی و نزدیک به ۸۰۰ کانال رادیویی و تلویزیونی این فستیوال را زیر پوشش خبری و رسانه ای قرار می دهند. از ایران تنها فیلم «کلاف فلزی»، ساخته رخص سبحانی، در بخش مسابقه این فستیوال شرکت دارد.

کلاف فلزی اخیراً در فستیوال بی.بی.سی لندن به نمایش درآمد و در چهارمین دوره جشن خانده سینماکاندیدی بهترین فیلم کوتاه بود.

توضیح:

متأسفانه در شماره قبلی نشریه در صفحه ادبیات و هنر در معرفی مجله الکترونیکی ادبیات، هنر و فرهنگ ایرانی، پیشانی مطلب جا افتاد. پاراگراف جا افتاده: میرزا آقا عسگری (مانی) شاعر معاصر، با انتشار اطلاعیه ای خبر داد مجله الکترونیکی ادبیات و فرهنگ در دست انتشار می باشد. مانی از هنرمندان و علاقه مندان به هنر برای همکاری با این رسانه الکترونیکی دعوت کرده است. متن اطلاعیه فوق که برای «اخبار روز» فرستاده شده، به شرح زیر است:

ادبیات و فرهنگ مجله الکترونیکی ادبیات، هنر و فرهنگ ایرانی دارنده امتیاز و مدیر مسئول: میرزا آقا عسگری (مانی)

دیدار

**بر ساقه گیاه حیات ۴
جوایز داناتی وقتی روئید
هوای نازنین
که روح مشتاق و مست نگاهت
چک فلک در کاسه چشمانم فلک
بی آنکه سبب را حتی بو کرده باشم.**

* * *

**ایستاره بودم گنگ بر ساحل سمر
نگاهات
و تو سیمان بودی
تموج موج موج
بر پاهایم مالیدی
دمی، درنگی
و رفتی**

**آمدی باز،
باز رفتی و دوباره آمدی!
و بپاره من
غرق در غرقاب نیلی آن زرفا
بی آن که حتی تر شده باشم!**

خسر و باقر پور
اردیبهشت ۱۳۷۹

سخنی با رفقا و دوستان در مورد مطالب ارسالی به نشریه کار

خوانندگان نشریه را برانگیخت. درخواست می شود که از ارسال مطالبی که با زبان اتهام و ناسزا و پسدون استدلال نوشته می شود، خودداری کنید. نشریه کار از درج چنین مطالبی معذور است.

۴- از مترجمین محترم تقاضا می شود که منبع ترجمه و متن اصلی را نیز به همراه متن ترجمه شده برای نشریه ارسال کنند.

۵- از نویسندگان و مترجمین محترم درخواست می شود که امکان برقراری تماس با نشریه را فراهم سازند تا در صورت ضرورت مسئولین نشریه بتوانند در مورد مطالب دریافت شده با نویسنده و یا مترجم صحبت کنند.

۶- با توجه به محدودیت صفحات نشریه کار، درج مطالب طولانی مقدور نیست. درخواست می شود در ارسال مطالب به این نکته توجه نمایند. نشریه کار در کوتاه کردن مطالب در صورت ضرورت آزاد است.

آدرس پست الکترونیکی نشریه کار: kar-aksariyat@gmx.de

رفقای سازمانی و دوستداران نشریه کار مطالب مختلفی را برای درج در نشریه ارسال می کنند. نشریه کار از همکاری هرچه وسیع تر رفقا و دوستان استقبال می کند و امیدوار است این همکاری ادامه یابد.

۱- در صورت امکان مطالب ارسالی را تایپ و ادیت شده به آدرس Email نشریه ارسال و یا اینکه دیسکت آن را به آدرس نشریه پست کنید. تقاضای ما این است که مطالب را با برنامه زنگار و یا واژه نگار تایپ کنید.

۲- برای نشریه کار امکان چاپ همه مطالب رسیده وجود ندارد. مطالب با توجه به کیفیت و اهمیت موضوع انتخاب و در نشریه درج می شوند. دریافت مطالب، در صفحه «بیا خوانندگان» اعلام خواهد شد. مطالب ارسالی در صورت عدم درج، پس فرستاده نمی شود.

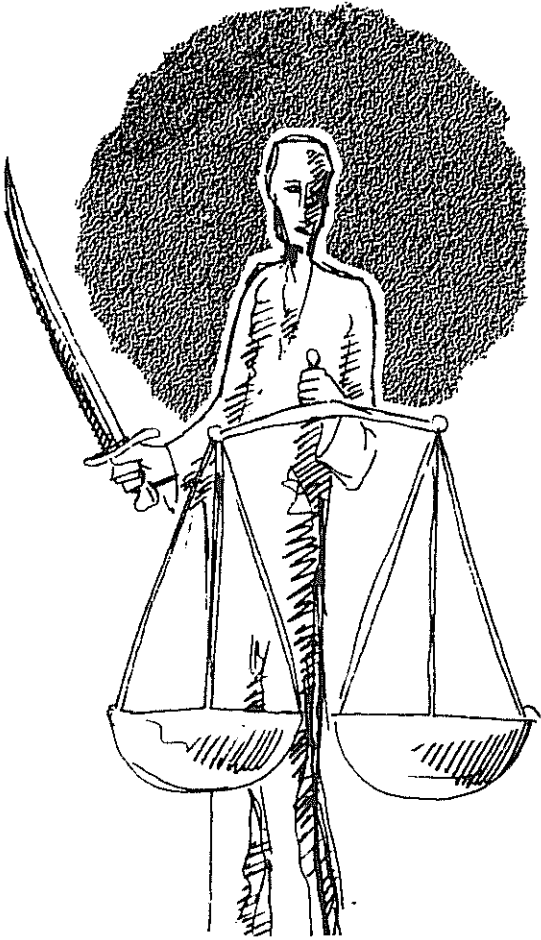
۳- درج برخی از مقالات در نشریه کار که زبان نوشتاری مناسبی نداشتند، اعتراض

دورنمای جنبش اجتماعی زنان انقلاب در شیوه زندگی

نوشین احمدی خراسانی

بخش اول

برگرفته از «نگاه زن»



بالا و ادار سازند و یا متخصصین فقه، برای برخی خواسته‌های به حق زنان راه‌حلی بیابند اما از تحول ذهنی و درونی میلیون‌ها زن ستم‌دیده ناتوان‌اند. بد نظر می‌رسد تنها راه تحول در زندگی زنان ایران نقد شجاعانه از وضعیت خویش است، یعنی حرکت از پائین به بالا و به درون بافت سنتی جامعه، و از طریق نهادهای اجتماعی و مدنی!

وانگیزی به تناسب افزایش این حرکت‌ها و اعتراض‌های قانونی و بسط آن‌ها، بدنه کارشناسی دولت هم جان می‌گیرد و برای به دست آوردن راه‌حل و پاسخ‌گویی مثبت یا منفی به اعتراض‌ها فعال می‌شود و ناچار برای حل معضلات، همه کارشناسان خود را به خدمت خواهد گرفت. از این‌روست که معتقدیم دل بستن به کارهای کارشناسی به رغم اهمیت کار، وقتی با تاکید یک‌جانبه بر این گزینه همراه باشد، نمی‌تواند راه بروی رفت واقعی از مشکلات گسترده زنان باشد. آمار و ارقام،

راه حل را کار کارشناسانه و تحقیقات در زمینه مشکلات زنان می‌داند. به عنوان مثال این گروه نیز معتقد است که در رابطه با همین «طرح» کذاش یعنی الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات، باید کار کارشناسی کرد و نسی این طرح برسد. پس می‌بینیم که کار کارشناسی می‌تواند به دو طرح که همه قوانینی را که مورد اعتراض زنان

کرده‌اند که با حق ارتد زندگی‌شان تامین نخواهد شد. بنابراین در این مقطع، زنان برای حقوق اولیه‌ای تلاش می‌کنند که از آن محروم هستند. اما در این میان عده‌ای معتقدند حل این مسائل را باید به دست «کارشناسان» سپرد؛ تا آن‌ها برای این معضلات، فکر و چاره‌ای بیابند. این افراد دو گروه را تشکیل می‌دهند. عده‌ای می‌خواهند با حل کارشناسی این معضلات، گشایشی در وضعیت ناگوار زنان ایجاد کنند و عده‌ای دیگر به بهانه کار کارشناسی می‌خواهند وضعیت موجود زنان را تثبیت کنند. مثال می‌آورم: یکی از نمایندگان مجلس - خانم نوبخت - که اخیراً طرح الحاق یک ماده به بند ۶ قانون مطبوعات را به مجلس ارائه داده است، در جواب مخالفان می‌گوید که: مسائل و مشکلات حقوقی زنان را باید کارشناسان حل کنند نه هر کسی بیاید و سر آن بحث کند؛ و یا خانم فیاض‌بخش عنوان می‌کند: «که دفاع از حقوق زن یک کار کاملاً فقهی و کارشناسی است.» (۱)

مشخص است که ایشان با این منطق می‌خواهد که چنین مباحثی (یعنی نقد قوانین موجود) عمومی نشود زیرا اگر عمومی شد آگاهی نسبت به آن هم عمومی تر می‌شود و آگاهی

ما زنان خواسته‌هایی داریم: نمی‌خواهیم چون زن هستیم از حق و حقوق اجتماعی کم‌تری برخوردار باشیم. می‌خواهیم جایگاه اجتماعی مان را، همسرمان را، شغل مان و خلاصه نوع زندگی مان را با آگاهی و اختیار خود برگزینیم. نمی‌خواهیم به صرف زن بودن اجبارهای گوناگون بر زندگی مان سایه افکند، و با ما هم چون کودکان نابالغ رفتار شود. می‌خواهیم چون انسانیم، حق داشته باشیم، نه قدرت! و آنان نیز که صاحب قدرت‌اند به حق قانونی خود قناعت کنند. نمی‌خواهیم چون زورمان کم‌تر است کتک بخوریم و تحقیر شویم. می‌خواهیم نه تنها مردان بر ما سلطه نداشته باشند بلکه سلطه گری از روی زمین دیگر فرادست هستند، حداقل به عقب‌نشینی واداریم. این‌ها به علاوه هزاران آرزوی دیگر، خواسته‌های ما زنان را شکل می‌دهد؛ خواسته‌هایی که نه تنها با تغییر قوانین، بلکه با ایجاد تحول در شیوه زندگی قابل تحقق است، مسئول در زبان و اندیشه‌ها مان، تحول در رفتار و قضاوت‌ها مان، تحول در عادت‌ها و سنت‌ها مان، و بالاخره باور به توانایی‌ها مان!

امروزه فشار این خواسته‌ها در جامعه کنونی ما سبب شده است جریان‌های فکری گوناگون در صدد یافتن راه حل بیابند. برخی تحقق این خواسته‌ها را در حل معضلات کلی جامعه دانسته‌اند و برخی دیگر به جواب‌های کارشناسی از مسئله امید بسته‌اند. البته در این میان، ده‌ها نگرش دیگر در جامعه وجود دارد اما از آن‌جا که به نظر می‌رسد این دو نگاه پا وجود حسن نیت متولیان آن، سبب کندی و تحدید حرکت زنان و تثبیت وضعیت موجود آنان می‌شود، در این‌جا به طرح و نقد آن تاکید ورزیده‌ایم. از این‌رو در مقاله حاضر، سعی می‌کنیم این دو گزینه را بررسی کنیم و ببینیم آیا این دو نگرش می‌تواند پاسخ‌گویی انبوه نیازهای ما زنان باشد؟

در این برهه تاریخی، خواسته اولیه بخشی از زنان که توانسته‌اند نیازهای‌شان را در جامعه طرح نمایند، تغییر برخی قوانین موجود است. خواست مقدم ما زنان، به صدها دلیل، تغییر قوانین ناعادلانه است؛ زیرا اکثر زنان قرار است ازدواج کنند و بچه‌دار شوند بنابراین حق طلاق و حضانت به طور جدی برایشان مطرح است. بسیاری از زنان در ترس و اضطراب «هو» به سر می‌برند و قانون تعدد زوجات آنان را مستاصل می‌کند. از آنجا که پول و درآمدی ندارند تا بدون حمایت مرد، زندگی‌شان را بگذرانند بنابراین نداشتن حق اشتغال کلافه‌شان می‌کند. زیرا با پوست و گوشت خود لمس

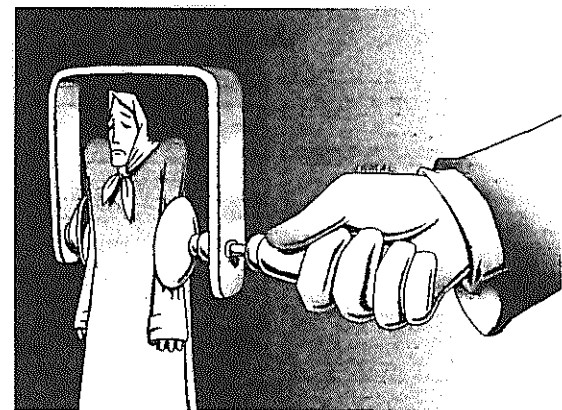
آرمان‌خواهی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که در نهضت بیداری زنان ایجاد انگیزه و حرکت می‌کند، یعنی بسیج‌گر، اعتراض‌آفرین و شورانگیز است

اولاً خواسته زنان در حل مشکلات حقوقی خلاصه نمی‌شود. فکر نمی‌کنم فعالان جنبش حقوقی زنان در ایران، این توهم را داشته باشند که مشکلات زنان با حل معضلات حقوقی‌شان مرتفع می‌شود. چون این مشکلات حوزه محدودی دارند و تحقق آن‌ها به خودی خود نمی‌تواند مشکلات تودرتوی زنان را حل کند. زن ایرانی، تنها در رابطه با مسائل حقوقی تخفیر نمی‌شود. بلکه هر روز و هر ساعت از طریق برخوردهای نابرابر و توهین‌آمیزی - که به دلیل زن بودن متحمل می‌شود - به طور منظم و پیوسته حقارت و رنج را لمس می‌کند؛ نگاه‌ها، واژه‌ها، سنت‌های موجود و اندیشه‌های مسلط جامعه، مسلو از آلودگی به تبعیض جنسی است تا آنجا که خود زنان نیز خوشتن را حقیر و ناتوان می‌شمارند و چیزی بدتر از این نیست که انسانی را درجه دوم قلمداد کنند و او خود، آن را باور کرده باشد و حتی آن را به فرزندان خویش آموزش دهد. و از قضا، همین امر مشکل بزرگی است که زنان با آن مواجه هستند. از این رو، به صرف اعطای حق طلاق یا حضانت به زنان مشکل آنان حل نمی‌شود.

دوم آن که، روندی که در آن زنان از وجود نابرابری در قانون آگاهی یابند و برای تغییر آن روز به روز و در همه عرصه‌ها تلاش کنند، پروسه‌ای است که در تداوم خود می‌تواند بسیاری از مسائل زنانه را حل کند. در واقع گسترش آگاهی عمومی زنان و درونی‌شدن این باور و یقین در میان آن‌ها سبب می‌شود که تغییرات واقعی و عمیق در زندگی‌شان ایجاد شود. چون برای هر نوع تغییر در ابتدا لازم است خود زنان از جایگاه فرودستی که دارند ناراضی باشند و احساس تحقیر کنند تا انگیزه تغییر آن را بیابند. بنابراین کارشناسی دیدن حل معضلات زنان که عمده کردن یک وجه قضیه است این اشکال را در بردارد که نمی‌تواند زمینه‌ساز تحولی عمیق در ذهن و باور زنان باشد.

شاید کارشناسان و متخصصین بتوانند با ارائه آمار و ارقام، دولت را به اصلاحاتی از

است تثبیت و گروه دیگر مانند مجله فرزانه می‌خواهد با همین «کار کارشناسی» این قوانین را تغییر دهد. در صورتی که ارجاع هر دو گروه به یک چیز واحد است یعنی به فقه و قوانین شرعی و کارشناسان این امور؛ یعنی یک گروه کارشناس می‌تواند با ارجاع به فقه و قوانین، یک خواسته را نسی کند و عده‌ای دیگر با ارجاع به همان فقه و قوانین می‌تواند همان خواسته را موجه بداند. و در این میان نقطه مشترک هر دو دیدگاه در آن



است که هر دو از یک ابزار یعنی کار کارشناسی استفاده می‌کنند. اما با دو هدف متفاوت! در هر حال نقطه مشترک هر دو گروه آن است که کارشناسان را متولیان زنان کشور می‌دانند و معتقدند خود زنان نمی‌توانند در حل مسائل‌شان سهمی داشته باشند و افرادی که متخصص هستند در این میان از هر لحاظ ذی‌صلاح‌تر از خود کسانی‌اند که هر روز با معضلات عیدهای درونی‌شدن این باور و یقین در می‌برند. گروه دوم نیز مانند گروه اول با این تفکر به کارکرد و معجزه آگاهی عمومی زنان بهای لازم را نمی‌دهد.

در هر حال کارشناسی کردن مسائل زنان حتی اگر با هدف بهبود وضعیت آنان باشد یک مشکل اساسی دارد و آن مشکل، نسی و طرد ارمان‌خواهی در جنبش اجتماعی زنان است. در حالی که آرمان‌خواهی یکی از اصلی‌ترین عواملی است که در نهضت بیداری زنان ایجاد انگیزه و حرکت می‌کند، یعنی بسیج‌گر، اعتراض‌آفرین و شورانگیز است. اما کارهای کارشناسی از این هسته انسانی تهی است.

اجتماعی یک تفکر از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. البته جنبش جهانی زنان از نتایج کارهای تحقیقاتی و کارشناسی نیز برای استقرار اندیشه و تفکر زنانه و نقد اجتماعی بهره برده است اما نباید فراموش کنیم که یکی از دلایلی که سبب می‌شود کارهای

نمی‌توان انکار کرد هر شاخه از علوم به ویژه عرصه علوم اجتماعی، عرصه منازعات ایدئولوژیک است و حتی در علمی مانند پزشکی - که به زعم بعضی کسان به لحاظ جنسی خنثی است - ردپای ایدئولوژی مردسالارانه مشخص است.

کارشناسانه نتوانند پی‌آمدهای مثبت داشته باشند. این است که ما در جامعه‌های زندگی می‌کنیم با سنت کهن سال استبدادی - و نفت‌خیز - که تمام امکانات عظیم مالی و پروژه‌های تحقیقاتی یا در دست نهادهای حکومت است یا وابسته به حکومت؛ که به خاطر همین مسئله، کارهای کارشناسی تنها تحت شرایطی استثنائی می‌تواند هسته رادیکال خود را حفظ کند. از سوی دیگر، گزینده‌ای که حل گرفتاری‌های زنان را در حیطه قدرت متخصصین و فن‌سالاران می‌پندارند، به نگرش نخیه‌گرایی در حل معضلات کشور یاری می‌رساند یعنی نگرشی که از قضا زنان بیش از همه از آن رنج می‌برند و به واسطه آن از جامعه حذف شده‌اند. اساساً جنبش اجتماعی زنان با هرگونه سلطه و آمریت مخالف است، خواه این سلطه از سوی افراد «خوب» اعمال می‌شود و یا از سوی افراد «بد» و یا از طریق نخبگان به‌اجرا درمی‌آید یا عوام! به نظر می‌رسد روی‌کرد مورد نظر (توجه زیاد به گزینده فن‌سالاری) در واکنش به فرهنگ «توده‌گرایی» و عوام‌زدگی است که بعد از انقلاب سایه خود را بر تمام حرکت‌ها گسترده است. اما گزینده فن‌سالار و نخبه‌گرا نیز عوارض خاص خود را دارد و در مقاطع معینی در مقابل کثرت‌گرایی می‌ایستد و مانع اعتلای آن می‌شود. وقتی می‌گوئیم جنبش زنان می‌خواهد انقلابی در شیوه

زندگی به‌وجود آورد بدان معناست که می‌خواهد چنین نگرش‌های نخبه‌گرایانه و متولی‌گرایانه را دگرگون سازد. حرکت اجتماعی زنان در پی جانسین کردن نخبگان زن به جای نخبگان مرد نیست بلکه خواهان حذف سلطه با هر رنگ و بونی در کارشناسی به ویژه در زمینه فقه منظور، کارها و تحقیقات کارشناسی صرفاً می‌تواند یک «وسيله» - از میان ده‌ها وسیله - برای ارتقای آگاهی زنان جامعه ما باشد. در هر حال انجام کارهای کارشناسی به ویژه در زمینه فقه و در نهایت ضروری است، اما آن چه مورد اعتراض است مخالفت متولیان چنین نگرشی با ابراز عقیده زنانه است که از وضع فعلی خود رنج می‌برند. در واقع این نوع نگرش سبب می‌شود که ما مهم‌تر دانستن کار کارشناسی، از ابراز عقیده زنانه که حرف‌های‌شان فاقد پایه علمی قلمداد می‌شود جلوگیری به عمل آید، در حالی که اگر چنین اعتراض‌هایی وجود نداشته باشد منظور کارشناسان را می‌توان به تحقیقاتی در این زمینه واداشت؟ اگر اکنون کارشناسی پیدا شده‌اند که در زمینه مسائل زنان کار می‌کنند، نتیجه فشارهایی است که از پائین وارد شده است. مختصر این که به نظر می‌رسد گزینده فوق، راه‌حلی ثبات‌گرایانه (محافظة کارانه) ارائه می‌دهد که در شرایط کنونی از تحول عمیق در وضعیت زنان جلوگیری به عمل می‌آورد. اساساً هر تفکری که به نتایج و پی‌آمدهای الگویی خود بی‌اعتنا باشد به ناگزیر در مرداب ثبات‌گرایی و محافظه‌کاری سقوط می‌کند. دنسپالده روی از این روی‌کرد ثبات‌گرایانه باعث شد طرح «بازنشستگی پیش از موعد کارگران» که انعکاس رنج و فرسودگی زودهنگام کارگرانی است که در شرایط سخت و طاقت‌فرسا به کار اشتغال دارند، در وزارت‌تسوی چانه‌زنی «کارشناسان» و بوروکراسی حاکم، در سایه قرار گیرد و برای زمان نامعلومی به فراموشی سپرده شود. این مثال و ده‌ها مورد دیگر به‌خوبی نشان می‌دهد که برای فهم و اثبات صحت و حقیقت یک‌گزینده، نه تنها صحبت مابنی و چارچوب عملی آن، بلکه نتایج و پی‌آمدهای آن را نیز باید مطمع نظر قرار داد. ادامه دارد



حزب صراحتاً احزابی را که ایدئولوژی اسلامی را انتخاب نکنند، حتی اگر اصلاً غیرایدئولوژیک باشند، حق فعالیت ندارند. حکومت جمهوری اسلامی تمام احزاب سکولار، اعم از چپ و ملی و غیره، را بیرحمانه سرکوب کرده و فعالین آن را قطع نظر از پایبندی یا عدم پایبندی آنان به قانون اساسی بازداشت، اعدام و یا مجبور به فرار از کشور کرده است. این در حالی است که اصل ۲۶ قانون اساسی حق تمام این احزاب برای فعالیت سیاسی را «مشروط بر اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند» به رسمیت شناخته و حداقل سازمان ما هرگز در طول حیات خود از سوی هیچ مقام صالحه قضایی به خاطر نقض این اصول محکوم نشده است. به این ترتیب گرچه قانون احزاب آشکارا و علنی به این منظور ضروری است تغییر قانون اساسی احزاب سیاسی را از مطالبه تغییر اساس نظام سیاسی منع کرده است، با این حال این به آن معنا نیست که باید اول قانون اساسی تغییر کند تا احزاب سیاسی حق فعالیت قانونی کسب کنند. آنچه به این منظور ضروری است تغییر قانون احزاب است. برای این که احزاب غیر حکومتی حق فعالیت علنی و قانونی پیدا کنند لزوماً باید این قانون ملغی و قانون تازه نوشته شود. هم از این رو تمام احزاب و سازمان‌های غیرحکومتی باید اصلاح قانون فعلی احزاب را در مرکز مطالبات خود قرار دهند. این قانون مهم‌ترین سد حقوقی فرازای احزاب در ایران است.

آیا اصلاح قانون احزاب امکان‌پذیر است؟ آری امکان‌پذیر چرا که اقتدار مدرن و سکولار در جامعه ما چنان وسعت گرفته‌اند که حذف آنان از عرصه حیات سیاسی و اجتماعی کشور غیر ممکن شده است و پشتوانه اصلی امید به توفیق در مبارزه برای تغییر قانون احزاب نیز مشخصاً وسعت و قدرت همین اقتدار مدرن - یعنی طبقه متوسط و طبقه کارگر صنعتی - است. عامل بین‌المللی نیز به وضوح در همین سمت تأثیر می‌کند.

تشکیل پدیده‌های نوظهور در جمهوری اسلامی ایران به نام جنبه مشارکت اسلامی، گزینش شعار «ایران برای همه ایرانیان» و رشد بسیار سریع و شگفت آن نتیجه همین فشار و مطالبه سنگین و خردکننده اجتماعی است. قدرت این ائتلاف به آنجا رسیده است که هیچ مسأله حیاتی در عرصه سیاست در کشور ما نیست که به نوعی با دفاع و مطالبات این ائتلاف تماس نگردد. این همان قدرتی است که رفسنجانی آن را به درستی «سپیل بیان کن خارجی که تصمیم خودش را گرفته و به میدان آمده» توصیف می‌کند. بدون مشارکت این ائتلاف اساساً نه دوم خردادی وجود داشت و نه پروژه‌ای به نام توسعه سیاسی در مرکز چالشهای سیاسی کشور قرار می‌گرفت. علیرغم سنگین‌ترین یورش‌ها به جنبش اصلاحات در ماههای اخیر هم چنان با اطمینان می‌توان دید که نیروی به نام نیروی سوم در جامعه ما نیروی غیر قابل حذف و به لحاظ سیاسی مؤثرترین عامل تداوم فشار بر ارگانهای حکومتی برای بازکردن فضای سیاسی کشور است.

وزن سنگین این ائتلاف همراهِ با سمت مثبت تأثیر عوامل بین‌المللی و نیز گسترش مواضع نیروهای مدافع اصلاحات در ارگانهای حکومتی - در مجلس و در دولت - می‌تواند پیشبرد یک استراتژی سنجیده برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز علیه دگراندیشان، از جمله تغییر قانون احزاب، تأمین اشکال معینی از حضور و فعالیت علنی و قانونی برای احزاب غیرحکومتی را به امری واقعی و دسترس‌پذیر مبدل گرداند.

تفوق اصلاح طلبان در قوه اجراییه و سپس مقتنه و شوراها پس از سال‌ها تغییرات مثبت و قابل ملاحظه‌ای در اوضاع کشور به دنبال داشته است. هرگاه توجه کنیم که هیچیک از این تحولات با توسل به روش‌ها و راه‌ها غیرقانونی رخ نداده‌اند راحت‌تر خواهیم پذیرفت که نه تنها مبارزه قانونی مبارزهای شذنی است، بلکه یگانه راه مؤثر و منجر ثمر طی ۲۰ ساله گذشته واقعاً همین شکل مبارزه بوده است.

مبارزه قانونی: آری یا نه

در نقد درک چپ رادیکال از قانون و راه تغییر آن
فرخ نگهبان

بخش دوم

فشار از پایین است، بسیج گسترده تر افکار عمومی است، جلب فعال تر حمایت بین‌المللی است. رفقای دوازده گانه می‌گویند: اختلاف در بسیج افکار عمومی نیست. اختلاف در نحوه کاربرد آن است. یکی مردم را برای ایجاد و تقویت یک آلت‌ناتیب مستقل از حکومت بسیج می‌کند و دیگری مردم را برای تقویت یک جناح حکومتی بسیج می‌کند. سه سال پیش بحث ما در سازمان این بود که در نامه به رئیس جمهور، خاتمی، باید خواهان «فعالیت قانونی» باشیم یا «فعالیت آزادانه». اکنون رفقا بعد از سه سال به جای بحث فعالیت قانونی یا آزادانه بحث می‌کنند که ما باید خواهان تغییر قانون باشیم یا خواهان اجرای آن بی‌آنکه حتی در یک کلمه مشخص کرده باشند تغییر قانون اساسی از کدام راه، از راه قانونی یا از راه غیر قانونی. از راه به زیر کشیدن سران جمهوری اسلامی، تسخیر حکومت و تشکیل دولت موقت، یا از بردن طرح‌ها و لوایح به مجلس به منظور تدارک مجلس بازنگری قانون اساسی؟

یک گرایش در این سازمان خیلی صریح نشان داده است که خواهان تغییر قوانین غیردمکراتیک و تغییرات ساختاری در نظام سیاسی کشور است. اما به هیچ وجه قائل به این نیست که لزوماً پس از استبدال‌ها چه می‌توان گفت؟ ارزیابی مشترک میان همه فدائیان و نیز طیف وسیع فعالان دمکراتیک آن است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قانونی است متناقض که کوشیده است وجه ولایسی ساختار حکومت را با وجود مردم‌سالارانه تلفیق کند. خواست مشترک و بنیادین طیف بسیار گسترده‌ای از افکار اجتماعی - به شمول شمار بسیاری از اصلاح طلبان اسلامی - به این نتیجه رسیده‌اند که بدون تغییرات جدی در ساختار سیاسی کشور امر توسعه سیاسی و یا تحقق مواعیدی خاتمی با بن‌بست و مانع مواجه است. رویدادهای پس از تشکیل مجلس ششم این حقیقت را برملات کرده است. قدرت متمرکز شده در دست ولایت فقیه رداع اصلی است.

به این ترتیب اختلاف اصلی چپ معتدل با چپ رادیکال در این نیست که این قانون اساسی قابل دفاع است یا نیست. بازنگری در قانون اساسی و مطابق کردن آن با مطالبات نسل دوم پس از انقلاب واقعه‌ای است که قطعاً اتفاق خواهد افتاد. این مطالبه مشترک همه ماست. از نظر من بیداری زنان و تغییر بنیادی طرز فکر، و روحیات و علائق نسل جوان کشور عبور او قانون اساسی موجود را گریزناپذیر کرده است و از نظر رفقای ما تناقض بنیادین اصول غیردمکراتیک قانون اساسی با موازین حقوق بشر اصلاح بنیادین آن را اجتناب‌ناپذیر کرده است.

اما چه چیز مورد اختلاف است؟ ما - چنانچه گفتم - نه تنها در تفسیر متفاوت از جبهات مردمی در قانون اساسی داریم، بلکه و مهمتر از همه در مورد راه تغییر قانون با یکدیگر اختلاف داریم. یگانه راه تغییر قانون از راه مسالمت‌آمیز اجرای قانون است. ما تصریح می‌کنیم که ما خواهان اصلاح قوانین از طرق قانونی هستیم و راهی جز رعایت قوانین برای تغییر آن نمی‌شناسیم. رفقای چپ که سیستم حقوقی موجود و راه مبارزه قانونی را نفی می‌کنند - چنانچه در این دو قاطع باشند - راهی جز سرنگونی رژیم سیاسی از راه قسبر یا فراروی خود باز نمی‌گذارند.

وقتی می‌گویم تغییر قانون از راه قانون مقصود این است که ما باید نهادهای حکومتی موجود را به رسمیت شناخته و از طریق شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری، بگوئیم تا این دو نهاد در سمتی عمل کنند که ساختار حقوقی و نحوه اجرای قوانین به خواست‌ها و ایده‌آل‌های دمکراتیک نزدیک تر شود.

گفته می‌شود ما این کارها را کرده‌ایم. همین حالا مجلس و دولت اصلاح طلب هستند اما نه تنها باز هم کاری پیش نمی‌رود بلکه بگیر و ببند و اختناق روز به روز بیشتر می‌شود. در رابطه با این استبدال من مکرر استدلال کرده‌ام که فشار و مطالبه اجتماعی برای تغییر در پایین، در جامعه چنان نیرومند و ریشه‌دار است که بالاچار مقاومت محافظه کاران و کارشکنی (قانون شکنی) آنان در برابر تحقق این مطالبات به هیچ روی دوام‌پذیر نیست. راه درم شکستن این مقاومت رها کردن راه قانون نیست، افزایش

درک رفقای ۱۲ نفر از معنای قانون یک درک ناقص مدرن و لذا خودکامانه است. آنها در عمل قبول ندارند که قانون، در معنای مدرن آن قبل از همه یک «قرارداد اجتماعی» است. منشاء اعتبار یک قانون برخلاف همه تصورات سابقه و نه دمکراسی نه انطباق آن با احکام الهی است و نه انطباق آن با خواست سلطان، پیشوا یا رهبر و نه درجه انطباق آن با ایدئولوژی. منشاء اعتبار قانون فقط و فقط تصویب آن در اجلاس نمایندگان مردم به رای اکثریت است. حقیقت قانون در جامعه مدرن نه ناشی از همخوانی آن با اصول این یا آن ایدئولوژی است. به نظر می‌رسد برخی رفقا هنوز با این فکر مسئله دارند که چنانچه یک قانون - در معنای مدرن آن - با ایدئولوژی مورد قبول من مطابق نبود باز هم معتبر و متاع است. من تردید بسیار دارم که کسانی که فکر جدائی دین از حکومت را تا حد فک قانون از ایدئولوژی تسری نمی‌دهند، کسانی که فرق میان نظام حقوقی - که لزوماً از منشور مجلس می‌گذرد - را با نظام عقیدتی - که لزوماً از منشور معیارهای ارزشی می‌گذرد - به روشنی در ذهن خود ترسیم نمی‌کنند، قادر شوند یک نظام حکومتی واقعاً غیر ایدئولوژیک (به معنای جدا از خود و برای همه) را مستقر و یا حتی طلب کنند.

گذشته از این طرح شعار «جدائی دین از حکومت» البته می‌تواند ناشی از «جدائی دین» باشد بی آنکه انگیزاننده‌های چون کثرت‌گرایی، به معنای قبول تنوع و چندگانگی حقیقت، عدالت‌طلبی، به معنای رفع تبعیض، یا آزادی‌خواهی، به معنای رعایت حق مخالفان، انگیزاننده مرکزی باشند. تصادفی نیست که در ایران ما بین دیدگاه‌های بسیاری از مذهبی‌های طرفدار توسعه سیاسی و غیرمذهبی‌هایی که از دمکراسی طرفداری می‌کنند همبندی‌های بسیار موثرتر از هم‌زمانی مجموعه کسانی است که جدائی دین و دولت را می‌خواهند.

آنکس که می‌گوید قانونی معتبر یا متاع است که با نظام ارزشی (ایدئولوژی) مورد قبول من سازگار باشد هنوز با مفهوم و مقصود تجریدی «جدائی دین از حکومت» وداع نکرده است. این نوع جدائی خواهی ناشی از او پیش از آنکه ناشی از آزادی خواهی او باشد علم او جدایی او از دین است. آنان که با قانون رابطه ارزشی - ایمانی برقرار می‌کنند و اعتقاد به قانون را شرط رعایت آن می‌پندارند به یقین قادر نیستند معیار راستین یک نظام سیاسی سکولار باشند. من حتی شک خواهم داشت که چنین کسانی چون قدرت بگیرند حتی قادر باشند حق دیگران (دگراندیشان) را همانطور رعایت کنند که «حق» خود را رعایت می‌کنند.

تمام علما ضد مشروطه در تمام دورانی که منجر به مشروطه شد تمام هم و غمشان این بود که قانون، قانون الهی است و هر قانونی که جز این باشد قانون نیست و متاع نیست. در ذهن بسیاری از مارکسیست‌های ما نیز قانون معنا و اعتباری عمیقاً ایدئولوژیک داشته است. آنها بر این اعتقاد بوده‌اند که آنجا که حکومت طبقاتی است و قانون نیز توسط طبقه حاکمه وضع می‌شود لذا تبعیت از آن، نه به معنای تبعیت از یک قرارداد اجتماعی که به معنای تبعیت از طبقه حاکمه است.

اشتباه نشود. موضوع این نیست که قانون دارای محتوا یا سمت ایدئولوژیک/ارزشی نیست. البته که هست، بحث این است که عدم رضایت این یا آن گروه اجتماعی از آن توجیه کننده نقض آن - تا زمانی توسط مجلس نقض نشده است - نیست.

یگانه منشاء اعتبار و حقانیت قانون تنها رضایت مردم و شناخته‌شده‌ترین راه برای تشخیص آن رضایت تصویب قانون در مجلس نمایندگان مردم است. برخی رفقای ما می‌گویند برای ما قانون اساسی یا قوانین مصوب مجلس معتبر است و نه متاع. برای ما تنها قوانین متاع و معتبر است که با اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر مطابق باشد. این نظر ما حقوق بشر ملاحظه حال آنکه یک مبارزه حاد و بی‌امان لازم است تا مفاد اعلامیه حقوق بشر از تصویب نهادهای قانون‌گذار در جامعه ما بگذرد و جزئی از سیستم حقوقی کشور گردد. بدون این کار اعتبار این اعلامیه صرفاً اعتباری عقیدتی است و فرق قانونی و عقیده آن است که قدرت (قهریه) قانونی پشتوانه اولی و منافع گروهی پشتوانه دومی است. در جامعه‌ای که مردم در آن حق رای و حق انتخاب یافته‌اند گروه‌های اجتماعی و افکار متنوعی که منشاء قوی، جنسیتی، طبقاتی یا فرهنگی متفاوت دارند پذیرفته‌اند که قانون را ملاک و مبنای هم‌زیستی خود قرار دهند؛ قانونی به رای اکثریت نمایندگان آنان به یک قرارداد اجتماعی - که جدا از اینکه مورد اعتقاد من نوعی بوده یا نبوده باشد - به محل تلاقی گرایشات قدرتمند موجود در جامعه مبدل گشته است.

آنچه در ابعاد کلان در سطح جامعه گفته شد در

مقیاس خرد، در مقیاس سازمان (Organisation) نیز مطرح است. نگاهی که حاضر نیست قانون را جدا از اینکه به آن رای داده یا نداده - به عنوان میناق همگانی - بپذیرد در سازمان نیز حاضر نیست - حداقل قانع نیست - که رای گنگره را به عنوان ضابطه همگانی مراعات کند.

مدعی نیستم اینکه رفقای ۱۲ گانه دستور همه‌پرسی را سرخود نقض کرده‌اند فقط خاص این گرایش است. احترام به قانون - به رای نمایندگان، به ضابطه گنگره - چیزی الهی فراتر از پذیرش منطقی آن است. تا تبدیل این پذیرش به یک رفتار و یک فرهنگ هنوز برای همه ما راهی طولانی در پیش است.

تفسیر قانون

اعضاء کنندگان قطع‌نامه ۱۲ نفره مکرر نوشته و گفته‌اند که تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ملاک است و نه تفسیر ما. آنها بعضاً نیز بر این نظرند که تفسیر راست‌ها از این قانون به مراتب نزدیک تر به واقع است یا تفسیر اصلاح طلبان. این رفقا معتقدند که جمهوری اسلامی مطابق قانون اساسی آن رژیم است مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه که در آن رای رهبر مافوق قانون است و نهادهای نمایندگی و جمهوری در آن مقامی ناچیز و تبعی دارند.

حذف یا ناچیزکردن جبهات مربوط به جمهوری و سیستم‌های نمایندگی در قانون اساسی جمهوری اسلامی و ارائه این تعبیر که گویا در ایران هنوز نظام حقوقی به معنای مدرن آن شکل نگرفته است بزرگترین خدمت از سوی ما روشنفکران به ارتجاع و مجادله آنان با اصلاح طلبان در حکومت است. خوشخانه این تعبیر فقط از جانب گروه قلبی از روشنفکران ایران و عمدتاً در خارج کشور خریدار دارد. اکثریت بزرگ فرهیختگان ایران درست عمل می‌کنند. تاکید آنها بر حقوقی است که این قانون برای مردم در نظر گرفته است.

این که عمده روشنفکران ایران بر جبهات مدرن در قانون اساسی تکیه می‌کنند - برخلاف نظر رفقای ۱۲ گانه ما - به هیچ وجه باج به حکومت یا عقب‌نشینی از دمکراسی نیست. درست برعکس، حذف جبهات دمکراتیک از قانون اساسی بر بادهای حاصل ۱۰۰ سال مبارزه مردم ایران در راه آزادی و دمکراسی است. اصول را ۲ انقلاب بزرگ و سخت‌ترین پیکارهای پرهزینه مبارزان آزادیخواه ایران به قانون اساسی وارد کرده است و نه مرتجعیتی که حتی امروز هم آن را بی‌محابا نقض می‌کنند.

با این حال آزادی خواهان ایران همه بر این اعتقادند که مبارزه آنان برای رسیدن به یک جمهوری تماماً پارلمانی هنوز در نیمه راه است. بخصوص روحانیون مخالف اصلاحات در حکومت همچنان آنقدر نیرو و ابزار در اختیار دارند که در موارد معین فراقانونی عمل کنند و آن راه به انگای تفسیری ارتجاعی از قانون اساسی «قانونی» معرفی نمایند. اما این به هیچ وجه معنا نیست که آنها آنقدر قدرت دارند که می‌توانند جبهات مدرن در نظام حقوقی ایران را برانند و نهادهای مبتنی بر جمهوری را در این کشور برچینند. این تصور که روحانیون مخالف اصلاحات در حکومت آنقدر قدرت دارند که می‌توانند ایران را به قبل از مشروطه برگردانند تصوری واقعاً بی‌پایه است. نه فقط مصالح دمکراسی، که واقعیات تاریخی نیز، مغایر درک و تفسیری است که روحانیون مخالف اصلاحات در حکومت و رفقای ۱۲ گانه ما او محتوای قانون اساسی و نظام حقوقی در ایران ارایه می‌دهند.

به نظر می‌رسد کشیدن خط بطلان بر حقوق مردم در سیستم حقوقی در ایران فقط ناشی از بی‌اطلاعی نیست. این ندیدن ناشی از پیش‌گزینه‌های معین نیست. تأثیر تمایل پیدا و پنهان به پیاده کردن استراتژی «پایان دادن به جمهوری اسلامی» خود به خود ناچیزکردن و یا دورریختن جبهات دمکراتیک در قانون اساسی را نیز از پی می‌آورد. به سود این استراتژی است که اصلاحات سیاسی در سمت تقویت عناصر جمهوری و مردم‌سالاری در این سیستم غیر ممکن - و یا دست کم بی‌اهمیت - دیده شود.

اختلاف در تفسیر قانون اساسی عمده‌ترین موضوع شکاف در درون جمهوری اسلامی نیز هست. واپسگرایان می‌گویند ولی فقیه فراقانون

طرح بحث

این ارتباط سوالات زیر طرح شده است:

- ۱- ارزیابی شما از روند اصلاحات در شرایط کنونی چیست؟
- ۲- شما چه انتقادی از دیدگاه، سیاست و عملکرد اصلاح طلبان حکومتی دارید؟
- ۳- ارزیابی شما از توان و ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی چیست؟ آیا آنها قادرند در شرایط کنونی اصلاحات را جلو ببرند؟
- ۴- شما برای بروی رفت اصلاحات از وضعیت فعلی، تداوم و تعمیق آن چه برنامه و نقشه‌ای را ارائه می‌دهید؟

در این شماره نشریه کار در ارتباط با بحث مطروحه چهار مقاله درج شده است.

با پیروزی نیروهای اصلاح طلب در انتخابات دوره ششم مجلس شورا و شکست فاحش مخالفین اصلاحات، امید برای تداوم و تعمیق اصلاحات در بین مردم و بخشی از مردم و بخشی از نیروهای سیاسی تقویت شده بود. اما تهاجم سازمان یافته تمامیت خواهان به اصلاحات و تعطیلی مطبوعات مستقل و منتقد، دستگیری روزنامه نگاران و چهره‌های سیاسی و دخالت مستقیم ولی فقیه در کار مجلس از یک سو و سیاست‌ها و برخوردهای اصلاح طلبان حکومتی از سوی دیگر موجب گردید که روند اصلاحات با مشکلات و دشواری‌های جدی مواجه گردد.
وضعیت جدیدی در روند اصلاحات پیش آمده است. ارزیابی از وضعیت جدید، علت‌یابی آن و راه‌های بروی رفت از این وضع امری است مبرم و ضروری. نشریه کار در نظر دارد که این موضوع را به بحث صاحب نظران بگذارد و دیدگاه آنها را حویا شود. در

بن‌بست در جنبش دوم خرداد و نگاهی به چشم اندازهای نوین

ف. تابان

اصلاح قانون مطبوعات مسکوت مانده و سران جبهه دوم خرداد گفته‌اند فعلا قصد پیگیری این موضوع را ندارند. قتل‌های زنجیره‌ای به دست فراموشی سپرده شده و تاریخخانه اشباح که زمانی جنبش اصلاحات تا آستانه آن پیشرفت کرده بود، بار دیگر فرسنگ‌ها از نگاه پرسشگر افکار عمومی دور شده است. دبیرکل حزب اکثریت با زیر پا گذاشتن وعده‌های انتخاباتی گفته است احتیاجی به تشکیل کمیته پیگیری کشف حقایق در مجلس ششم نیست و مردم حقایق را می‌دانند! یک عضو مؤثر دیگر همین حزب اکثریت خواهان آن شده است که بحث در این باره مختومه اعلام شود. نتایج دادگاه عاملان کوی دانشگاه با غر و لندی پذیرفته شده است. سخنی از اصلاح قانون انتخابات و شرکت «همه ایرانیان» در انتخابات ریاست جمهوری در میان نیست... اگر در زمستان ۷۸ سخن از انحلال دادگاه ویژه روحانیت، برگزاری فرآیند در صورت مخالفت شورای نگهبان با مصوبات مجلس، انتشار بدون مجوز نشریات و... بود، در پاییز ۷۹ فقط سخن از «تعدیل» می‌رود.

رهبری جبهه دوم خرداد، تلاش پیگیری را برای زدودن آثار زمستان ۷۸ آغاز کرده است. سخنان رهبران این جبهه در مورد دامن زدن به تفرقات مردم، فروگاشتن از مطالبات به منظور تحقق «زندگی مسالمت‌آمیز»، مقابله با جریان رادیکال و رادیکالیسم در جبهه دوم خرداد، تنها از این واقعت ناشی می‌شود که این جبهه در حال بازگشت از آخرین قله‌ای است که فتح کرده است. دموکراسی نیمه‌محدودی که این جریان با هدف دستیابی به آن آغاز کرد، به تدریج جای خود را به یک مدل حکومت دو حزبی می‌دهد که در سایه ولایت فقیه، با رای مردم قدرت از این حزب به آن حزب جابجا می‌شود و ایران برای دو جناح باقی بماند!

۵

آیا این بن‌بست انتهایی کار «جبهه دوم خرداد» است؟ سیاستمداران به هیچ سئوالی پاسخ قطعی نمی‌دهند و این را نشانه‌ی نرسیده‌ی می‌دانند، اما چنین روشی همواره نتایج مطلوب را نیز به همراه ندارد و می‌تواند به عدم صراحت و سردرگمی بیانجامد. جبهه دوم خرداد اکنون در برابر قوه قضائیه و شورای نگهبان رژیم به عنوان دو نهاد غیرانتخابی وابسته به ولایت، که دستوردهای این جنبش را یک به یک بریاد می‌دهند، موضعی کاملا انفعالی دارد. این جبهه نتوانسته است هیچ برنامه روشنی برای بروی رفت از این وضعیت ارائه دهد، زیرا هر تلاشی برای پایان دادن به این وضعیت به معنای رو در روئی با ولایت فقیه است و جبهه دوم خرداد فاقد چنین خصوصیتی است. از این رو بنظر نمی‌رسد سران این جبهه مادام که «دوم خردادی» هستند، بتوانند راه نجاتی از این گرداب بچینند.

آیا دعوت مکرر از سران این جبهه به اتکا بر توده مردم برای بروی رفت از بن‌بست کنونی، دارای زمینه‌های واقعی است. سران این جبهه با اتکا به توده مردم کدام مشکل جنبش اصلاح طلبانه را می‌توانند از پیش پای بردارند، اشکال در سران جبهه دوم خرداد است که نمی‌توانند اصلاحات را پیش ببرند یا در اصلاح ناپذیری بودن سیستم و نظام حاکم؟ وضعیت فعلی به نازگی این سؤال مهم را در برابر فعالان سیاسی قرار می‌دهد. سرنوشت جبهه دوم خرداد تا چه حد از سرنوشت اصلاحات در ایران جدا است؟ آیا این بن‌بست نشانه بن‌بست اصلاحات در سیستم موجود و نشانه اصلاح ناپذیری بودن این سیستم نیست؟ هر جنبش اصلاح طلبانه‌ای که بخواهد از نقطه‌ای که جنبش دوم خرداد در آن توقف کرده است کار ادامه در صفحه ۹

رادیکال جنبش دوم خرداد سپردند. از نظر طرح مطالبات سیاسی، در این دوران جنبش دوم خرداد به شعارهای دموکراتیک کاملا نزدیک شد. پیروزی بزرگ ۲۹ بهمن، حاصل فعالیت‌های پیگیر و شجاعانه جریان رادیکال جبهه دوم خرداد بود و انبوهی از اصلاح طلبان میانه‌رو و محافظه کار نیز در نتیجه این فعالیت آن‌ها به مجلس راه یافتند.

زمانی که با پیروزی خردکننده در مجلس ششم، جبهه دوم خرداد گامی تعیین‌کننده به جلو برداشت، این جنبش در مسیری قرار گرفت که هیچ کس انتظار آن را نداشت. مرحله دوم و قطعی افول این جنبش از فردای «پیروزی بزرگ» آغاز شد. سیاست‌ها به سرعت دگرگون شد. محافظه کاران که در یافتن امکان مقابله رو در رو با جنبش دوم خرداد را از دست داده‌اند، به سیاست «تسخیر از درون» و «مصادره اصلاحات» روی آوردند. بخش میانه‌رو اصلاح طلبان که شاهد سرریز خواست‌های رادیکال به درون جنبش بود، مهار اصلاح طلبان رادیکال را در دستور کار خود قرار داد. هم‌زمانی این دو سیاست، سرکوب جریان رادیکال اصلاح طلب را که در حکومت ریشه محکم نداشت است. آسان کرد. محافظه کاران حمله خود را به نقطه‌ای شروع کردند که هم عامل شکست آن‌ها و هم عامل هراس «اصولگرایان» جبهه مقابل بود. ترور حجاریان، کفرانس برلین و سپس تعطیل مطبوعات که پایگاه جریان رادیکال بود، به پراکندگی آن انجامید و تصاحب هیات رئیسه مجلس توسط محافظه کاران و میانه‌روهای دوم خردادی، مجلس را زیر فشار شدید محافظه کاران فلج کرد.

۴

اما عامل اصلی در افول جنبش دوم خرداد، بر دلایل عمیق‌تری متکی است و از خصلت این جنبش ناشی می‌شود. «دوم خرداد» با فتح مجلس، به حد اکثر فتوحات خود دست یافت و دیگر مکانی برای پیشروی باقی نماند. جبهه دوم خرداد که جنبشی قانون‌گرا در چارچوب سیستم موجود بود، از بیست و نه بهمن به بعد به هر سو نظر کرد، تابلوی ورود ممنوعی را یافت که با قانون پشتیبانی می‌شد. ظرفیت‌های این جنبش، در آن چارچوبی که خود را در آن تعریف کرده بود، به انتها رسید. ظرفیت‌های خالی پر شد و جنبش دوم خرداد با ولایت فقیه، و جمهوری با اسلامیت همسایه دیوار به دیوار شدند. ادامه مبارزه برای تحقق «جمهوریت» دیگر نه با دورزدن و نه با نادیده گرفتن ولایت فقیه و نهادهای متعدد تحت اختیار او امکان پذیر نبود. پیشروی تنها با پا گذاشتن به حریم ممنوعه «اسلامیت» امکان پذیر می‌شد. دوم خرداد به نقطه تعیین‌کننده رسید: در جازدن یا رخنه کردن به محدوده قدرت‌های بی‌پایان (و قانونی) ولایت فقیه و عبور از مرزهای اصلاح به قصد ایجاد تغییر در ساختار حکومت! «دوم خرداد» در جازدن را انتخاب کرد و طبیعی است که در جازدن بعد از مدتی به پس‌روی تبدیل خواهد شد! سرکوب جریان رادیکال دوم خرداد، این روند را آسان کرد. از دوم خرداد به بعد، شاهد عقب‌نشینی شتابان جبهه دوم خرداد از اهداف و مطالبات اعلام شده آن هستیم. دوم خردادی که اکنون در برابر ماست، با دوم خردادی که در زمستان ۷۸ مجلس ششم را تصاحب کرد، بسیار متفاوت شده است.

در نخستین مورد، جنبش دوم خرداد در برابر جنبش دیگری قرار گرفت که سرعت مرزهای آن را در نوردید و به حریم‌های ممنوع و خط قرمزهای آن حمله کرد. جنبش دانشجویی تیر ماه ۷۸ از مقوله جنبش اصلاح طلبانه‌ای که به نام دوم خرداد مشهور شده است نبود. زیرا دو خصوصیت اصلی این جنبش یعنی قانون‌گرایی و حرکت در مرزهای نظام را زیر پا گذاشت و با زیر پا گذاشتن این دو خصوصیت اصلی به یک جنبش تغییر تبدیل شد و تقابل سران دوم خرداد را برانگیخت و از این رو رهبران این جنبش هیچ‌گاه با آن احساس یگانگی نکردند.

رادیکالیسم جنبش دانشجویی محافظه کاری در جنبش دوم خرداد را تشدید کرد. رهبران دولتی اصلاحات در ایران در یافتند خواست‌های واقعی در جامعه، آن نیست که آنان نمایندگی می‌کنند و به نام ملت از آن سخن می‌گویند و هر چاروشنکران و توده‌های مردم بتوانند ابتکار عمل را در دست بگیرند. «عمود خیمه» استبداد در ایران را مورد تعرض قرار خواهند داد. توجه به این نکته خالی از فایده نیست که حوادث تیر ماه سال ۷۸ را به هیچ‌وجه نمی‌توان استثنا دانست و از آن زمان به بعد، در هر جا که کار به شرکت مستقیم توده مردم در مبارزه سیاسی رسیده است، خصوصیات عمده‌ای که در تیر ماه در قیام دانشجویان مشاهده شد، بروز یافته است و همواره مطالباتی فراتر از مطالبات جنبش دوم خرداد مطرح شده است و مرزهای این جنبش نقض شده است.

حرکات موازی که در کنار جنبش دوم خرداد در این سال‌ها در جامعه ما جریان یافته است، همه از این خصوصیات پیروی می‌کردند.

حوادث تیر ماه، رهبران جریان دوم خرداد از روشنگران و دانشجویان و توده مردم دور کرد و به بی‌اعتمادی میان آن‌ها دامن زد. رهبران جنبش اصلاحات مشی «حمایت خاموش» از حرکات توده‌ای را کنار گذاشتند. به سیاست «فشار از پائین» پایان دادند و مبارزه برای ادامه اصلاحات را بیش از پیش به زور آزمائی در بالا منتقل کردند. ادامه این سیاست سرانجام به «استراتژی و تاکتیک آرامش فعال» انجامید که در فلج کردن جنبش اصلاحات سهم بسزائی داشت. با این همه این نخستین افول در جنبش دوم خرداد، به معنای تجدیدنظر در مطالبات و خواست‌های این جنبش نبود و تنها رهبری این جنبش را از توده مردم دورتر و شیوه‌های مبارزه را تغییر داد. جبهه دوم خرداد مطالبات خود به منظور ایجاد آزادی‌های محدود مطبوعاتی و سیاسی را ادامه داد.

این مطالبات در جریان انتخابات مجلس ششم در زمستان ۷۸ تکامل یافت. مطالبات فوق هر چند هیچگاه از چارچوب قانونیت و «نظام» فراتر نرفت، اما به اوج خود در این محدوده رسید و گام‌های مثبتی در جهت بازسازی مناسبات اصلاح طلبان حکومتی (نمایندگان جنبش دوم خرداد) با احزاب و گروه‌های دموکراتیک (نمایندگان سیاسی و ایدهای جنبش تغییر دموکراتیک در ایران) برداشته شد. نیروی پیشبرنده جنبش دوم خرداد در این دوران بخش رادیکال و جوان اصلاح طلبان حکومت بود که در آن هیچ یک از چهره‌های شاخص حکومت دیده نمی‌شد.

«چهره‌های استخواندار» این جریان که نزدیکی‌های بسیار عمیق‌تری با «شاکله اصلی قدرت» در جمهوری اسلامی داشتند، در این جریان به حاشیه رفته و میدان را به بخش

وجود ندارد و در عین حال ما امروز در ایران شاهد هیچ‌گونه جنبش مستقل و «ناب» اصلاح طلبانه مردمی و بدون رهبری نیستیم که از پیشرفت پیگیر آن سخن به میان آید. جنبش اصلاح طلبانه در ایران نه یک جنبش ذهنی و ساخته و پرداخته قلم و سخن این یا آن تحلیل‌گر شیفته قدرت مردم، بلکه یک جنبش واقعی است به نام جنبش دوم خرداد، با رهبری معین، شیوه‌های عمل معین و مطالبات معین. در این جنبش امروز «پائین» به همان اندازه در بن‌بست دست و پا می‌زند که «بالا». بحران پیش از اینکه مربوط به «بالا» یا «پائین» باشد، به کل جریان اصلاحات مربوط است و این تصور عامیانه‌ای است که گفته شود، بدون شکسته شدن بن‌بست در سطح رهبری یک جنبش، می‌توان از پیشرفت آن در «پائین» سخن گفت.

در کنار این جنبش، اعتراضات، ناراضی‌ها و حرکات مقطعی در جامعه جریان دارد که هراز گاه پدید می‌آید و رو به گسترش است. این اعتراضات را به سخن می‌توان در چارچوب جنبش اصلاح طلبانه دوم خرداد به حساب آورد، زیرا نه از رهبری این جنبش تبعیت می‌کنند و نه از شیوه‌های آن و همچنین دشوار است بتوان ثابت کرد خواست‌ها و مطالباتی اصلاح طلبانه و قانون‌گرا دارند. این حرکات‌های اعتراضی فاقد رهبری معین و به تعبیری «کور» هستند و به همین جهت فعلی نمی‌تواند یک جنبش سیاسی و اجتماعی واقعی باشند. اما آن‌ها از نوع جنبش دوم خرداد یعنی جنبش قانون‌گرا نیستند که اصلاح دارد نیستند و خصیصه «تغییر» در آن‌ها برجسته است.

۳

توده‌های مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ با شرکت وسیع و غیرمنتظره خود در انتخابات هفتین دوره ریاست جمهوری، آن را به حرکتی ماندگار علیه استبداد و ولایت فقیه تبدیل کردند و پایه جنبش بزرگی را ریختند. به دلیل سال‌ها سرکوب خوئین و فقدان یک قطب دموکراتیک در کشور، جریان اصلاح طلب حکومت، بعنوان تنها آلترناتیو موجود برای رهبری جنبش دوم خرداد، رهبری این جریان را به دست گرفت و ویژگی‌های معینی به آن بخشید. جنبش دوم خرداد، تحت رهبری این جریان به جنبشی قانون‌گرا به منظور اصلاح سیستم حاکم تبدیل شد. چنین خصوصیتی آن‌گونه که رهبران جبهه دوم خرداد می‌گویند، ذاتی جنبش مردم نبود، بلکه پیش از همه حاصل رهبری یک جناح از حکومت بر این جنبش محسوب می‌شود. این رهبری است که به حرکت مردم خصلت یک جنبش قانونی برای برقراری پاردهای آزادی‌های دموکراتیک در چارچوب رژیم کنونی و با حفظ سیستم ولایت فقیه را بخشید. این وضعیت خود حامل تناقضی در این جنبش شد که بر سرنوشت بعدی آن تاثیر نهاد. این تناقض از آن‌جا به وجود آمد که آزادی‌های سیاسی و مدنی مورد مطالبه مردم همواره با یک قید «در چارچوب نظام و قانون» از سوی رهبری دوم خرداد مشروط و محدود شد و جنبش دوم خرداد، هرگز نتوانست به سطح یک جنبش دموکراتیک فرا روید.

رابطه توده مردم با رهبری دوم خرداد، از ابتدا تا به امروز دچار دو تحول بزرگ شده است. نخست به دنبال حوادث تیر ماه سال ۱۳۷۸ و دوم به دنبال انتخابات ششمین دوره مجلس شورای اسلامی.

بن‌بستی که از چندین ماه پیش در جنبش اصلاحات پدید آمد، اکنون به آن مقدار آشکار شده است که اصلاح طلبان خود نیز به آن اعتراف کنند. واژه‌هایی نظیر «خاموشی اصلاحات»، «انجساد اصلاحات»، «اصلاحات در حال اغما»، واژه‌هایی است که این روزها از سوی نمایندگان جبهه دوم خرداد نیز شنیده می‌شود. با این حال هنوز بخش بزرگی از این جبهه و به ویژه رهبری آن، نمی‌خواهد واقعیت بحران و بن‌بست موجود را بپذیرد. این وضعیت در میان تحلیل‌گران سیاسی بیرون از حکومت و از جمله تحلیل‌گران چپ نیز واکنش‌های متفاوتی را برانگیخته است.

گروهی از این گونه تحلیل‌ها و تحلیل‌گران هم‌زمان با رهبری جبهه دوم خرداد، اساسا منکر چنین بن‌بستی هستند و طرح آن را «زود هنگام» و «شتابزده» می‌دانند. این دسته از تحلیل‌ها پیش از این که به قصد ارزیابی واقعی از وضعیت سیاسی کشور باشد، خود را با ملزومات یک تحلیل کلی تر منطبق کرده است تا مبدا به «پرنسیپ»‌های ساخته‌شده در مورد مبارزه اصلاح طلبانه و قانونی لطمه‌ای وارد شود. چنین تحلیل‌ها و تحلیل‌گرانی مایلند همواره خوشبینی افراطی خود را نسبت به وضعیت سیاسی حفظ کنند و امکانات مبارزه قانونی و اصلاح طلبانه را بیشتر از آنچه هست جلوه گر سازند تا «پرنسیپ»‌ها لطمه نیند. از آنجا که چنین تحلیل‌گرانی منابع تحلیلی خود را غالبا از اصلاح طلبان حکومتی به عاریت می‌گیرند، قابل تصور است تنها زمانی که اصلاح طلبان در ایران با صدای رساتری به بن‌بست موجود اعتراف کنند (اگر اعتراف کنند) بن‌بستی که در مبارزات اصلاح طلبانه موجود پدید آمده است، را به رسمیت شناسند. آن‌ها به همین دلیل نمی‌توانند تلاش مؤثری در جهت شناخت ریشه‌های این بن‌بست و بحران، و راه‌های غلبه بر آن داشته باشند. دور از انتظار نیست این دسته از تحلیل‌گران نیز به تبع رهبران جبهه دوم خرداد، با تشدید حمله به «رادیکال»‌ها در صدد پورده‌پوشی ضعف‌های اساسی سیاست‌های خود برآیند.

دسته دیگری از تحلیل‌ها، از جمله تحلیل‌های وابسته به جریان چپ دموکرات با توجه به بن‌بست و بحران موجود، راه غلبه بر آن را اتکا از اصلاح طلبان به توده مردم معرفی می‌کنند و بر هشدارهای خود در این مورد افزودند. در این مقاله کوشش شده است ضمن بررسی آینده جنبش اصلاحات، این موضوع نیز بررسی شود که آیا اصلاح طلبان حکومت قادرند این توصیه خیرخواهانه را به گوش گیرند و با اتکا به مردم بحران را پشت سر گذارند؟

۲

جنبش اصلاحات عملا موجود در ایران یک کلیت است که نمی‌توان بخشی از آن را در حال رکود و عقب‌نشینی و بخش دیگر آن را در حال پیشرفت و شکوفایی دانست. این تحلیل نادرست است که جنبش اصلاحات را به دو بخش «رهبری» و «بدنه» تقسیم می‌کند و در همان حال که از بن‌بست در سطح رهبری سخن می‌گوید، پیشرفت بدنه را حکم ناگزیر تاریخ می‌داند. در میان نیروهای سیاسی این استدلال طرفداران زیادی دارد که «جنبش در پائین در حال پیشرفت است». اما کدام جنبش؟ جنبش اصلاحات یا جنبش تغییرات؟ بین رهبری و بدنه یک جنبش دیوار چین

هنگامی که «نه» بزرگ مردم به ولایت فقیه در خردادماه ۱۳۷۶ رخ نمود، در اپوزیسیون جمهوری اسلامی صرفنظر از مرزهای ایدئولوژیک و اجتماعی نیروهای آن، در یک تقسیم‌بندی کلی سه پرخورده به این رویداد تاریخی شکل گرفت:

۱- بخشی از اپوزیسیون، با ناپاوری و عدم اعتماد مطلق به پدیده دوم خرداد نگرست. این بخش از اپوزیسیون، که مهم‌ترین نمایندگان آن سازمان مجاهدین خلق ایران و شورای ملی مقاومت‌اند، به دنبال دوره‌ای کوتاه از سکوت و موضع‌گیری‌های محتاطانه، خود را باز یافت و دوم خرداد و همه مبارزات پیامد آن را یک خیمه‌شب‌پازی مردم‌فریبانه نامید که بازگیران اصلی آن، جناح‌های مختلف یک حکومت مستبدند و دخالت مردم در روندهای آن، سرابی پیش نیست.

۲- بخش دیگری از اپوزیسیون، که بویژه در میان چپ‌دمکرات و نیروهای ملی‌نماینده دارد، از دوم خرداد چنین نتیجه گرفت که هر گونه مبارزه برای غلبه بر کل نظام، جمهوری اسلامی و نشاندن سیستمی دیگر به جای آن، نامطلوب است و اگر هم چشم‌انداز موفقیت داشته باشد، دمکراسی را برای مردم ایران نوید نمی‌دهد.

۳- جریان غالب در نیروهای چپ و برخی دیگر از نیروهای دمکرات، ضمن استقبال از جنبش دوم خرداد و دستاوردهای (عمدتاً موقتی) آن مانند ظهور مطبوعات منتقد، به طور قطعی با مبارزه برای جایگزینی دمکراتیک برای جمهوری اسلامی وداع نکرد.

اکنون که همه شواهد حاکی است به بس‌بست‌رسیدن اصلاح‌طلبان حکومتی است، نیروهای اپوزیسیون باید بار دیگر موضع و جایگاه خود را در شرایط جدیدی که در ایران پیش آمده است، تدقیق کنند. نگارنده به پرسش‌های مطروحه از سوی نشریه کار به عنوان انگیزه‌های برای این تعیین جایگاه می‌نگرد و بر آن است که محدودکردن بحث به ارزشیابی و نقد عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی، به تنهایی گرهی از مباحث اصلی پیش روی نیروهای دمکرات کشور ما نمی‌گشاید. از این رو، راقم این سطور ترجیح می‌دهد بیشتر به آخرین سوال «کار» یعنی برنامه و نقشه برای آینده جنبش دمکراسی بپردازد. این تأکید نیز ضرورت دارد که جنبش دمکراسی در ایران به طور بالقوه محدود به جنبش اصلاحات نیست، چرا که در نیروها و شخصیت‌های سیاسی ایران که می‌توانند در آینده گذار ایران به دمکراسی نقش مثبت ایفا کنند، کم نیستند کسانی که یا هرگز به اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی اعتقاد نداشته‌اند یا حداقل دیگر امکان تحقق اصلاحات دمکراتیک در چارچوب جمهوری اسلامی را باور ندارند.

محتلم ترین سناریو

نگارنده در بهار سال ۷۸، هنگامی که نخستین نشانه‌های درج‌ازدن جنبش دوم خرداد پدیدار شده بود، از یکی از هواداران لائیک جنبش دوم خرداد در داخل کشور پرسید که چگونه ممکن است با وجود ولایت فقیه، اصلاحات گره گشا در جمهوری اسلامی پیش رود؟ پاسخ، این بود که ولایت فقیه داریم تا ولایت فقیه، یعنی می‌شود ولایت فقیه‌ی را تصور کرد که به تدریج در برابر مردم عقب‌نشیند و عاقبت به نمادی صرف تبدیل شود، بدون قدرت واقعی و تنها در نقش یک مقام تشریفاتی. این گفته، بیان فشرده‌ای بود از تصویری که لاقال در بخشی از جنبش دوم خرداد

در باره محتمل‌ترین سناریوی آینده اصلاحات در ایران رایج بود (و در بخشی از این نیروها هنوز هم هست). تحولات بعدی، سناریوی مزبور را واژگونه کرد. این نه ولایت فقیه، که رئیس جمهور و مجلس به عنوان مظاهر نهادینه‌شده اصلی جنبش دوم خردادند که تا حد مقام‌های تشریفاتی تنزل یافته‌اند. کارائی آقای خامنه‌ی پیش از آنکه در مبارزه برای اصلاحات در داخل ایران رخ نماید، در نشاندن تبسم تحسین بر لبان مقامات کشورهای خارجی است که سه سالی است از زبان رئیس دولت ایران، حرف‌هایی نامألوف اما مطلوب می‌شنوند. به نظر می‌رسد رئیس جمهور از این نقش جدید خود یعنی «ورای کشمکش‌های حقیقی داخلی قرارگرفتن» کمابیش راضی است. اصلاح‌طلبان حکومتی، می‌خواستند رهبر، ارشاد کند نه حکومت. اکنون، این رئیس جمهور است که نصیحت و رهبر است که حکومت می‌کند.

شکست سناریوی شکل‌گرفته در ذهن اصلاح‌طلبان، بار دیگر اهمیت برخوردار از یک سناریوی واقع‌بینانه برای تحقق اهداف سیاسی را برای هر نیروی سیاسی به منصف ظهور رسانده است. از شعار «هدف، هیچ است و جنبش، همه چیز»، به مردم سودی نمی‌رسد. هر نیروی سیاسی باید مشخص کند که از نظر او، آن نقشه و سناریویی که برای تحقق اهداف و شعارهایش محتمل‌تر به نظر می‌رسد، کدام است. تأکید در اینجا، روی «محتمل‌ترین» سناریو است نه مطلوب‌ترین آن. در مورد مطلوب‌ترین سناریو، شاید جمیع نیروهای دمکرات، اختلافی نداشته باشند. هر چه سختی و مصائب راه برای مردم کمتر باشد، شهوداً دست‌یابی به هدف برقراری دمکراسی به آرمان‌های عسقا انساندوستانه نیروهای دمکرات نزدیک‌تر است. هیچ نیروی واقعا دمکراتی نیست که از نظر او، آرام‌ترین راه برای نیل به دمکراسی مطلوب‌ترین راه نباشد. اما در اینجا سخن بر سر سه مطلوب‌ترین راه، که محتمل‌ترین سناریو است.

نیروهای دمکرات باید قبل از هر چیز، مشخص کنند که سناریوی تسلیم‌شدن گام به گام ولایت فقیه به یک نقش تشریفاتی را محتمل‌ترین سناریو می‌دانند یا نه؟ برای جلوگیری از سوءتفاهم، شاید این تذکر ضروری باشد که مراد از محتمل‌ترین سناریو، نیز نیست که سایر احتمالات، برابر با صفر است. از نظر نگارنده نیز این احتمال کاملاً منتفی نیست که در شرایط معینی، مثلاً بر بستری از تحولات غیرقابل پیش‌بینی منطقه‌ای، یا بر اثر جایگاهی ناگهانی در رجری جمهوری اسلامی، تحولاتی حادث شود که سناریوهایی غیر از آنچه در این نوشته، محتمل‌ترین سناریو ارزیابی شده است را تحقق بخشد. پیش‌بینی سیاسی، پیشگویی نیست. حداقل پس از دوم خرداد ۷۶ که پیش‌بینی اکثر ناظران را بر هم زد، باید همه ما دریافته باشیم که امکان خطا در پیش‌بینی‌های سیاسی وجود دارد. اما ترس از خطا کردن نباید ما را از پرداختن به پیش‌بینی سیاسی که پیش‌شرط تدوین سیاست است، باز دارد. تاریخ، خطا در پیش‌بینی را می‌بخشد اما پافشاری بر خطا علیرغم واقعیت تحقق یافته را نمی‌بخشد.

سرنوشت دوم خرداد و چشم انداز آینده جنبش مردم

سیراب مبشری

شهادت پیش‌بینی سیاسی، ایجاب می‌کند که بگوئیم از نظر ما، کدام سناریو در گذار ایران به دمکراسی محتمل‌تر از سایر سناریوهاست. نگارنده، بر این اعتقاد بوده و نیست که ولایت فقیه به تبدیل‌شدن به یک مقام تشریفاتی رضایت خواهد داد. از نظر من، پیشرفت جنبش دمکراتیک در ایران در مقطع معینی مستلزم آن خواهد بود که اختیارات مقام رهبری لغو و به نهادهای انتخابی واگذار شود. محتمل‌ترین سناریو، این است که این گام به معنای برچیده‌شدن کامل ولایت فقیه خواهد بود. و باز محتمل‌ترین سناریو این است که بر چیده‌شدن کامل ولایت فقیه، برابر است با فروپاشی مهم‌ترین رکنی که نظام جمهوری اسلامی بر آن استوار است.

نقش اصلاح‌طلبان حکومتی

تجارب ده سال اخیر در جهان نشان داده است که در سایر کشورها، کشورهایی که قوانین اساسی سابق آنها از قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی غیردمکراتیک‌تر هم نبود، گذار از دیکتاتوری به دمکراسی کمابیش در همه جا با «فروپاشی» نظام سابق همراه بوده است. این فروپاشی در مواردی بدون درگیری قهرآمیز میان مردم و پاسداران نظم کهن، و در مواردی همراه با تصادمی قهرآمیز میان این دو نیرو رخ داده است. محتمل‌ترین سناریو در ایرانی که در آن، ولایت فقیه و کل روحانیت حاکم با چنگ و دندان به امتیازاتی که نظام فعلی برای آنان تضمین کرده، چسبیده‌اند، از این قاعده مستثنی نیست. این حیات حاکمه، به سادگی از موقعیت برتر خود چشم‌نخواهد پوشید. امید همه نیروهای دمکرات این است که افکار عمومی و شرایط داخلی و بین‌المللی نگذارند این گروه حاکم، برای حفظ موقعیت خود به قهر متوسل شود. اما اگر امروز از کسانی که در رأس حکومت قرار گرفته‌اند بپرسید میان خونریزی و کنار رفتن داوطلبانه از قدرت، کدام را برمی‌گزینند، قطعاً همه آنها دومی را

ترجیح نمی‌دهند. قطعاً وجود نیروهای اصلاح‌طلب در درون و پیرامون حکومت، عاملی مساعد برای به تعویق‌آفکندن و شاید حتی منتفی‌کردن قطعی و نهائی برخورد قهرآمیز به جنبش سرد است. موفقیت اجتناب از تلفات گذار به دمکراسی، بستگی مستقیم به نقش و میزان نفوذ نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی دارد. فعلاً، این نقش و نفوذ حتی پیدان مقدار نیست که از برخورد قهرآمیز با برخی نیروهای پیرامون حکومت مانند جریانات دانشجویی وابسته به انستیتلاف دوم خرداد بسا روزنامه‌نگاران نزدیک به این طیف جلوگیری کند. اما بعد نیست که در آینده، اصلاح‌طلبان حکومتی بار دیگر نقش فعال‌تری را در تحولات بر عهده گیرند و مانع برخوردهای افراطی سرکاپشان در قدرت به نیروهای خارج از حکومت شوند. اگر بخواهیم برای اصلاح‌طلبان حکومتی، موقعیتی فراتر از این

نقش «کاتالیزور» بودن در گذار به دمکراسی قائل شویم، این ارزیابی باید بر یافته‌هایی در مورد بازبینی مواضع تاکتونی این اصلاح‌طلبان استوار باشد. تا وقتی اینان، حفظ چارچوب ولایت فقیه را پسوند همه برنامه‌ها و اهداف خود می‌کنند، شاعدی بر این بازبینی وجود ندارد.

ضرورت بدیل دمکراتیک

در سال‌های اخیر آنقدر در مذمت «آلترناتیو سازی» برای جمهوری اسلامی قلم فرسوده شده است که شاید برخی کسانی که به اصلاحات از دل جمهوری اسلامی اعتقادی ندارند نیز تحت تأثیر این جو شناخت، مهر سکوت بر لب زده‌اند. سرچسب «آلترناتیو ساز» و «سرنوشت طلب» در زرادخانه آنهایی که اصلاحات تدریجی را تنها راه نجات می‌دانند، آماده است تا بر هر تحلیلی که به خود اجازه اندیشیدن به مولاتی فراتر از رقم در نظام حاکم می‌دهد، نثار شود. کار این فشار روانی را متسافانه اپوزیسیون جمهوری اسلامی که در طول بیست سال، بیشتر سرگرم رقابت‌ها و درگیری‌های داخلی بوده است تا تلاش برای تحقق جبهه واحد ضددیکتاتوری، ساده کرده است. علیرغم این جو غالب در سال‌های اخیر، نگارنده هراسی ندارد که بگوید از نظر او، محتمل‌ترین راه گذار ایران به دمکراسی، شکل‌گیری جایگزینی دمکراتیک است. هر چه شکل‌گیری این جایگزین به تعویق بیفتد، تحقق مردم‌سالاری در کشور ما دیرتر روی خواهد داد. جایگزین دمکراتیک جمهوری اسلامی، می‌تواند از درون نیروهایی که همواره در صف اپوزیسیون این نظام قرار داشته‌اند یا از صفوف اصلاح‌طلبان رادیکال یا از درون مجموعه‌ای از این نیروها شکل گیرد. آنچه تعیین‌کننده است، نه عزیمت‌گاه نیروهای تشکیل‌دهنده این جایگزین، که هویت برنامه‌ای پلاتفرم آلترناتیو است. سه سال و نیم مبارزه جنبش اصلاح‌طلبی در ایران، به تدقیق مشترکات دمکراتیک در نیروهای سیاسی ایران کمک کرده است. امروز، همه نیروهای دمکرات، کمابیش ویژگی‌های مشابهی برای «قواعد بازی» در نظام مردم‌سالار بر می‌شمارند: حرمت و آزادی فرد، رواداری و رعایت حقوق

اقلیت، تکثرگرایی سیاسی، استقلال دین و دولت از یکدیگر و وجوه اثباتی آلترناتیو دمکراتیک در ایران امروز، بسیار روشن‌تر از سه سال پیش است. از جمله شرایط مساعد دیگر، تقویت جبهه مردم‌سالاری بر اثر پیوستن نیروی است که از جنبش دوم خرداد سر بر می‌آورد و روز به روز بیشتر از توهمات حاکم بر این جنبش نسبت به ظرفیت‌های نظام جمهوری اسلامی فاصله می‌گیرد. جای انکار نیست که در کنار برخی شرایط مساعد، عوامل نیرومندی که سالهاست مانع شکل‌گیری جایگزین دمکراتیک شده‌اند، کماکان عمل می‌کنند. این عوامل، بعضاً به ضعف‌های تاریخی نیروهای سیاسی ایران باز می‌گردد که تنها در یک روند نسبتاً طولانی غلبه بر آنها امکان‌پذیر خواهد بود. اما این روند آغاز شده است و برای خوش‌بینی به تداوم آن، دلایل کافی وجود دارد.

از ضعف‌های بزرگ جنبش اصلاحات، این بود که در سناریوی آن برای تحول در ایران، لکه‌های سفیدی وجود داشت که به «تابو»های اصلاح‌طلبان حکومتی مربوط می‌شد. جنبش اصلاحات هرگز معلوم نکرد که برنامه آن برای متعهدکردن همه نیروهای سیاسی ایران، از جمله به اصطلاح نیروهای «برانداز» به «قواعد بازی» دمکراتیک چیست. جنبش اصلاحات، حل مسئله درم‌آمیزی دین و دولت به مثابه یکی از موانع اصلی توسعه سیاسی در ایران را در دستور کار خود قرار نداد. اینها و برخی مسائل دیگر، پاسخ‌های درخور می‌طلبد. وقت آن فرا رسیده که به این پرسش‌ها پاسخ داده شود. از طریق شکستن این «تابو»هاست که راه فرارویند اصلاح‌طلبان رادیکال به بخشی تمام‌عیار از جنبش دمکراتیک هموار می‌شود.

کدام تاکتیک‌ها؟

در حالی که استراتژی فرارویند نهضت اصلاح‌طلبانه به جنبش برای تحقق بدیل دمکراتیک وضع موجود باید راهنمای اصلی عمل سیاسی نیروهای آزادخواه باشد، تاکتیک‌های جنبش دمکراتیک را پیش از آنکه یک نقشه از پیش تعیین‌شده ترسیم کند، مبارزه روزمره مردم و جریان زندگی فرا راه جنبش قرار می‌دهد. آنچه مسلم است، این است که در آینده بطور روزافزون، این تاکتیک‌ها با مبارزات اعتراضی رو به گسترش مردم علیه وضع زندگی خود گره خواهد خورد. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، علیه فشارهای اقتصادی بر زحمتکشان، برای تأمین حقوق زنان و عرصه‌هایی است که در مجلس، باید نیروهای دمکرات برای پیوند زدن خواست‌های ویژه اقشار مختلف مردم با شعارهای جنبش عام دمکراتیک بکوشند. روی آوردن فزاینده به این عرصه‌های مبارزه، بدین معنی نیست که نیروهای اصلاح‌طلب، عرصه‌های تاکتونی مبارزه خود را که در آن عدالت‌آزاد شونده‌های قانونی استفاده کرده‌اند، خالی بگذارند. سخن بر سر افزودن بر عرصه‌های مبارزه است نه ترک برخی برای حضور در برخی دیگر. هیچ ناظر سیاسی جدی، منکر حد معینی از تأثیرگذاری شیوه‌های قانونی مبارزه اصلاح‌طلبان که در مجلس، در شوراها، در نقیای مطبوعات مستقل و در دانشگاه‌ها پیش می‌رود نیست. اما در شرایطی که با یورش همه‌جانبه و هماهنگ ارتجاع، تشریفاتی مبارزه در این عرصه‌ها رو به کاهش است، جنبش دمکراتیک نباید خود را به این شیوه‌های مألوف سه ساله محدود کند.

اصلاحات...

ادامه از صفحه ۹

خرداد - ائتلاف اصلاح‌طلبان اسلامی درون و حاشیه حکومت - از سطح نازل نمایندگی سیاسی جنبش حقوق مدنی عبور کند و به سطحی دست یابد که بیانگر نمایندگی بخش‌های گسترده‌تر این جنبش است. گشودن چشم‌انداز توسعه سیاسی، بدون توسعه ائتلاف دوم خرداد ناممکن است. برای عملی ساختن اصلاحات، نخستین گام، اصلاحات در جبهه ائتلاف گروه‌های دوم خرداد است. این جبهه باید از «خودی»-باوری، «خوشبوآونداندیشی» و انحصارطلبی در امور رهبری جنبش اصلاح‌طلبی عبور کند و ... البته این عبور شجاعت می‌خواهد!

نی می‌توان در راه تحکیم جنبش مدنی گام به پیش گذاشت اما تعین و شخصیت مستقل این جنبش را انکار کرد. نمی‌توان از نهادهای مدنی اهرمی برای تغییر ساختار قدرت فراهم آورد اما اصلاح‌طلبان سکولار و جامعه چند میلیونی فرهیختگان و روشنفکران دگراندیش کشور را که بذر اندیشه‌های مدنی را افشاندند و نهال نهادهای مدنی را نشا کردند، غیرخودی خوانده و سرکوب آنان را با سکوت و رو برتافتن از اعتراض تائید کرد. من نمی‌خواهم دلخواه را بجای واقعیت بنشانم. دلخواه مرا نسل‌ها و نسل‌های آینده لباس واقعیت خواهند پوشاند،

بن‌بست در...

ادامه از صفحه ۷

خود را آغاز کند، به رو در روئی با ولایت فقیه و کل سیستم نمی‌رسد و مجبور نمی‌شود به جای «اصلاح سیستم»، «تغییر سیستم» را در برابر خود قرار دهد؟

طبیعی است که خواست‌های دمکراتیک و اصلاح‌طلبانه‌ای که جنبش دوم خرداد بر زمینه آن‌ها شکل گرفت، در جامعه ما باقی است و نه تنها باقی است که نیاز مبرم است، اما تحقق این خواست‌ها بیش از پیش با تغییر ساختار قدرت سیاسی گره می‌خورد و تغییر در سیستم موجود و بازسازی دمکراتیک نهاد قدرت را به نیاز اصلی و اول جامعه ما تبدیل می‌کند. به بیان دیگر به جای «اصلاح»، «تغییر» باید به مشخصه جنبش در جامعه ما تبدیل شود. ناکامی جنبش دوم خرداد که برقراری آزادی‌های محدود سیاسی را با حفظ ولایت فقیه در دستور کار خود قرار داده بود، بار دیگر این اصل بنیادی را به بهائی‌گراف به اثبات رساند که بدون برچیدن دستگاه قضا، حتی آزادی‌های محدود و کنترل‌شده نیز ممکن نیست.

اما نمی‌توانم ناگفته بگذارم که در واقعیت امروز، شکستگی و تشریفاتی جنبش اصلاح‌طلبی اسلامی وقتی و تا آنجاست که شخصیت‌ها و دولتمردان و نمایندگان اصلاح‌طلبی که از جنبش اصلاح دینی دفاع می‌کنند، راهبر آن را برعهده داشته و بر وزن و اعتبارشان هر گام افزوده شود. این شاخص تعیین می‌کند که جنبش اصلاح‌طلبی به سوی کدام چشم‌انداز در حرکت است.

این سخن رئیس جمهور بغایت درست است: «... تا روزی که قهرمانی به خود مردم مستقل نشود و آنها احساس هویت و شخصیت نکنند تحولات بنیادی در جامعه رخ نخواهد داد و جامعه پایدار و پیشرو نمی‌شود و تا وقتی که این جامعه روی پای خود نایستد و خود را باور نکند نمی‌تواند تحولی اساسی ایجاد کرده و خود را در جهان مطرح کند». این سخنان بغایت درست‌اند اما می‌خواهم کلامی بر آن بیفزایم: برای آن‌که جامعه خود را باور کند، باید حکومت‌کنندگان از باور خود عبور کنند و باور کنند که جامعه دارای شخصیت مستقل است. خوانندگان برای آشنائی بیشتر می‌توانند به مقاله من، زیر عنوان «۲۰ سال انقلاب، برآمد جنبش حقوق مدنی در ایران» مراجعه کنند. □

ایجاد مرکزی که بتواند خواست‌ها و مبارزات پراکنده توده مردم در این راستا را به یک جنبش نیرومند تغییرطلبانه تبدیل کند، جنبشی که از محدودیت‌های جنبش اصلاح‌طلبانه دوم خرداد رها باشد، منطقی‌ترین پاسخی است که می‌توان به بن‌بست جنبش اصلاح‌طلبانه موجود اصلاح‌طلبانه در کشور داد. نیروهای فعال برای تشکیل چنین مرکزی از یک سو می‌توانند اصلاح‌طلبان رادیکال جبهه دوم خرداد باشند که به دلیل برخورداری از حد معینی از امکانات و از جمله امکان ارتباط با توده مردم از موقعیت ویژه‌ای برخوردار هستند و غلبه آنان بر پراکندگی و تولد سیاسی‌شان با هویت معین تغییرطلبانه در جامعه گریزناپذیر است و از سوی دیگر نیروهای دمکرات بیرون از حکومت که برای برقراری دمکراسی در کشور مبارزه می‌کنند. اتحاد این نیروها می‌تواند موتور محرک‌های برای تولد جنبش دمکراتیک در ایران با مختصات نوین خود باشد. این تلاش پایان حمایت از دوم خرداد معنی نمی‌دهد، اصلاح‌طلبی تا زمانی که ادامه دارد، باید کماکان مورد پشتیبانی دمکرات‌های ایران باشد. □

اصلاحات؛ با کدام چشم انداز؟

جمشید طاهری پور



مطلقه الیگارش حاکم قرار می‌داد، مسخاطره‌آمیزترین وجوه ضعیف جنبش اصلاح طلبی کشور در شرایط کنونی اند. آیا جنبش اصلاح طلبی می‌تواند بر این دو ضعف عمده غلبه کند، بر انسداد پدید آمده فایق آید و برای توسعه سیاسی چشم‌انداز بگشاید؟ ضرورت اصلاحات ناشی از جنبشی بوده است که من بر آن جنبش حقوق مدنی مردم ایران نام نهاده‌ام. جنبش دوم خرداد، نخستین برآمد جنبش مدنی مردم در مختصاتی بود که جامعه ما در خرداد سال ۷۶ در آن قرار داشت؛ در شرایط سطره استبداد دینی، از میان شکافی که در «نظام» پدید آمده بود، جنبش مدنی مردم سر برافراشت و برآمد کرد. در جنبش دوم خرداد قاطبه مردم ایران و طیف بسیار وسیعی از گرایش‌های سیاسی دگراندیش شرکت داشتند، لیکن ائتلاف گروه‌های دوم خرداد، که نقش نمایندگی جنبش دوم خرداد را بر عهده گرفت، بازتاب‌دهنده این تکثر و تنوع نبود و فقط اصلاح‌طلبان اسلامی درون و حاشیه حکومت را نمایندگی می‌کرد. به همین دلیل نیز جنبش اصلاح طلبی در ایران امروز سمت‌گیری اسلامی دارد. این‌که برخی فعالین اصلاح طلب اپوزیسیون برون مرز گفته‌اند جنبش اصلاح طلبی ایران، ۳ مؤلفه اساسی؛ اصلاح طلبان اسلامی، سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها تشکیل یافته، خلط بحث و پنداری افشکاری است.

اصلاح طلبان معتقد به سوسیالیسم، ملی - مسذهی‌ها، لیبرال‌ها، دمکرات‌ها و ناسیونالیست‌های تریخوار در جنبش حقوق مدنی مردم ایران فعال هستند و از موضع این جنبش در راه ژرفش جنبش اصلاح طلبی مساجدت می‌ورزند. آنها در صفوف اصلاح طلبان اسلامی ائتلاف دوم خرداد جانی ندارند.

انتساب سمت‌گیری و سرشت جنبش حقوق مدنی مردم ایران به جنبش اصلاح طلبی کنونی، علت شکل‌گیری یک رشته درهم‌اندیشی‌ها، توهم‌ها، ایدئهای واهی از جنبش اصلاح طلبی اسلامی است و موافق منطقی که از آن برخوردار است، دنباله‌روی و پیروی از اصلاح طلبان اسلامی را دامن می‌زند و در هر حال اصلاح طلبان سکولار را به سایه رانده، بی‌اعتبار و بی‌سیما می‌کند. انتقاع جنبش اصلاح طلبی اسلامی از جنبش حقوق مدنی مردم نیز اشتباه فاحشی است؛ زیرا اولاً جنبش اصلاح طلبی اسلامی شکل عمده بیان و برآمد سیاسی جنبش حقوق مدنی در مختصات ایران امروز است. ثانیاً انتقاع آن از جنبش حقوق مدنی مردم، اصلاح طلبان اسلامی را از سرچشمه نیرو و بالندگی‌شان جدا می‌کند، مشوق بیگانگی میان اصلاح طلبی اسلامی و اصلاح طلبان سکولار است و راه ژرفش جنبش اصلاح طلبی و دستیابی آن به چشم‌اندازهای وسیع‌تر را مسدود می‌نماید.

همان‌گونه که گفتیم در شرایط کنونی، جنبش اصلاح طلبی در ایران سنگیری اسلامی دارد. پسریدن از روی ایمن واقیعت و تسحیل چشم‌اندازهایی که با سطح تکامل و درجه سازمان‌یافتگی جنبش حقوق مدنی مردم ایران سازگار نیست و در سرشت اسلامی اصلاحات نمی‌گنجد، ذهنی‌گری و خیالی‌بافی است. هر جنبش زایا و بالنده مشخصه‌اش باق‌افرنی خود در طراز بالاتری است. هیچ جنبش زایا و بالنده‌ای وجود ندارد که بدون نبرد دشوار و سنگین، بدون شرکت سرنوشت‌ساز مردم به طراز عالی‌تری دست یافته باشد. حرکت جنبش اصلاح طلبی برای دستیابی به طراز عالی‌تر، از همان فرای تعرض قدرت مطلقه الیگارش حاکم به ساحت استقلال مجلس ششم، با طرح سوال نمایندده اول مردم تهران شروع شد؛ «آیا توسعه سیاسی بدون تغییر ساختار قدرت ممکن است؟»

سوال علامت آنست که شرایط و امکانات پاسخ وجود دارد یا در حال بوجود آمدن است. نامه‌نامه‌ای به مجلس از روی این واقیعت که «ولایت مطلقه» ناقص حق حاکمیت مردم است چنان پرده برداشت که می‌توان گفت دیگر حجابی باقی نمانده است. با این کار «ولایت مطلقه» به آخرین سنگر رانده شد.

به نظر من بحث برون‌رفت اصلاحات از بحران و انسداد را باید روی آن اندیشه‌هایی متمرکز کرد که در توافق با سرشت اسلامی اصلاحات راهی برای پیشروی در راستای

همین بیم و ترس است. مردم ایران از طریق تجربه مستقیم زندگی، تحت سطره سیاه استبداد دینی دریافته‌اند «استبداد نعلین هزار بار بدتر از دیکتاتوری چکمه است». این یک آگاهی عریان و همگانی است. دولتمردان اصلاح طلب نیز مکرر در مکرر، به همین معنا سخن گفته‌اند و با مردم در نگوشت و حتی مخالفت با استبداد دینی هم‌اواز هستند. مردم خواهان اصلاح امورند و دولتمردان اصلاح طلب می‌گویند با استبداد دینی، کشور را نمی‌شود اداره کرد و به مردم وعده می‌دهند. می‌خواهند میان حکومت دینی و دمکراسی الفت و آشتی برقرار کنند. مردم با شور فراوان از اصلاحات پشتیبانی می‌کنند. می‌گویند «احست، بسیار خوب. بفرمائید بکنید تا ببینیم، ما حمایتان می‌کنیم... اما خواست قاطبه اهالی کشور نه تنها از میان برداشتن استبداد دینی است، بلکه فراتر از این، می‌خواهند حکومت، دینی نباشد. مردم می‌گویند «آقایان بهتر است تشریف ببرند به مساجد و حوزه‌هاشان و حکومت را بسپارند به رای و انتخاب مردم». این اساسی‌ترین خواست مردم این خواست را در خلوت‌های امن خود بر زبان می‌رانند و مهم‌تر؛ در رفتار و آکنش‌های اجتماعی‌شان بازتاب می‌دهند. این‌که می‌بینیم اغلب دولتمردان اصلاح طلب از اتکا به جنبش مردم و شرکت دادن مردم در روند اصلاحات ترسان و گریزانند، از اینجاست. قدرت مطلقه الیگارش حاکم، بر آتش این هراس هر لحظه می‌دمد و با ترقت «پاسداری از ارزش‌های دینی» دولتمردان اصلاح طلب را از جنبش مردم برحذر می‌دارد و بدین گونه تیغ خود تیغ می‌کند.

گره دیگری نیز در کار است؛ بیشتر دولتمردان و نمایندگان اصلاح طلب درآمخته با حکومتند. شخصیت‌های استواری نظیر «عبدالله نوری»، در رهبری جنبش اصلاح طلبی حضور ندارند و یا اگر هم حضور دارند، مؤثر نیستند و برآمدی ندارند.

تا قبل از مجلس ششم فاصله و خط مرز اصلاح طلبان ائتلاف دوم خرداد با قدرت مطلقه الیگارش حاکم کم و بیش قابل رویت بود. مردم مسی‌دیدند اصلاح طلبان از قماش حکومت‌کنندگان نیستند. قرائت‌شان از «نظام» با آنچه که «رهبر معظم انقلاب» و «فقهای شورای نگهبان» می‌گویند و می‌کنند فرق دارد و قرائت بکلی دیگر است. به عبارت دیگر - و البته با اندکی تسامح - آنها اپوزیسیون «نظام» بودند، یک اپوزیسیون اصلاح طلب در درون نظام جمهوری اسلامی.

این وضع با ناتوان از کار درآمدن مجلس ششم در حفظ استقلال خود از ولایت فقیه، بکلی تغییر کرد. مجلس پنجم - مجلس ذوب در رهبری - جای خود را به مجلسی داده است که رئیس آن می‌گوید نامه ولی فقیه، حکم حکومتی و برای نمایندگان مجلس واجب‌الاطاعه است. به این ترتیب مجلس ششم در سراسیمه‌تایع از ولایت فقیه قرار گرفته و شان آن به‌مثابه مجلس مستقل اصلاح طلب آسیب دیده و در مظان تردید جدی است. هر چه این تردید عمیق‌تر می‌شود، شهرت اصلاح طلبی مجلس در نزد مردم بیشتر رنگ می‌بازد و تشخص این‌که اصلاح طلبان با سرمدند یا با قدرت مطلقه الیگارش حاکم دشوارتر می‌شود. انگار خیل بزرگی از اصلاح طلبان با آب و نان خود رسیده‌اند و دیگر کاری به خواست‌ها و نیازهای مردم ندارند. این پدیده نوظهور، ائتلاف دوم خرداد را - که ائتلاف ناپایداری بود - به رست کشانده و در معرض شکاف و فروپاشی قرار داده است. تصادفی نیست که بیانیه شورای هماهنگی گروه‌های ائتلاف دوم خرداد، در اعتراض به حکم ارتداد حجت‌الاسلام اشکوری - که تازد با تأخیر و زیر فشار سنگین مردم و روحانیت مستقل نوشته آمد - تنها با امضای دوازده گروه از هجده گروه این ائتلاف نشر یافت. شش گروه به این دلیل که «حجت‌الاسلام اشکوری منتسب به گرایش ملی - مذهبی است حاضر نشدند بیانیه اعتراض را امضا کنند!

۳

ترس از جنبش مردم و شرکت آن در روند اصلاحات و دوم، خطر زایل شدن خط و مرزی که اصلاح طلبان را در موقعیت مخالفت با قدرت

خود آویخت، شان و منزلت قدسی خود را به عنوان دین بیشتر از دست داد. این پدیدار در دستگاه روحانیت ایران شکاف انداخته و روحانیون را به دو دسته بزرگ، روحانیت حاکم و روحانیت مستقل تقسیم کرده است. مطالبه روحانیت مستقل، استقلال نهاد دین از نهاد حکومت است. این خواست، ولایت مطلقه فقیه را در اذهان مردم مومن و متشرف نیز بی‌اعتبار می‌کند و بطور عینی راهگشای توسعه سیاسی در کشور است.

آیت‌الله منتظری شاخص‌ترین روحانی طراز اول کشور است که از اصل استقلال نهاد دین از نهاد حکومت دفاع می‌کند. آقای منتظری معتقد است «حکومت امری مردمی است» و می‌گوید: «بر حسب قانون اساسی ایران زیربنای حکومت در همه سطوح آرا مردم است». از نظر آقای منتظری «نقش ولی فقیه در جمهوری اسلامی نظارت بر روند اجرا و اداره کشور از نظر موافقت با موازین اسلامی می‌باشد»، «ولایت فقیه خود منتخب مردم است» و «... در مستن قانون است... فراتر از این نیست و نمی‌تواند در هر کاری دخالت کند بویژه در کارهایی که از تخصص او خارج است».

پیشنهاد مرکزی آقای منتظری اصلاح قانون اساسی است. مهم‌ترین اصلاحات پیشنهادی وی به شرح زیر است:

۱- «... همان‌گونه که مراجع تقلید از ناحیه مردم ... مستقیم انتخاب می‌شوند، ولی فقیه نیز از بین فقهای معروف واجد شرایط به انتخاب مستقیم ملت تعیین شود».

۲- «... همه نیروها و اهرم‌های قدرت در اختیار (ولی فقیه) قرار داده شده است و دولت که مسئولیت اجرای قانون اساسی و اداره سیاست داخلی و خارجی کشور را بر عهده دارد بطور کلی خلق صلاح شده است... بهترین راه برای رفع مشکلات - هرگاه شرایط تصرف در قانون اساسی فراهم باشد - عدم تمرکز قدرت در یک فرد و تفکیک قوای کشور می‌باشد بگونه‌ای که هر یک در دایره مسئولیت خود به استقلال باشد و نیروهای مناسب با کار خود را نیز در اختیار داشته باشد و هیچ‌کدام در کار یکدیگر دخالت نکنند».

بررسی اجمالی مواضع چهار گرایش عمده در اصلاح طلبان دین‌مدار درون و حاشیه حکومت نشان می‌دهد که اجماع نظر در انجام یک رشته اصلاحات در ولایت مطلقه فقیه ممکن و میسر است. با وجود فراهم بودن این شرایط، راه تغییر ساختار قدرت مسدود باقی مانده است. من فکر می‌کنم این انسداد بیش از آن‌که از قدر قدرتی قدرت مطلقه الیگارش حاکم ناشی شده باشد، پیامد ضعف‌هایی است که در رهبری جنبش اصلاح طلبی وجود دارد.

۲

برای اولین بار در تاریخ ایران شخصیت‌های اصلاح طلب نه از فراز سر مردم، بلکه با الهام از بصیرت و خواست مردم رخ نموده‌اند. بدون استثنا همه طیف‌های اصلاح طلب معتقدند که اصلاحات ضرورتی ناشی از خواست‌ها و نیازهای مردم است. «شوکران اصلاح» که پیگیرترین دفاع یک دولتمرد اصلاح طلب از ضرورت اصلاحات است در عین حال به تأکید آقای عبدالله نوری، «بیان بخش کوچکی از مطالبات مردم است». بر این نکته نیز از هر سو تأکید شده که همه اعتبار و احترام آقای خاتمی برمی‌گردد به مصداق او با خواست‌ها و نیازهای مردم. اما در عمل بیشتر دولتمردان اصلاح طلب از اتکا به مردم می‌گریزند و راه شرکت مردم در روند اصلاحات را با هزار اما و اگر ترسانک مسدود کرده‌اند. این ضعف، جبهه ضداصلاحات را دلیر و گستاخ کرده و اصلاح طلبان را که همه قوتشان از مردم است به انفعال کشانده و بی‌جان و آسیب‌پذیر کرده است. ببینیم این ضعف از کجاست؟

سخن اصلاح طلبان اسلامی که می‌گویند از «خواست‌ها و نیازهای مردم» دفاع می‌کنند حرف ناتمامی است! «خواست‌ها» و «نیازها» مردم - یک بیان کلی و مبهم است، هیچ ویژگی‌ای را بازتاب نمی‌دهد و بیانگر هیچ مشخصه‌ای از حال و روز اکنون مردم ما نیست. با این بیان کلی و مبهم - خواسته یا ناخواسته - چیزی استتار می‌شود، چیزی که بخش بزرگی از دولتمردان اصلاح طلب از آن در بیم‌اند و امتناع آشکارشان هم از اتکا به جنبش مردم از ناحیه

تعرض جبهه ضداصلاحات که با نامه‌های به مجلس ابعاد نبرد سرنوشت به خود گرفت، روشن‌بین‌ترین اصلاح طلبان ائتلاف دوم خرداد را در برابر یک سوال جدی قرار داد است؟ «آیا توسعه سیاسی بدون تغییر ساختار قدرت ممکن است؟»

اصلاح طلبان همه نهادهای انتخابی را در اختیار دارند اما حاکمیت واقعی، قدرتی که اعمال می‌شود در بیرون این نهادها قرار دارد. ساختار قدرتی در ایران بگونه‌ای است که انتخاب مردم تعیین‌کننده نیست؛ قدرت ناشی از مردم نیست؛ فقها صاحب ولایت هستند و بر اساس «انتصاب الهی» حق حکومت دارند؛ ولایت مطلقه فقیه نهاد همین حقیقت است.

برخی سئوال‌ها پیش از این‌که سوال باشند پاسخ‌اند! توسعه سیاسی بدون تغییر «ولایت مطلقه فقیه» ممکن نیست. می‌توان نشان داد که همه اصلاح طلبان دین‌مدار درون و حاشیه حکومت به هر حال به این حقیقت واقفند؛ روشنفکران دینی که پرچمدار جنبش اصلاح طلبی محسوب می‌شوند به گذار کشور از یک جامعه سنتی به جامعه مدنی می‌اندیشند. مطالبه آنها اصلاحات اساسی در نظام سیاسی و حقوقی کشور بر بنیاد حق حاکمیت مردم، دمکراسی و حقوق شهروندی است. شاخص‌ترین روشنفکران دینی کشور که در عین حال جنبش اصلاح دینی را نمایندگی می‌کنند آشکار و بی‌پرده می‌گویند مخالف ولایت فقیه هستند. آنها بر این باورند که حکومت منشا آسمانی ندارد بلکه ناشی از مردم است و تأکید می‌کنند مدیریت جامعه و اداره کشور، مقوله‌هایی بیرون از فهم و تخصص‌های فقیه هستند.

دولتمردان اصلاح طلب که رهبری جنبش اصلاح طلبی را در دست دارند البته از لایه‌های گوناگونی تشکیل شده‌اند. پیگیرترین اصلاح طلبان از این گروه، پانی در جنبش اصلاح دینی دارند و مطالبه‌شان حکومت دینی مردم‌سالار است. می‌گویند جمهوری اسلامی به آن گونه که تاکنون بوده قابل دفاع نیست و اضافه می‌کنند دفاع از جمهوری اسلامی نیازمند قرائت تازدای از آنست. دولتمردان اصلاح طلب پیگیر، حکومت قانون و تغییرات اساسی در نظام سیاسی و حقوقی کشور بر بنیاد حق حاکمیت مردم و حقوق شهروندی را طلب می‌کنند.

دولتمردان اصلاح طلب میانه‌رو نیز اگر چه با قدرت مطلقه الیگارش حاکم در ارتباطند اما پنهان نمی‌کنند با قیام‌مآبی و انحصار طلبی و اقتدار مطلقه روحانیون حاکم مخالفند. مطالبه مرکزی‌شان سعدت یافتن مرزهای حاکمیت با هدف نسیم شدنشان در قدرت سیاسی است. نشان می‌دهند از حکومت قانون و حق انتخاب مردم دفاع می‌کنند و فرصتی اگر دست داد آشکارا می‌گویند مخالف «ولایت مطلقه» هستند.

هر کسی می‌داند که از انبوه دولتمردان، خیل بزرگی، باری به هر جهت اصلاح طلبند تا آنجا که دامیه اصلاح طلبی‌شان را عطیه سهم بیشتری خاموش توأند کرد، اما علیرغم عوامل مشروط کننده بسیاری که در میان است، مدیران اصلاح طلب بدرجات گوناگون پاره‌ای از عاجل‌ترین خواست‌های دمکراتیک مردم ایران را بازتاب می‌دهند و حامل بخشی کوچک از انبوه تقاضاهایی هستند که تحولات عمیق اجتماعی ۲۰ سال بعد از انقلاب و رشد کیفی طبقه متوسط ایران آنها را به میان آورده است. در آرایش سیاسی ایران امروز، دولتمردان اصلاح طلب که اساساً سخنگویان لایه‌های میانی مدیریت کشورند، در کار تسخیر خاکریزهای مقدم استبداد دینی نقش حساس و پراهمیتی را ایفا می‌کنند.

چپ‌های اسلامی البته به برداشت ایدئولوژیک از دین پایبند باقی مانده‌اند اما می‌گویند با ساختار امرانه سیاسی مخالفند و «ولایت مطلقه» را قبول ندارند. مطلوب چپ‌های اسلامی است و می‌گویند در گفتمان قانون‌گرا، هیچ فرد، گروه یا نهادی مافوق قانون تلقی نمی‌شود و انجام هیچ امر و فعلی خارج از قانون پذیرفته و مقبول نیست اما قانون‌گرایی آنها دینی است. می‌گویند «در یک جامعه دینی و اسلامی، قانون از دین و فرهنگ دینی تغذیه می‌کند» و بر این پایه اعلام کرده‌اند سمت و سوی شان «تلفیق دین با دمکراسی، اسلامیت با جمهوری و ولایت فقیه با رای ملت» است.

روحانیت مستقل: ادغام نهاد دین در نهاد حکومت استقلال تاریخی دستگاه روحانیت تشیع ایران را پایمال کرد. با به پای تحکیم حکومت دینی، در نظام حکومتی پدیدار شد و بر شان قدسی دین لطیفان جبران‌ناپذیر وارد آمد. هر اندازه که دین پیرایه‌های حکومت بیشتر به

توسعه سیاسی می‌گشایند. یعنی راهی در برابر جنبش اصلاح طلبی قرار می‌دهد که می‌تواند بیشترین نیروی ممکن را برای تغییر ساختار قدرت گرد آورد.

اندیشه‌های راهگشا فراوانند و از این میان اندیشه محوری، اندیشه استقلال نهاد دین از نهاد حکومت می‌باشد. این‌که نهاد دین و نهاد حکومت در کدامین تناسب از یکدیگر استقلال داشته باشند مساله گرهی اصلاح طلبان اسلامی است. مجادلات نظری در زمینه راه برون‌رفت از انسداد کنونی حول این مساله شکل خواهد آورد. دستیابی به اجماع نظر ممکن و میسر است. مطالبه استقلال نهاد دین از نهاد حکومت، قاطبه اهالی کشور، همه نیروهای فعال در جنبش مدنی، همه طیف‌های اصلاح طلبان اسلامی و به ویژه قشرهای مستقل دستگاه روحانیت تشیع را در بر می‌گیرد. به علاوه ظرفیت آن را دارد که بی‌طرفی مثبت عاقل‌های الیگارش حاکم، و پاسداری از ارزش‌های قدسی دین بی‌اعتنا نیستند، جلب کند.

مطالبه استقلال نهاد دین از نهاد حکومت، فراگیرترین مطالبه در شرایط امروز کشور و بسیار نیرومند و پرتوان است. تنها باید این نیرو را مجتمع کرد، شکل داد و برای تغییر ساختار قدرت به حرکت در آورد و به کارش بست.

۴

قدرت مطلقه الیگارش حاکم، برای حفظ آخرین سنگر سیاسی به سخت‌ترین شکل مقاومت خواهد کرد. این مقاومت عنودانه را تنها به یک شرط می‌توان درهم شکست؛ تنها با مجتمع کردن همه نیروهایی که از تغییر ساختار قدرت با هدف توسعه سیاسی و نیز پاسداری از ارزش‌های قدسی دین و احیا حرمت و احترام روحانیت دفاع می‌کنند. کانون اصلی این نیروی عظیم، مردمند. و اگر مردم را نبوده بی‌شکلی در نظر بگیریم، بلکه در شکل برآمد نوظهور و تاریخی‌شان در دوم خرداد ۷۶ ختم اسفند ۷۷ و بیست و نهم بهمن ۷۸ خطاب قرار دهیم؛ کانون اصلی این نیروی عظیم، جنبش حقوق مدنی مردم می‌باشد.

راه برون‌رفت اصلاحات از بحران انسداد، از جنبش حقوق مدنی مردم ایران می‌گذرد. رویکرد اصلاح طلبان اسلامی به جنبش حقوق مدنی و برخوردار کردن اصلاحات از نیرو و توان عظیم این جنبش، چاره کار است. گرانگاه اصلاحات در جنبش حقوق مدنی مردم ایران جای دارد.

علت پیروزی آقای خاتمی در دوم خرداد ۷۶، رویکرد تفاهم‌آمیز ایشان با جنبش حقوق مدنی مردم ایران بود. «ایران برای همه ایرانیان»، «حکومت قانون»، «دمکراسی»، «حقوق شهروندی»، «برپایی جامعه مدنی»، شعارها و مفاهیمی بودند که آقای خاتمی خود را متعهد می‌دانست در جهت عملی ساختن آنها. همه قوای خود را به کار بندد. همین امر زبان مشترکی میان آقای خاتمی و مردم بوجود آورد. ده‌ها جنبش و خرده جنبش‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، صنفی، فعال در جنبش حقوق مدنی، از او به پشتیبانی برخاستند. هزاران محفل و کانون، متشکل از زنان، جوانان، دانشجویان و دانش‌آموزان، کارگران و پیشه‌وران، فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها، پزشکان، مهندسیین، وکلا، معلمان و صاحبان تخصص و مشاغل آزاد، به کار جلب آرای مردم شهرها و روستاهای کشور برای آقای خاتمی برخاستند و... از اینجا بود که حماسه دوم خرداد بوجود آمد.

می‌توان نشان داد که هر پیروزی دیگری نیز که اصلاح طلبان اسلامی به دست آورده‌اند ناشی از قدرت پشتیبانی جنبش حقوق مدنی مردم از آنان بوده است پس با اطمینان می‌توان گفت که تحکیم جنبش حقوق مدنی مردم ایران، راهکار پیشرفت امر اصلاحات در کشور است. ادامه در صفحه ۹

دولت مستقل فلسطین، چشم اندازی نزدیک!

محمود کُرد

فقط مقداری جرئت و تعدادی سنگ کافی بود و بالاخره سوین و مهمترین خصوصیت آن درون مرزهای اسرائیل بودن آن بود، مبارزهای که به سرعت تمامی مناطق اشغالی را فرا گرفتند، اسرائیلی‌ها که تا دیروز به بهانه حفظ امنیت خود در پشت مرزهای آن کشور بدنبال چریکهای فلسطینی از لبنان گرفته تا قبرس، از ایتالیا و جزیره مالت گرفته تا تونس به همه جا دست‌اندازی می‌کردند در مقابل با این جنبش عاجز ماندند، هنوز تصاویر تلویزیونی شکستن دست یک نوجوان فلسطینی توسط دو سرباز اسرائیل در خاطر میلیونها بیننده زنده است، فرماندهان ارتش اسرائیل به سربازان دستور داده بودند دستانشان را بشکنند تا سنگ نزنند. اسرائیل این بار در جانی که خانه خود می‌خواند احساس امنیت نمی‌کرد. تداوم مبارزه در مناطق اشغالی، خستگی مردم اسرائیل از حالت همیشه در حال جنگ بودن، رشد و گسترش جنبش صلح در آن کشور، کاهش روند مهاجرت به اسرائیل، مقاومت سایر کشورهای عرب و در رأس آنها دو کشور سوریه و لبنان، پایان جنگ سرد که دیگر حمایت بی قید و شرط از اسرائیل را توجیه نمی‌کرد، به همراه دلایل دیگر از جمله پایان جنگ ایران و عراق، مناقشه اعراب و اسرائیل را مجدداً در صدر مسائل حل‌نشده منطقه قرار داد. سیاستگذاران اسرائیلی حامیان نزدیکش به سرعت دریافته‌اند که دیگر نمی‌توان مسئله فلسطین را از مناقشه اعراب با آن کشور حذف لذا مذاکرات صلح زمینه‌چینی شد اما باز به روش گذشته، فقط با یکی از طرفهای دیگر یعنی فقط با فلسطینی‌ها و نه همراه با سوریه‌ها و لبنانی‌ها که بخشهایی از خاکشان همچنان در اشغال اسرائیل قرار داشت، در واقع کمپ دیویدی دیگر. اسرائیل که مذاکرات صلح را در چشم‌انداز می‌دید کوشید تا با انتقال سریع مراکز دولتی به شهر اورشلیم و اجبار کشورهای مختلف به مستقل‌نمودن سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌هایشان به این شهر از یکسو و سرعت‌بخشیدن به ایجاد آبادی‌های یهودی از سوی دیگر، موضوع کل اورشلیم بعنوان پایتخت اسرائیل را حل‌شده قلمداد نماید و ثانیاً در مذاکرات در پیش، دست بالا را داشته باشد. مذاکرات صلح رسماً در سال ۱۹۹۳ آغاز شد و با حصول اولین موافقت‌نامه‌ها بر سر حق خودگردانی برخی مناطق اشغالی توسط فلسطینی‌ها، یاسر عرفات وارد کرانه غربی رود اردن شد، جنبش آزادیبخش به بخشی از مهمترین اهداف خود دست یافته بود. این مذاکرات که به قراردادهای اسلو ۱ و اسلو ۲ معروفند دارای نکات منفی و مثبت‌اند، جنبه‌های مثبت این قراردادهای در درجه نخست به رسمیت‌شناختن ملت فلسطین بعنوان ملتی واحد بود که محق بود سرنوشت خود را مستحق بسازد، دوم حق فلسطینی‌ها در اداره برخی مناطق اشغالی هر چند در آغاز به شکل خودگردانی و سوم به رسمیت‌شناختن سازمان آزادیبخش فلسطین بعنوان تنها نماینده مردم فلسطین بود، مهمترین نکته منفی این مذاکرات کنارگذاشتن سوریه و لبنان بود، در واقع آمریکا و اسرائیل در تلاش بودند تا با درگیرکردن جداگانه رهبری فلسطین در چانه‌زنی‌ها و مذاکرات مداوم بر سر امتیازاتی کوچک نه تنها

عزف را از بخش شرقی اورشلیم و تشکیل دولت مستقل فلسطین در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه منصرف سازند بلکه با قراردادن هرچه کمتر اراضی اشغالی در اختیار آن، گرفتن تضمین‌های کافی جهت عدم سرکشی فلسطینی‌ها و تقویت وابستگی این مناطق به اسرائیل و... عمق دولت خودگردان فلسطین را به زانده خود بدل سازد. اما حضور سازمان آزادیبخش فلسطین در اراضی اشغالی در غالب دولت خودگردان علیرغم بروز همه مشکلات و پیچیدگی‌های ناشی از دگردیسی این سازمان از یک جریان انقلابی به دولت اداره‌کننده جامعه و فقدان تجربه در این زمینه، موفقیت‌آمیز بود و برخلاف برخی پیش‌بینی‌ها نه تنها این دولت تبدیل به زانده اسرائیل نشد بلکه مسئله تشکیل دولت مستقل فلسطین به پایتختی اورشلیم کماکان در رأس مذاکرات قرار گرفت. گذشت ۷ سال از آغاز چانه‌زنی‌های مداوم و بی‌نتیجه با توجه به تغییر مداوم دولت‌های اسرائیل که دارای مواضعی متناقض و متضاد در ارتباط با روند مذاکرات صلح با یکدیگر بودند و زیر پا گذاشتن مفاد همان حداقل توافق‌ها به بهانه‌های مختلف، موجب گردید تا مذاکرات صلح از رمق بیفتد. عدم پیشرفت صلح نه تنها در اراضی اشغالی که مردم به آن دلپسته بودند، موجب گسترش نارضایتی شد بلکه اعتراض حتی آن دسته از کشورهای عرب که به شکل‌گیری این مذاکرات کمک کرده بودند را نیز برانگیخت، گستره انتقاد به سیاست اسرائیل از منطقه عربی و اسلامی فزاینده شد. کشورهای غربی را نیز فرا گرفت علاوه بر این در خود کشور اسرائیل نه تنها اعراب اسرائیلی که بخش قابل توجهی از یهودیان نیز علیرغم همه تبلیغات جریان‌ات دست راست مذهبی همچنان بر این باورند که راهی بجز ادامه مذاکرات صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز وجود ندارد. از سوی دیگر فشار و انتقاد به اسرائیل در ارتباط با لبنان نیز اوج گرفت، اسرائیل که از سال ۱۹۸۲ به بهانه جنگ داخلی و حضور چریکهای فلسطینی جنوب آن کشور را به اشغال خود در آورده بود با پایان‌گرفتن جنگ داخلی در آن کشور متوجه نبود، ایستادگی دولت لبنان در مقابل شرایط اسرائیل و مبارزه مردم جنوب لبنان، موقعیت دشواری را برای اشغالگران بوجود آورده بود. اسرائیل که از حل مشکل دو درون مرزهای خود عاجز مانده بود، برای سبک‌کردن فشار بین‌المللی جنوب لبنان را تخلیه و نیروهای سازمان ملل در مرزهای دو کشور مستقر شدند. اسرائیل امروز در ضعیف‌ترین موقعیت در طول تاریخ آن کشور قرار گرفته است، اوچگیری جنبش انتفاضه در گسترده‌ترین سطح خود، همبستگی بی‌سابقه اعراب اسرائیلی با جنبش فلسطین، تشدید تناقضات در جامعه اسرائیلی که جلوه آن در تشدید بحرانهای دولت این کشور کاملاً بارز است، تشدید انتقاد از آن کشور در جهان بگوتنه‌ای حتی نزدیک‌ترین دوست اسرائیل، آمریکا نیز قادر نیست مانند سابق عمل کند و بالاخره شدت‌گیری تناقضات با دولت‌های عرب بخصوص با کشورهای چون مصر و اردن که دارای نزدیک‌ترین مناسبات با اسرائیل بودند، این موارد به اضافه کاهش بیشتر

خارج از مرزهای آن کشور در حمایت تعدادی اندک کشور تروریست‌پرور بر سر می‌برند. اسرائیل که با توجه به جنگ سرد بعنوان مطمئن‌ترین پایگاه غرب در منطقه درآمد بود و از حمایت بی‌قید و شرط آنان برخوردار بود با استفاده از مناسبات آشکار و پنهان در کشورهای عرب و در رأس آنها اردن و مراکش، نه تنها به یکی از مهمترین عوامل غرب در پیشبرد سیاست آن در تمام منطقه خاورمیانه مبدل شده بود بلکه در تعقیب سیاست دشمنی با فلسطینی‌ها و سایر نیروهای مترقی، آشکارا در امور داخلی کشورهای منطقه دخالت می‌کرد که تشکیل سازمانهای تروریستی و حمایت از ارتجاعی‌ترین محافل در آسیا، آفریقا و آمریکا از افغانستان گرفته تا آفریقای جنوبی از آنجمله‌اند. در سال ۱۹۸۲ ارتش این کشور تحت رهبری آریل شارون به کشور در حال جنگ داخلی لبنان حمله برد و ضمن اشغال جنوب آن کشور دو اردوگاه فلسطینی صبرا و شتیلا را به محاصره در آورد و با بکارگیری مزدوران ارتش خودساخته جسنوب لبستان به کشتار فلسطینی‌ها پرداخت. در ارتباط با آرایش جدید در منطقه و سیاستهای غرب و اسرائیل در آن، می‌باید به نقش ارزنده‌ای که برخی دولتهای عرب و در رأس آنها دولت سوریه به علیرغم تمامی پیچیدگی‌های حاکم بر این کشور در طول سه دهه اخیر ایفا نمود، اشاره کرد. دولت سوریه تمام مساعی خود را برای خنثی‌کردن اهداف اسرائیل در منطقه بکار برد که مورد روغن و برجسته آن جنگ ایران و عراق می‌باشد. این جنگ که اصلی‌ترین دلیل وقوع آنرا جدا از همه حساسیت‌های رهبران جمهوری اسلامی، باید در توسعه‌طلبی‌های حکومت عراق جستجو کرد، قطعاً بدون چراغ سبز اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها صورت نپذیرفته است، این جنگ حداقل از دو جهت در راستای اهداف آنان قرار داشت اول اینکه انقلاب ایران را از نفس می‌انداخت، دوم اینکه نه تنها مهمترین معضل منطقه، مناقشه اعراب و اسرائیل را در سایه می‌افکند بلکه با توجه به شعارهای بعضی‌های عراق مبنی بر عرب و عجم‌کردن جنگ ایران و عراق و ساجراجوئی‌های جمهوری اسلامی در تحریک دولت‌های عرب از طریق حمایت از گروههای تروریستی و اصرار در تعقیب شعار صدور انقلاب اسلامی، می‌توانست مناقشه اعراب و اسرائیل را تبدیل به مناقشه اعراب و ایران کند. هشپاری و درایت رهبران سیاسی کشورهای سوریه و الجزایر مانع تحقق حداقل بخش دوم این سناریو گردید. سالهای پایانی دهه ۸۰ سالهای تحول در جنبش آزادیبخش فلسطین بود، جوانان فلسطین تجربه‌های جدید بنام انتفاضه را وارد جنبش کردند، جنبشی که چند خصیصه جدید داشت اول اینکه اسلحه‌ای در کار نبود نه از نوع گرم و نه از نوع سرد آن، آنچه بکار می‌رفت فقط سنگ بود و به همین جهت دیگر بسادگی نمی‌شد آنها را تروریست خطاب کرد و بی هیچ توضیحی آنها را کشتار کرد، دوم توده‌ای بودن آن بود، چیزی که برخلاف مبارزه چریکی منحصر به عده‌ای مرد و زن جان‌سرفک و فدائی با آموزشهای پیچیده و سخت‌گیرانه نبود

چنددهه‌ایست که منطقه خاورمیانه دستخوش شدیدترین درگیری‌های دوده اخیر بین اشغالگران اسرائیل و جوانان فلسطینی کرانه غربی رود اردن و نوار غزه شده است. این درگیری‌ها که محصول مستقیم عملکرد دولت اسرائیل و تعطل غرب و بخصوص در اعمال فشار بیشتر به این کشور می‌باشد تاکنون به کشته و زخمی شدن بیش از ۲۰۰۰ تن که اکثر قریب به اتفاق آنان فلسطینی‌اند، شده است. بحران موجود که همراه با اوچگیری دور جدیدی از جنبش انتفاضه شکل گرفته و نظر جهانیان را بخود معطوف کرده است، نه با پای‌گذاران آریل شارون رهبر کنونی حزب فست راستی لیکود به محض تصد فلسطینی‌ها که این دست‌بازانه‌ای پیش نبود، بلکه این امر ریشه در انتظار بسرآمده میلیونها مردمی دارد که دهها سال متوالی زیر ضرب و ستم دولت‌های رنگارنگ اسرائیل آواره شدند و امروز بیش از هر زمان دیگری خواهان تسریع روند صلح و تحقق آرزوی خود هستند، آرزوی داشتن کشوری با پایتختی بخش شرقی اورشلیم. اسرائیل که طی چندین دهه اشغال مناطق فوق با حمایت بی‌چون و چرای غرب بخصوص آمریکا، همراه با سرکوب و تاراندن فلسطینیان که بی‌شبهات به جنایت‌نازیه‌ها علیه یهودیان نبود با انتقال دهها هزار یهودی از سراسر جهان بخصوص شرق اروپا به این کشور و اسکان آنان در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه، در واقع صد اسرائیلی‌کردن آن مناطق برآمده بود در واقع عامل اصلی بحرانی است که حداقل چهارده آرایش را از این منطقه سلب کرده است. این کشور که از جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ و موفقیت‌های برق‌آسای خود، مدتی است آهسته آهسته اعراب علیه اسرائیل در فلسطین بعنوان مهمترین روش برگزیده بود ضمن ادعای مالکیت تاریخی بر مناطق اشغالی مدعی گردید فلسطینی‌ها و اعراب ساکن مناطق اشغالی، متعلق به کشورهای عربی همسایه آن کشور بخصوص اردن هستند و می‌باید به آن کشور مستقل گردند، اما با اعلان جنبش اعراب علیه اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ علیرغم شکست آنها و مصمم‌بودن این کشورها در بازپس‌گیری مجدد اراضی اشغالی، گسترش اعتراض کشورهای جهان علیه گزندگی‌های این کشور و حضور یاسر عرفات در مجمع عمومی سازمان ملل سخنرانی وی در آن اجلاس که این خود بمعنی به رسمیت‌شناختن جنبش آزادیبخش از سوی جهانیان بود، اسرائیل پی برد که نه تنها مناقشه این کشور با اعراب نمی‌تواند به شکل گذشته ادامه یابد بلکه حذف مسئله فلسطین بطرق سابق میسر نیست لذا سیاستگذاران آن کشور و حامیان غربی اسرائیل تلاش گسترده‌ای را بکار بردند تا با استفاده از ضعف برخی کشورهای عرب از جمله مصر، با کشاندن آنها بطور جداگانه به پای میز مذاکره و با پس‌دادن امتیازاتی که در واقع قبلاً طی جنگ ۶ روزه از آنها گرفته بود، مسئله فلسطین را فراموش‌شده قلمداد کند و بر همین اساس در سال ۱۹۷۷ اتورالسادات رئیس‌جمهور مصر به تل‌آویو رفت و یکسال بعد قرارداد کمپ‌دیوید امضاء شد. درست دو سال بعد از توجیه این قرارداد در سال ۱۹۸۰ اسرائیل با استفاده از تغییرات ایجادشده در منطقه و بخصوص آغاز جنگ ایران و عراق با زیر پا گذاشتن قطعنامه ۱۸۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد، بخش شرقی اورشلیم را به تصاحب در آورد. این تغییرات جدید همراه با آرامش نسبی ایجادشده در مناطق اشغالی، این امکان را برای اسرائیل فراهم آورد تا مدعی گردد دشمنان این کشور مشی تروریست بیش نیستند که آنهم در

جهانی شدن...

ادامه از صفحه ۱۲

تلیفی، تامین کمکهای حقوقی و انسان‌دوستانه و غیره برای دستیابی به اهداف خود بهره‌بردار می‌کنند.

مساله حاکمیت دولت‌های ملی در عصر جهانی شدن

بحثی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که بر اثر فرایند جهانی شدن، حاکمیت ملی دولت‌ها عملاً دچار محدودیت‌هایی می‌گردند به نحوی که حکومت‌های ملی دیگر نمی‌توانند مثل گذشته به وضع سیاست‌های اقتصادی و مالی بپردازند. هر چند هم از لحاظ حقوقی مرجع نهایی اقتدار در قلمرو خود محسوب شوند. بدین‌سان با گسترش فرایندهای جهانی شدن، دولت‌های ملی ایجاد مهمی از توانایی و حاکمیت خود را از دست خواهند داد و به نحو فزاینده‌ای با بازارهای جهانی، سازمانهای تجاری منطقه‌ای، بنیادهای سیاسی بین‌المللی و جنبش‌های فکری جهانی روبرو خواهند شد. طبعاً میزان تاثیر بر توانایی و حاکمیت کشورها و مناطق مختلف جهان متفاوت است ولی در اصل تاثیر آن تردیدی نمی‌توان کرد. مفهوم حاکمیت ملی را معمولاً به دو بعد اصلی آن تجزیه می‌کنند. یکی حاکمیت داخلی که عبارت است از صلاحیت حقوقی دولت‌های ملی در وضع و اجرای قوانین در قلمرو داخلی خودشان و دیگری حاکمیت بیرونی که منظور از آن استقلال دولت‌های ملی و یا عدم تبعیت آنها از اقتدار سازمان‌های سیاسی دیگر مثلاً دولت‌های دیگر است. اما با توجه به فرایند جهانی شدن این دو معنا از حاکمیت اساساً مفهومی صوری و حقوقی پیدا کرده‌اند. خودمختاری و استقلال دولت‌ها در عمل در اداره امور خود مساله دیگری است که دیگر از

مفهوم حقوقی و کلاسیک حاکمیت قابل استنتاج نیست. ممکن است خودمختاری دولت‌ها در عرصه‌های مختلف محدود یا مخدوش گردد بدون آنکه حاکمیت ملی آنها از لحاظ حقوقی آسیب ببیند. بر اثر فرایندهای جهانی شدن دولت‌های ملی در عمل اقتدار نهایی خود در بسیاری از حوزه‌های سیاست‌گذاری را از دست می‌دهند. حاکمیت مطلقه ملی بدین‌سان به مفهومی نامشخص و منسوخ تبدیل می‌گردد. دولت‌های ملی دیگر نخواهند توانست به راحتی برخلاف مسیر تحولات سیاسی و فرهنگی جهان خودسرانه تصمیم‌گیری کنند. به‌طور کلی واقعیت نظام جهانی به مفهوم صوری حاکمیت و اقتدار دولت ملی در تعارض قرار می‌گیرد. جهانی شدن محدودیت‌های فزاینده‌ای بر عمل دولت‌ها به عنوان بازیگران سیاسی اصلی وضع می‌کند و برخی از کارهای ویژه دولت‌های ملی به مراجع بین‌المللی منتقل می‌شود.

بدیهی است که دولت‌های ملی نمی‌توانند بر فرایندهایی که بواسطه جهانی شدن از حدود اختیار و کنترلشان خارج است، به نحوی موثر اعمال کنترل کنند و ارتباطات یکی از اهم این فرایندهاست. وسایل ارتباطی امروزه اعم از وسایل مکتوب و الکترونیکی است. گسترش تکنولوژی ارتباطات چنان امکانات گسترده‌ای ایجاد کرده‌است که در دولت ملی در هر حیطه و سله‌ای هم که بخواهد اعمال کنترل کند، محتوای ارتباطی از طریق وسایل دیگر منتقل و منتشر می‌شود.

رسانه‌های گروهی کم و بیش قابل جایگزینی

هستند و گرچه تلویزیون، رادیو و روزنامه پرمخاطب‌ترین رسانه‌های ارتباطی امروزند اما رسانه‌های دیگری چون کتب، مجلات، فیلم و کامپیوتر از اهمیت ارتباطی چشمگیری برخوردارند. درگذشته رادیو و تلویزیون انحصارات دولتی بودند و یسا توسط وزارتخانه‌های ارتباطات و فرهنگ و یا بوسیله بنگاه‌های مستقل اداره می‌شدند. تنها در ششدهای معدودی از دموکراسی‌ها رسانه‌های الکترونیکی در مالکیت بخش خصوصی بود. اما اخیراً به علت عدم امکان نظارت سراسری از دهه ۱۹۸۰ به بعد بسیاری از کشورها مالکیت و اداره ایستگاه‌های رادیو و تلویزیونی از جانب بخش خصوصی را مجاز دانسته‌اند. البته کنترل و نظارت دولتی بر رسانه‌های الکترونیکی همچنان به اشکال مختلف ادامه دارد اما حوزه رسانه‌های مکتوب مدتهاست که از کنترل دولتی خارج شده است.

در گذشته نظام‌های بسته و استبدادی با خیال راحت‌تری می‌توانستند از نشر روزنامه‌های مستقل یا مخالف خود جلوگیری کنند اما امروزه چنین آرامش خاطری دیگر ممکن نیست. در گذشته سرکوب آزادی بیان و مطبوعات دست کم در کوتاه مدت موجب برقراری ثبات سیاسی شد اما امروزه این کار حتی در کوتاه‌مدت هم موجب برملاشدن عدم مشروعیت و بی‌ثباتی اساسی رژیم‌های سرکوبگر می‌شود، زیرا نه تنها اطلاع‌رسانی از طریق رسانه‌های دیگر همچنان جریان می‌یابد بلکه خصلت سرکوبگرانه نظام‌های سیاسی نیز طبعاً برملا می‌گردد.

جهانی شدن در حقیقت، جهانی شدن شیوه زندگی دموکراتیک غرب و دموکراسی لیبرالی است. گرچه موتور اصلی جهانی شدن را دموکراسی‌های تروتمند نیم کره شمالی تشکیل می‌دهند و گرچه در چنین فرایندهای ساختارهای نابرابری در سطح جهانی به آنها گوناگون باز تولید می‌گردند، لیکن به این دلیل نباید پیامدهای مثبت جهانی شدن را نادیده گرفت و با آنها را در پرتو برخی پیامدهای منفی و موقت ناچیز انگاشت. فرایند جهانی شدن حصارهای بسته دیکتاتورهای محلی، سیاسی و فکری را بسیار شکننده‌تر ساخته است. استیلاي دولت‌های محلی بر شیوه زیست فرهنگی مردم دیگر ممکن دست‌کم قابل تسویه نیست. دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی در این میان سلطه پیشین خود را از دست می‌دهند و هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک ایگارش‌های محلی تضعیف می‌شود. دیگر بیکارتر حاکمه دولت‌های محلی نمی‌توانند بنابه سلیقه دلخواهانه خود به آسانی حکومت کنند و فریاد برانند. فرایند جهانی شدن محملی است که بر آن حاکمیت عقلی مدرن در مقابل سنت‌های فرسوده پیش می‌رود. تضعیف فراینده حاکمیت ملی در این فرایند دست کم در مورد نظام‌های خودکامه محلی به سود مطالبات دموکراتیک تمام خواهد شد. این فرایند به تضعیف انواع ناسیونالیسم‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌انجامد و اینها خود اغلب دستاویز استقرار نظام‌های سیاسی بسته بوده‌اند و تهدیدی برای صلح به شمار می‌رفته‌اند.

جهانی شدن، جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی بین‌المللی جزئی از این جامعه هستند و به مسائل و موضوعاتی نظر دارند که از حدود توانایی و دید دولت‌های ملی بسی فراتر می‌روند. سازمان‌های جهانی مربوط به پاسداری از حقوق بشر و محیط زیست از آن جمله‌اند. برخی از نویسندگان از ظهور روابط فراملی (transnational relations) در این رابطه در مقابل مفهوم قدیمی روابط بین‌المللی (international) سخن گفته‌اند.

جامعه مدنی بین‌المللی به عنوان شبکه‌ای از سازمان‌هایی که اهداف و آرمانهایشان مرز ملی نمی‌شاند، از مظاهر اصلی روابط فراملی هستند. اشاره‌ای به نقش سازمانهای غیرحکومتی بین‌المللی (NGOs) در این رابطه لازم است. نقش اصلی آنها گردآوری اطلاعاتی است که بتواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم برای اعمال نفوذ در جهت رعایت حقوق بشر و آزادیهای مدنی از جانب دولت‌های ملی به کار برد. برخی از این گونه سازمانها مستقیماً در امر ترویج و پیشبرد دموکراسی درگیرند. برخی از آنها در نظارت بر صحت انتخابات فعالیت دارند. برخی دیگر به طور غیرمستقیم در امر پیشبرد دموکراسی فعالیت می‌کنند و به امری چون رفع تبعیض از زنان و محیط زیست علاقه‌مندند. این‌گونه سازمانهای غیردولتی از طریق گوناگونی چون انتشار گزارش‌ها و بیانیه‌های عمومی، فعالیت‌های

شماره فاکس: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۳۳۱ ۸۲ ۹۰
شماره پیام‌گیر: ۰۰۴۹ - ۲۲۱ - ۹۳۲۲۱۳۶
آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:

http://www.fadal.org
kar-aksariyat@gmx.de

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک
سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln
Verleger: I.G.e.v
آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک
اشتراک جدید □ تعدد اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:
نشانی:
Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نمبر)
به آدرس پست کنید!

رفیق گس هال درگذشت

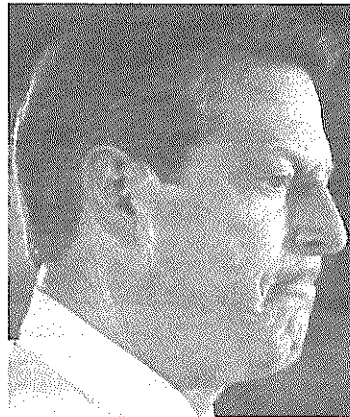
گس هال دبیر اول پیشین حزب کمونیست آمریکا به تاریخ ۱۳ اکتبر در نیویورک در سن ۹۰ سالگی درگذشت. هال یکی از معروف‌ترین کمونیست‌های آمریکا بوده و تمامی زندگی‌اش متأثر از فعالیت برای طبقه کارگر. او فرزند یک خانواده مهاجر فنلاندی بود. هال تقریباً در تمامی مبارزات اجتماعی کشورش در قرن بیستم شرکت داشت. او یکی از مبارزان برجسته نسل خود برای حقوق کارگران، صلح، برابری، همبستگی بین‌المللی و سوسیالیسم بود. هال فعالیت خود را از سن ۱۷ سالگی در سازمان جوانان حزب کمونیست آمریکا آغاز نمود. بعدها با نام خود آروو کوستا هالبرگ، کاندید حزب کمونیست برای شهرداری شهر یانگس تاون اوهایو گردید و زمانی که به دنبال کار در کارخانه فولاد بود، با علم به این که نامش در لیست سیاه قرار دارد، اسم خود را به گس هال تغییر داد.

در دهه ۳۰ عضو کمیته سازماندهی کارگران فولاد و یکی از بنیانگذاران سندیکای کارگران فولاد بود. از رهبران «اعتصاب فولاد» در سال ۱۹۳۷ بود که این اعتصاب کسرن فولاد را به مجبور ساخت تا این سندیکای را به رسمیت شناسد. او بعدها یکی از کادرهای برجسته حزب کمونیست آمریکا گردید. در جنگ جهانی دوم برای مبارزه علیه فاشیسم داوطلبانه وارد نیروی دریایی شد. در ژوئیه

۱۹۴۸ گس هال به اتفاق یازده نفر دیگر از کمونیست‌ها، به «اقدام قهرآمیز برای سرنگونی حکومت آمریکا» متهم گردیدند. هال در دوره سیاه مک‌کارتی همراه با تعداد زیادی از کمونیست‌ها و دیگر نیروهای مترقی متهم و محاکمه و رأی زندان شدند. وی هشت سال در زندان به سر برد تا دیوان عالی قانونی را که بر اساس آن، این محاکمات صورت گرفته بود را، مغایر با قانون اساسی تشخیص داد. هال پس از آزادی، مبارزه خود را برای دموکراسی، صلح و حقوق شهروندی ادامه داد. او به عنوان یک مبارز و توریسین از شهرت خاصی در جنبش بین‌المللی کمونیستی برخوردار بود.

سام وب رهبر حزب کمونیست آمریکا در رابطه با درگذشت هال می‌گوید: هم در دوره سیاه مک‌کارتی و در سال‌های حکومت ریگان و بوش، که حملات شدیدی علیه دستاوردهای اجتماعی صورت گرفت و هم در دوره‌ای که سوسیالیسم ضربه‌های زیادی را متحمل گردید، هال به حزب ما کمک نمود تا جهت‌گیری روشن خود برای طبقه کارگر، جنبش‌های صلح، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم را حفظ کند. *

از طرف روابط بین‌المللی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پیام تسلیتی به حزب کمونیست آمریکا ارسال گردید



در نبراسکا و نوادا رای دهندگان به ممنوعیت ازدواج همجنس‌گرایان رای دادند. به نظر می‌رسد نبرد دو نیروی (پیشرفت اجتماعی) و (محافظه‌کاران) در زمینه نژادپرستی، حقوق همجنس‌گرایان، سقط جنین، حمل سلاح، مجازات اعدام و حفاظت از محیط زیست تشدید می‌شود. نتیجه این انتخابات هرچه باشد آمریکا دیگر آن آمریکا نخواهد ماند. از این پس سیستم انتخاباتی این کشور در زیر یک علامت سؤال قرار خواهد گرفت. حتی پیروزی محافظه‌کاران مانع بحث‌های آتی در مورد تغییر سیستم انتخاباتی نخواهد شد. اما رئیس جمهور جمهوری خواهی که به برکت سیستم الکترال به کاخ سفید راه یابد تأملی به حل این تناقض نخواهد داشت.

The winner is ...

محمود صالحی

بوش لقب «کت سلوار تسوخالی» و ال‌گور ملقب به «مغز» گردید. افکار عمومی آمریکا عاشق «شو» و شخصیت‌گرا است. در این مبارزه انتخاباتی ۳ میلیارد دلار هزینه «شو» شد ولی هر دو کاندیدا شخصیتی از خود ارائه نکردند که اکثریت آمریکائیان را به خود جلب نماید.

● کاندیداتوری رالف نیدر و ورود نیروی سوم (حزب سبزها) به صحنه انتخابات ریاست جمهوری گرچه آرای دموکرات‌ها در برخی از ایالت‌ها را شکست اما می‌تواند نویدی از پایان دوره دو حزبی در آمریکا باشد. تجربه احزاب سوسیالیست آمریکا و دموکرات و سوسیالیست اروپا نشان می‌دهد بی‌توجهی به نیروی سوم (سبزها) توازن نیروی‌های اجتماعی در انتخابات را به نفع نیروهای محافظه‌کار برهم می‌زند.

● ۱۴۰ سال پس از لغو برده‌داری، اکثریت مردم در ایالت آلاباما به لغو قانون مجازات ازدواج سیاهان و سفیدپوستان رای دادند.

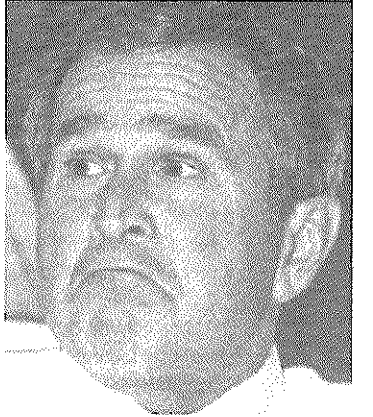
جمهوری از حزب دموکرات یا جمهوری خواه را نمایندگی می‌کنند. می‌دهند. بطور مثال کسب اکثریت ۱۳ به ۱۲ به معنی گرفتن همه ۲۵ رای الکترال ایالت فلوریدا است. بدین ترتیب ممکن است یک کاندیدا در تمامی ایالت‌ها متحد اکثریت آرای مردم را داشته باشد. اما از آرای الکترال کمتری برخوردار باشد. (وضعیت فعلی ال‌گور در صورت تصاحب همه آرای الکترال فلوریدا توسط بوش) - سیستم الکترال به تناقض «الیت» در مقابل «برابر حقوقی» شهروندان دامن می‌زند و از سوی دیگر رئیس جمهور منتخب را «مدیون» الیتی می‌سازد که او را مجبور به پرداخت دیون خود در اشکال اقتصادی و سیاسی می‌سازد.

نخستین دولت تلویزیونی در تاریخ آمریکا بین نیکسون و کندی اولا پارامتر رسانه‌ها را وارد مبارزه انتخاباتی کرد و از سوی دیگر نشان داد هرچه چهره شخصیت کاندیداها بیشتر باشد و باسکتی و نیازش به آرای الکترال نهفته می‌گردد. عکس این موضوع در این دوره انتخاباتی نیز به اثبات رسید. جرج دبلیو

کشورهای مختلف جهان پیروزی بوش را به وی تبریک گفتند. از آنجائی که در فلوریدا اختلاف آرا بوش در مقابل ال‌گور نیم درصد بود و از شهرهای مختلف اعتراضات و شکایاتی نسبت به نحوه برگزاری انتخابات و شمارش آرا صورت گرفت، طبق قانون باید آرای این ایالت بازشماری شود. بدین ترتیب برنده نهائی این انتخابات هنوز مشخص نیست.

● آرای آمریکا از انتخابات پنیاگذاران آمریکا سیستم انتخاب «الکترال» را بدلیل وسعت جغرافیائی و ساختار اجتماعی آن روز این کشور بنا نهادند. این برای چهارمین بار پس از سال‌های ۱۸۲۴، ۱۸۷۶ و ۱۸۸۸ است که بحران مزمن در سیستم انتخاباتی مندرج در قانون اساسی، خود را به نمایش می‌گذارد.

ریشه این بحران در سیستم الکترال نهفته است. رای‌دهندگان آرا خود را به افراد شاخص هر منطقه که کاندیدای ریاست



برخلاف مبارزه سرد اما پرهزینه انتخاباتی، پاسخ به این پرسش که چه کسی رئیس جمهور جدید آمریکا می‌شود به پرهیجان‌ترین مسئله این انتخابات تبدیل گشته است.

در ایسن دوره ۵۳۸ رای الکترال برای انتخاب رئیس جمهور در ایالت‌های مختلف در نظر گرفته شده که هر نامزد برای راهیابی به کاخ سفید به ۲۷۰ رای نیاز دارد. ال‌گور ۲۶۰ رای الکترال و جورج بوش ۲۴۶ رای بدست آورد. بدین ترتیب ۲۵ رای الکترال در ایالت فلوریدا برای هر دو کاندیدا تعیین کننده شد. پس از آنکه در این ایالت بوش اکثریت آرا را بدست آورد شبکه‌های تلویزیونی آمریکا خبر از پیروزی جرج بوش دادند و ال‌گور تلفنی به رقیب خود تبریک گفت و حتی سران

جهانی شدن، حاکمیت ملی و مطبوعات

دکتر حسین بشیریه برگرفته از روزنامه همشهری

دیگر در قالب هویت‌های جزئی (نژادی، ملی، تمدنی) در قالب نهضت‌هایی چون فاشیسم سر برمی‌آورد و با برافروختن جنگ‌های خسانانوسز به دستاوردهای تمدن عقل پایه مدرن آسیب می‌رساند. متأسفانه ایهام تازه‌ای در فلسفه قرن ۲۰ بروز کرده که به موجب آن گناه فاشیسم و توتالیتریزم به عهده عقل مدرن و روشنگری گذاشته می‌شود، غافل از آن که اسطوره‌های نژادی، ملی و غیر خود را در لباس مبدل عقل مدرن باز نموده‌اند. اما آنچه انسان‌نول کانت به عنوان ویژگی‌های اصلی تمدن اخلاق پایه و عقل‌محور مدرن عنوان می‌کرد همان است که امروزه در فرایند جهانی شدن در حال تکوین است.

صنعتی سوم در پایان قرن بیستم تحولاتی اساسی در حوزه ارتباط، مصرف و اطلاعات به همراه آورده است. تکنولوژی اطلاعاتی شامل شبکه‌های اطلاعاتی کامپیوتری و کمیت و کیفیت اطلاعات قابل دسترسی را به شیوه‌ای انقلابی و بی‌سابقه دگرگون ساخته‌اند. تحولات مشابهی از لحاظ سرعت انجام مرادوات و بازرگانی بین‌المللی رخ داده است. تکنولوژی مسافره‌ای موجب ظهور رسانه‌های الکترونیکی در سطح جهانی شده است. در نتیجه این تحولات فاصله مکانی و جغرافیائی معنای خود را از دست می‌دهد و حوزه عمومی مشترکی در سطح جهان پدیدار می‌شود که همگان به نحو فزاینده‌ای به مسائل و موضوعات آن علاقه‌مند می‌گردند. این همان چیزی است که برخی نویسندگان دهکده جهانی خوانده‌اند.

فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مطالعه می‌کنند. در حوزه فنی و تکنولوژی از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در ۱۷۵۰ تحولی در تکنولوژی تولید بود؛ انقلاب صنعتی دوم در نیمه دوم قرن ۱۹ رخ داد و تحولی در تکنولوژی توزیع و ارتباط ایجاد کرد و سرانجام انقلاب

اجتماعی است. افزایش قدرت بازارهای ارزی، شرکت‌های چندملیتی و بانک‌های جهانی نیز دایره اختیار و حاکمیت ملی در حوزه اقتصاد را محدود می‌سازد. با گسترش ارتباطات فرهنگی نیز عرصه اختیار دولت‌های ملی در زمینه رسانه‌های گروهی و از جمله مطبوعات کاهش می‌یابد. بدین‌سان توده قابل ملاحظه‌ای از اقتدار در سطح جهانی و بین‌المللی در حال تشکیل است که خواه ناخواه به اقتدار سنتی دولت‌های محلی آسیب می‌رساند. در عین حال این اقتدار در سطح جهانی در بستری از ملاحظاتی عقلانی و عمومی تکوین یافته که معطوف به تأمین صلح، تضمین حقوق بشر و جلوگیری از خودسری‌های دولت‌های محلی است. به عبارت دیگر مفهوم جهانی شدن را نمی‌توان ساده‌لوحانه در مفهوم قدیمی امپریالیسم خلاصه کرده که ظاهراً بر بستری از ملاحظاتی نفع‌طلبانه و سطله‌جویانه استوار بود.

اشاره
«کارگاه ملی آموزش مدنی برای روزنامه‌نگاران و خبرنگاران ایران» توسط یونسکو در تهران با حضور جمعی از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران ایران در محل دفتر یونسکو از ۹ الی ۱۲ مهرماه تشکیل شد. در آخرین روز این کارگاه، دکتر حسین بشیریه استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی تحت عنوان «جهانی شدن، حاکمیت ملی و مطبوعات» سخنانی ایراد کرد. آنچه در پی می‌آید، متن این گفتار است که به مفاهیم مختلف جهانی شدن اشاره دارد.

ملی بر اقتصاد ملی معنای خود را به نحو فزاینده‌ای از دست می‌دهد. عناصر اصلی سیاست‌های اقتصادی و مالی به نحو فزاینده‌ای جهانی می‌شوند. توفیق اقتصادی در داخل امروزه به معنی توفیق در کسب موقعیتی مطلوب در بازارهای بین‌المللی است که به نحو فزاینده‌ای به دانش، اطلاعات و تکنولوژی پیشرفته متکی می‌شوند. همچنین قدرت شرکت‌های چندملیتی یا فراملی افزایش چشمگیری یافته است. بودجه اینگونه شرکت‌ها و بنگاه‌ها از بودجه بسیاری از دولت‌های ملی بیشتر است. چنین بنگاه‌ها و شرکت‌هایی «بی‌دولت» هستند یعنی وابسته به هیچ دولت ملی واحد و یا بازار واحدی نیستند. در سایه امکانات و منابع مالی و تکنولوژیکی بین‌المللی تقسیم کار بین‌المللی جدیدی شکل گرفته است و کل جهان به بازار این گونه شرکت‌ها تبدیل شده است. طبقاً بنگاه‌ها و شرکت‌های فراملی به نحو فزاینده‌ای از قید محدودیت‌های حقوقی - سیاسی قوانین ملی رهایی می‌یابند و عرصه حقوق بین‌المللی گسترش بی‌سابقه‌ای می‌یابد. چون مرزهای ملی دیگر چندان به مفهوم و معنای مرزهای فعالیت اقتصادی نیست بنابراین دیگر نمی‌توان به درستی از بازار ملی سخن گفت. گسترش اقتصاد جهانی بدین‌سان توانائی سیاسی دولت‌های ملی را برای کنترل و اداره امور اقتصادی خود محدود می‌سازد. از لحاظ سیاسی با ظهور و گسترش اختیارات نهادهای سیاسی جهانی تحولات

چشمگیری در حوزه قدرت و حاکمیت دولت‌های ملی و ماهیت نظام بین‌المللی رخ نموده است. به عبارت دیگر عرصه‌های تصمیم‌گیری سیاسی برقرار دولت‌های ملی در سطح جهانی رو به گسترش است. سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی از جمله مهمترین بازیگران هستند که قدرت و اقتدار تصمیم‌گیری در سطح جهانی دارند. افزایش اقتدار این گونه نهادهای جهانی تا حدی نتیجه پیدایش مسائل عمده جهانی مانند مساله لایه اوزون و گرم‌شدن زمین، جمعیت، محیط زیست و غیره است. رئیس دولت‌های ملی فسی‌نفسه نمی‌توانند حریفی برای برخورد با چنین مسائل حیاتی بین‌المللی باشند در نتیجه استقلال عمل سازمان‌های بین‌المللی در حوزه تصمیم‌گیری روبه افزایش بوده است. در مقابل استقلال عمل بسیاری از دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه بواسطه برنامه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول محدود شده است. از سوی دیگر توسعه حقوق بین‌المللی محدودیت‌هایی را برای آزادی عمل سنتی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی ایجاد می‌کند. به عنوان نمونه اینک در پرتو کنوانسیون اروپائی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی امکان اجرای حقوق بین‌المللی به‌طور دست‌جمعی وجود دارد. در سطح فرهنگی باید از ظهور جامعه مدنی جهانی سخن گفت. ادامه در صفحه ۱۱

مراد از جهانی شدن، مجموعه فرایندهای پیچیده‌ای است که به موجب آن دولت‌های ملی به نحو فزاینده‌ای به یکدیگر مرتبط و وابسته می‌شوند و همین وابستگی و ارتباط مشکلاتی را برای مفهوم حاکمیت ملی به معنای قدیم ایجاد می‌کند. جهانی شدن در مفهوم رایج کلمه یکی از مراحل پیدایش اقتصاد و بازار جهانی است که از قرن ۱۵ میلادی با گسترش استیلای اروپا پدیدار شد. امروزه مفهوم جهانی شدن بیشتر به ابعاد سیاسی، فرهنگی و اجتماعی این فرایند کلی اشاره دارد. از این حیث پدیده‌هایی چون گسترش ارتباط جهانی به واسطه پیشرفت‌های فنی، افزایش اهمیت نهادهای سیاسی، اقتصادی و تجاری بین‌المللی و حقوق بین‌المللی و غیره ملی شدن سازمان‌های صنعتی و مالی در سطح بین‌المللی قابل توجه‌اند. یکی از مسائل عمده‌ای که فرایند جهانی شدن را برانگیخته است تأثیر بالنقل و بالقوه آن برحاکمیت و استقلال ملی بویژه در عرصه فرهنگ و زندگی